

بحث در ماہیت

دین و قانون

گرو آورنده

کمال الدین نجات آور

حق چاپ محفوظ

منابع مطالعه

نام نویسنده	اسم کتاب
مؤلف	مقدمه
ژان ژاک روسو	۱- کتاب قرارداد اجتماعی
منتسکیو	۲- روح القوانين
دکتر گوستاو لوبن	۳- سیر نظورات ملل
لکت دونوئی	۴- سر نوشت بشر
الکسیس کارل	۵- انسان موجود ناشناخته
دکتر شایگان	۶- حقوق مدنی
دکتر توفیق الطویل	۷- دین و فلسفه
دکتر میدر	۸- تاریخ کلیسا
فروغی	۹- سیر حکمت در اروپا جلد اول و دوم و سوم
پیر روسو	۱۰- تاریخ علوم
دولار سفوکو	۱۱- مشکوفه های حکمت
کو ویلیام	۱۲- آئین اسلام

مقدمه

از آنجاکه گروهی از مردم جهان از حقیقت ادیان آسمانی بی اطلاع بوده و تنها ناظر بر خرافات عارضه بر مذاهب که در مسیر تاریخ به آنها ملحق گردیده است می باشند علیهذا تدبیر را مخالف با مدنیت دانسته و آئین الهی را مانع ترقی و تعالی جامعه انسانی می پندارند و برخی دیگر پیرو نظریه و مکتب اگوست کنت بوده و معتقدند که اجتماعات بشری در سیر تکاملی خویش از سه مرحله الهی فلسفی و علمی و منطقی گذشته در مراحل ابتدائی که زندگی توحش را میگذرانیده است بعلت ترس از عوامل طبیعت و جهل از علل وقوع حوادث بخدایان متعدد قائل شده و در دوران بعدی تدریجا " تعدد خدایان بوحدهت الوهیت تبدیل یافته و بشکل خدای حی و قدیر لایدرک و غیر محسوس تجلی کرده است و بشر در دوران فلسفی سعی نموده است که اعتقادات خود را به فلسفه پوشانیده و بصورت موضوع منطقی جلوه دهد .

ولی امروز که دوران درخشان علم و تمدن بوده و انسان حاکم بر قوای طبیعی و عالم بر علل وقوع حوادث و پدیده های طبیعی میباشد اعتقادات مذهبی وجود و لزوم نداشتن آنها زیر امکان است اعتقادات مزبور مانع ترقی و تعالی نوع انسانی گردد .

برای اثبات بطلان نظریه فوق برخی از دلائل تاریخیه و براهین علمیه را در این کتاب عنوان نموده و عقاید و افکار مخالفین دین را دقیقاً مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهم تا بموجب نص صریح تاریخ واضح شود که مدنیت مادی از صدر آفرینش الی حال در ظل دیانت بوجود آمده و مؤثرترین نیروی محرکه تاریخ بشری و بزرگترین مربیان جسمانی و روحانی نوع انسانی پیمبران الهی بوده و آنان بر کلیه فلاسفه و قانونگذاران بشری برتری داشته اند .

اگرچه افضلیت قوانین آسمانی اظهر من الشمس بوده و توجه با اصول مذهبی خاصیت طبیعی انسان می باشد و علت اساسی ترقیات مادی و عقلانی انسان از بدو تاریخ آئین آسمانی بوده اند مع هذا در عصر کنونی مشاهده میگردد که اصول روحانی مورد توجه ملل جهان قرار نگرفته و حقایق دیانتی در زیر خاکستر جهل و تعصبات مخفی مانده و اثرات آسمانی و نفوذ اخلاقی خود را از دست داده است .

لهذا مقصود از تالیف این رساله بیان شمه ای از حقیقت و ماهیت ادیان و اثبات رجحان آنان بر قوانین دیگر بوده و نگارنده انتظار دارد که قارئین گرام با امان نظر در آن ناظر بوده و پس از احاطه کامل بر مندرجات این کتاب بانصاف و عدالت قضاوت فرمایند در خاتمه امید است که این تحفه ناچیز مقبول حضور خوانندگان عزیز واقع گردد .

کمال الدین بخت آور

فصل اول

ماهیت دین و قانون

حقیقت را با بیطرفی کامل و با روحی آزاد از هر تعصب جستجو کنید

" فلا ماریون "

از آنجاکه نوع بشری موجودی اجتماعی و مدنی الطبع بوده و بقول حکمای یونان انسان بدون انسان قادر به ادامه حیات و تکامل نبود لذا از بدو تکون و ایجاد جبراً " بدور هم جمع شده و الزاماً " جامعه را بوجود آورد .

در این اجتماع متشکل بستگی و روابط ضروری بین افراد جامعه بحدی بود که هیچ انسانی بدون کمک و تعاون انسانهای دیگر نمیتوانست کوچکترین حوائج زندگانی خود را مرتفع ساخته و قادر نبود که بدون مبادلات اقتصادی ذات خود را از خطر مصون داشته و از مرگ نابهنگام حفظ نموده و یا رشد و ترقی نماید .

از طرف دیگر یک کشش و جاذبه درونی انسان را بدور هم مجتمع ساخته این تجمع و تراکم نتیجه تجاذب و تجانس ذاتی و فطری بود که نه تنها بر جامعه انسانی بلکه بر کلیه موجودات عالم خلقت اعم از اجتماع انسانی و یا اجتماع اتمی و یا اجتماع منظومه های شمسی حکمفرمائی داشت این همان جاذبه های است که انواع جمعیتها را بوجود آورده و از جمعیت الکترون و پروتون نی گرفته تا جمعیت های بشری و از اجتماع بشری تا منظومه های عالم کیوانی همه و همه نتیجه این ترکیب و تجانس و روابط ذاتی غیر محسوس می باشد .

ولی افراد و واحدهای تشکیل دهنده جوامع مختلفه انسانی و یا طبیعی که در اثر کشش و جاذبه ذاتی

و درونی گردید دیگر جمع آمده و از این گرد آمدن اجتماع انسانی و اتمی و با اجتماع عظیم منظومه های شمی رابوجود آورده اند و از طرفی با هم متجانس بوده و از طرف دیگر غیرمتجانس می باشند .

متجانس بودن نشان علت تجمع و غیرمتجانس بودن نشان سبب تفریق و پراکندگی میگردد و اما آن حقیقتی که تعادل میان نیروهای متضاد جذب و دفع را حفظ نموده و اتحاد و وحدت بین واحدهای جهان طبیعت و اجتماع بشریت بوجود آورده و انتظام و تعادل بین تجاذب و تدافع برقرار میسازد قانون است . این قانون زاده روابط افراد اجتماع بوده و برای ایجاد وحدت و تعادل بین واحدهای جامعه بشری و عناصر مفرده طبیعی بوجود میآید بعبارت اصرح همچنانکه درجماد و ماده تجاذب عناصر مفرد ه علت تجمع و ترکیب و ترکیب علت تشکیل و تشکله و تشکله و تشکله موجب حیات و بقای کائنی بوده و تدافع موجب تحلیل و تحلیل علت اساسی فنا و اضمحلال آن میباشد درعالم انسان نیز همین تجارب و تجانس درونی بین افراد علت العلل تشکیل اجتماعات بشری بوده نتیجتاً " جامعه رابوجود میآورد ولی نکته قابل دقت اینجاست که زندگانی اجتماعی انسان نیز چون تجمع الکترونی و اتمی مستلزم روابط اجباری و ضروری بین افراد بوده و الزاماً " از بدو تشکیل اجتماع بشری روابط گوناگون نیز بوجود آمده و بشکل عرف و عادت تظاهر نموده است بدین معنی که افراد در زندگی دسته جمعی برای بقاء نسل بر روابط جنسی و زناشویی و برای تکامل نسل بر روابط فرهنگی و تربیتی و برای تأمین حوائج مادی زندگی بر روابط اقتصادی و معاشی و برای حفظ حقوق مردم و جلوگیری از مظالم و تعدیات بر روابط حقوقی و جزائی احتیاج وافر پیدا کرده و ناچاراً " برای تنظیم روابط خویش از مقررات و قوانین تبعیت نمودند پس قانون مدنی و قوا عد اجتماعی ناشی از روابط ضروریه جنسی و معاشی و حقوقی بوده و بطور خلاصه قانون چکیده روابط اجتماعی می باشد .

واضح است که روابط مزبور زائیده احتیاجات و مولهود روابط مختلف زندگانی بوده و بدون آن حیات و تکامل مشکل و بلکه غیرممکن میگردد از طرف دیگر اگر چنانچه روابط مزبور آزاد گذارده شده و محدود به تقیدات قانون و در ظل نظم و انتظام در نمی آمد زور و اجحاف و حیل و تزویر بر روابط افراد مستولی شده و این وضع نامتعادل منجر به نزاعهای خونین گردید و هرج و مرجهای دامنه داری بوجود میآورد و بدین علت بوده که هیئت جامعه از ابتدای تشکله خویش و ظهور روابط حدود آزادی افراد را محدود ساخته و بمنظور ایجاد آرامش و جلوگیری از تظلم و نفاق و بمنظور تنظیم روابط افراد قوانین و

قواعدی وضع نموده و تعدی و تجاوز از قوانین مزبور را جرم شناخته و در صورت تخطی از مقررات مجرم را مستحق عقوبت دانسته و مقفدیان و بزهکاران را بطور دسته جمعی تنبیه مینمودند و مجموع این قواعد حقوقی یعنی قانون بقاء نسل و قانون انتظام و قانون تخلف از قانون حقوق را بوجود آورد .

پس بطور خلاصه میتوان گفت که قانون بطور کلی عبارت از رابطه ثابتی است که بین اشیاء مادی بی جان و جاندار وجود دارد و بقول منتسکیو فیلسوف شهیر فرانسوی (۱) قوانین بمعنای اعم عبارت از رابطه و تاء ثیرات و نتایج مستقیمی است که از طبیعت موجودات حاصل میگردد بدین معنی که کلیه موجودات اربعه جمادات حیوان و انسان قوانین مخصوص بخود داشته و در تحت آن قوانین زیست نموده و رشد و تکامل مییابد و بوجود آمده و تکثیر و تکرر یافته و معدوم میگردد عقول عالیه بشری جهان مادی عالم نباتی و زندگی حیوانی و جامعه انسانی همه و همه تحت قواعد مشخص و معینی بوده است و قواعد مزبور از طبیعت آنها ناشی و منبعث میگردد .

پس قوانین اجتماع انسانی که ناشی و منبعث از روابط افراد ذیشعور بشری است مختص به اجتماع انسانی بوده و ممکن است که روابط مزبور رابطه مادی و یا رابطه معنوی باشد فی المثل :

رابطه کارگر و کارفرما رابطه زن و شوهر رابطه بائع و مشتری چون رابطه مادی محسوس می باشد و لذا می تواند در تحت نظم و قانون قرار گرفته و روابط مزبور بشکل حقوق مدون تدوین یافته و بصورت قوانین اجتماعی مانند قانون نکاح و طلاق و قانون کارگر و کارفرما و قانون معاملات تظاهر کند .

ولی رابطه مادر و فرزند رابطه لیلی و مجنون چون رابطه معنوی غیر محسوس بوده و عشق و محبت را که از روح انسان سرچشمه میگیرد تحت هیچ قانون و نظمی در نیامده لذا اخلاقیات و معنویات قانون معین و مدونی نداشته و متخلف قواعد معنوی مجازات نداشته و متعدی تنها در برابر وجدان و خداوند مسئول اعمال خود می باشد .

پس با توجه به مطلب فوق این نتیجه عاید میگردد که رابطه مادی افراد بشری منشاء حقوق و قانون و رابطه غیر مادی دین منشاء اخلاق بوده و هر دو نوع حقوق و اخلاق که یکی محسوس و دیگری غیر محسوس است

(۱) Montesquieu از فلاسفه شهیر فرانسه در سال ۱۶۸۹ تولد یافته در سال ۱۷۵۵ وفات نمود از بهترین آثار وی کتاب روح القوانین میباشد .

از روابط ضروری مادی و معنوی افراد جامعه انسانی ناشی و منبعث میگردد .

قانون و نظام طبیعی

بایک دقت و توجه بوضع دنیائی که در آن زندگی میکنیم این حقیقت مسلم بر ما مکشوف میگردد
که خرد ترین ذرات تا اعظم کرات عالم وجود و از عنصر بسیار کوچک اتمی تا کرات و نجوم بیکران آسمانی
در نهایت درجه انتظام و تعادل در این فضای لایتناهی در سیر و حرکتند بنحوی که در دنیای بینهایت
کوچک و منظومه اتمی الکترونها منظم " بدور پروتون در حرکت بوده و در جهان بینهایت بزرگ نجوم آسمانی
بر محور خورشید در نهایت نظم متحرک بوده و یک مجموعه و منظومه منتظم اتمی و شمسی را بوجود آورده اند.
پس بجرئت میتوان گفت که کائنات و موجودات عالم وجود کلاً در تحت قانون و نظم عمومی و
اجباری قرار گرفته و هیچ موجودی مطلقاً " نمی تواند خارج از دایره این قانون کلی و عمومی واقع گردد .

دنیای مادی نه تنها از حیث حرکت در حیطه تصرف قانون کلی خلقت قرار دارد بلکه از حیث
ترکیب نیز تابع قواعد اجباری طبیعت بوده و بهیچ وجه نمی تواند خود را از بند تقیدات فرمولهای طبیعی
مستخلص سازد بطوری که هر موجودی اعم از فلز یا شبه فلز مایع یا بخار و یا جامد تحت قاعده معین و ثابتی
ترکیب و تحلیل مییابد آب که یک عنصر بسیار ساده طبیعی است نمیتواند از فرمول طبیعی خویش که H_2O
میباشد خارج شود زیرا بمحض خروج دیگر آب نخواهد بود (۱) پس بقول پاسکال فیلسوف شهیر فرانسوی
کتاب طبیعت بزبان ریاضی نوشته شده است (۲) زیرا که سرا پای طبیعت فرمول قاعده و یا قانون است جان
دالتن دانشمند معروف امریکائی (۳) در خصوص فرمولهای ثابت طبیعی در آثار خویش چنین مینویسد

(۱) بنا بر قانون پروست شیمی که قانون نسبتهای مشخص گفته میشود برای تولید جسم معینی همیشه
دو جسم به نسبتهای مشخص بایکدیگر ترکیب میشوند چنانچه نسبت ثیدروژن با اکسیژن برای ایجاد آب
دو بیک مییابد و فرمول ریاضی آن بدین نحو نوشته می شود

$$H_2 + O \longrightarrow H_2O$$

(۲) Pascal از فلاسفه بزرگ فرانسه بود در سال ۱۶۲۳ تولد یافته و در سال ۱۶۶۲ درسی و نه
سالگی وفات کرد .

(۳) John Dalton یکی از علمای شیمی است در سال ۱۷۶۶ تولد یافت و در ۱۸۴۴ وفات
یافت و قانون معروف جان دالتن منسوب به اوست .

" من برای تهیه شیروکا کائو هر قدر که دلم بخواهد میریزم ولی برای تهیه گاز کربنیک ناچارم ۱۲ گرم ذغال را با ۳۲ گرم اکسیژن بسوزانم والا در غیر این صورت گاز کربنیک بدست نخواهد آمد زیرا فرمول ثابت ولایتیتر گاز کربنیک CO_2 میباشد و بهیچ وجه نمیتوان این عنصر را از فرمول مزبور خارج نمود .

پس با مشاهده ترتیب و تعادلی را که بین اشیاء جهان مادی از حیث حرکت و تکامل و ترکیب و تحلیل وجود دارد یقین قطعی حاصل میکنیم که اولاً قانون و نظام اجباری حاکم بر روابط موجودات و کائنات عالم بوده و چون بدون وجود قانون نظم و انتظام مفهوم منطقی ندارد علیهذا جهان بیکران مادی در تحت قانون عمومی و اجباری برای همیشه خواهد بود .

ثانیاً نظم و تعادل محصول قانون^۴ و قانون مولود روابط اجباری و ضروری عناصر طبیعی بوده به عبارت اصرح قانون زاده روابط ضروری و اجباری عناصر طبیعت می باشد .

ثالثاً " هر قانونی مستلزم قانونگزاری است که بدون وجود او اساساً " تحقق قانون غیرممکن می باشد و همچنین بنا بر قانون فیزیک هر حرکتی را محرکی است لذا چنانچه قانون اصل جبر حکم میکند هر جسمی همیشه حالت سکون یا حرکت یکنواخت خود را حفظ میکند مگر آنکه قوای مؤثره ای بر آن مجبور سازد که حالت سکون یا حرکت یکنواخت خود را تغییر دهد پس از آنجا که بقول انشتین نابغه معاصر سکون مطلق وجود نداشته و جهان عبارت از حرکت و نهضت میباشد لذا نفس حرکت دلیل بر قوه محرکه کامله بوده و وجود قانون حاکی از مقنن عاقله مقتدری است که حاکم بر عالم طبیعت می باشد .

اجتماع مستلزم دیانت است

ویلیام جمس امریکائی

قانون و نظام اجتماعی

از آنجا که انسان جزئی از عالم خلقت بوده و چون سایر موجودات و کائنات جهان تحت تاء ثیر جبری قوانین طبیعی قرار گرفته و محکوم عوامل آن می باشد لذا اجباراً " نمیتواند قانون طبیعی را خلق نموده و اثرات آنرا معدوم ساخته و یا اینکه خود را از تقیدات آن آزاد سازد و ناچاراً " میبایستی چون جمادو نبات و حیوان برای رشد و تکامل و حیات خویش از قوانین طبیعی پیروی و تبعیت نماید والا که قادر بدامه حیات و کسب کمال نخواهد بود .

ولی از طرفی دیگر چون انسان موجودی باشعور و ذی اراده و آزاد بوده و همین آزادی محکوم معیار اشرافیت و فضیلت آن بوده و او را ممتاز از مادیون میسازد و لذا قوانین اجباری طبیعی نمیتواند در او که موجودی عاقل و آزاد است و در غیر او که عالم ماده بی جان و مجبوری است تا^تثیر مساوی داشته و او را چون موجود دیگری که فاقد شعور و اراده میباشد اداره نماید زیرا موجودات مادی برعکس انسان فاقد آزادی عمل و اختیار بوده و محکوم مطلق العنان قوا و عناصر طبیعی می باشند پس بنابراین طبیعتاً "جماد بی جان بهتر از نبات و نبات بهتر از حیوان و حیوان بیشتر از انسان از قوانین طبیعت اطاعت و پیروی میکند و لذا نتیجتاً "هاهی آزاد تر از مرجان بوده نبات آزاد تر از جماد و حیوان آزاد تر از نبات بوده و انسان آزاد تر از حیوان و سایر موجودات بوده و کمتر تحت تا^تثیر اثرات قوانین طبیعی واقع میگردد و همین اصل ملاک و مبنای اشرافیت او بوده و موجوداتی که آزاد ترمی باشند کامل ترند . پس بقول لکننت دونوئی آزادی تنها یک مزیت نیست بلکه آزادی یک سنگ محک است .

پس از آنجا که انسان ترکیبی از ماده و روح بوده و واجد دو حس متضاد جسمانی و مادی روحانی و عقلانی میباشد لذا جنبه مادی وی در دو بعد زندگانی که حد فاصل بین حیات و مرگ و زیستن و نابود شدن میباشد محکوم عوامل طبیعی بوده و تنها جنبه روحانی و عقلانی اوست که آزاد بوده و تحت تا^تثیر قواعد فیزیکی در نمی آید البته واضح است که در چنین صورتی قوانین فطری و طبیعی بتنهائی قادر به اداره و تکامل وی نبوده و بشر ناچار است که علاوه بر قوانین فطری که اجباری بوده و وسائل قانون مرگ حیات نمو و احتیاج و امتزاج است قوانین موضوعه دیگری مانند قوانین مدنی و جزائی بوجود آورده و روابط افراد جامعه را بوسیله آن منظم و تدوین نماید بدین علت است که در جامعه انسانی دو دسته قانون تظاهر میکنند یک دسته قوانین فطری بوده و بدست طبیعت وضع میگردد و بقول حکمای یونان این سلسله از قوانین اجباری عمومی دائمی و لایتغیر می باشد و دسته دیگر از قوانین که حاکم بر روابط افراد اجتماع می باشد قوانین موضوعه بوده و بوسیله خود بشروع و یا نسخ گردیده و برعکس قوانین طبیعی اختیاری بوده متغیر و محدود می باشد .

منشأء قوانین اجتماعی

مسئله دیگری که شایان اهمیت بوده و باید مورد توجه ارباب فضیلت قرار گیرد این است که منشأء

اولیه قوانین طبیعی وقوانین موضوعه چه بوده وازکجا وچه منبعی ناشی و منبعث میگردد و برای جواب دادن بدین سؤال باید متذکر شویم که منشاء اولیه قوانین فطری بقول حکمای یونان نفس طبیعت و با اعتقاد بوعلی سینا قوانین مزبور از عالم ماوراء الطبیعه و عالم الهی میباشد ولی برای تشخیص منشاء اساسی قوانین موضوعه بشری که موضوع مورد بحث ما میباشد تذکر این نکته ضروریست که با تشکیل و تشکل اجتماع که در حقیقت اولین پدیده اجتماعی بود اصول و نمودهای دیگری بوقوع پیوسته و سلسله علت و معلولی پدیده‌های بیشماری را بوجود آورد بدین معنی که پس از پیدایش اصل تشکیل جامعه نخستین حادثه که در صحنه اجتماع نظا هر کرد اصل تقسیم کار بوده بدین نحو که در زندگانی دسته جمعی هر فرد کار معینی را دنبال نموده وعده ای بزراعت وعده ای بتجارت و گروهی ب ماهی گیری و قالبیافی پرداختند با توسعه جامعه و ترقی تمدن تقسیم کار زیادتر گردیده و نتیجتاً " هر کسی در کار و شغل خویش متخصص گردیده و یک اصل ثالثی که اصل تخصص و تخصیص بود بوجود آمد پس اصل تشکیل جامعه که خود یک تراجتماعی بود آنتی تزی که اصل تقسیم کار بود بوجود آورد و از تجمع این تزی و آنتی تزی یعنی تراکم افراد جامعه و تقسیم کار سنتز جدیدی که اصل تخصیص و تخصص بود بظهور رسید (۱) این سنتز که اصل تخصص و تخصیص بود خود منشاء جدیدی برای تکامل جامعه گردید .

بدین طریق که با پیدایش تخصص در کار و حرفه احتیاجات شدیدی به تعاون و تعاضد احساس گردیده و افراد جامعه کل بیکدیگر احتیاج شدید اقتصادی پیدا نمودند زیرا هیچ فردی قادر نبود که به تنهایی

(۱) بنا بر اعتقاد هگل آلمانی هر قضیه ای در حال تکامل است تزی (Thesc) نامیده میشود

تزی بواسطه علل و عواملی که خود تولید میکند ب ضد و نقطه مقابل خود که آنتی تزی (Antithesc)

نام دارد مبدل میشود این آنتی تزی که تحت تاء ثیر شرایط مختلفه جدید است خود مبداء یک مرحله جدید

از تکامل میشود این جمع شدن و تاء ثیر شرایط جدید و تشکیل یک منشاء جدید تکامل را سنتز (Synthese)

میگویند که این مبداء جدید باز یک تزی جدید تشکیل میدهد مثلاً اگر از غنچه شروع کنیم غنچه تزی خواهد بود

که آنتی تزی خود یعنی گل را تولید میکند گل ضد غنچه است یعنی تا این معدوم نشود آن ظاهر نمیگردد و در

تحت عوامل و شرایط جدید و عوض شدن خواص بواسطه سنتز گل دوباره یک تزی جدید بوجود میآید .

محتاج زندگی خود را بدون کمک دیگران تاءمین نماید زیرا که احتیاجات فراوان و روزافزون اقتصادی و معاشی آنان را بوجود روابط مختلفه و بتعاون و تعاضد اجتماعی و ادار ساخت .

پس روابط ضروری و اجباری افراد جامعه که سنتزی برای اصل تخصص و احتیاج بتعاون بود از احتیاجات افراد جامعه ناشی و منبعث گردید .

بنابراین اولاً روابط اجتماعی مولود احتیاجات تعاونی افراد جامعه بوده . ثانیاً "احتیاجات مختلفه روابط متفاوتی را بوجود آورده است فی المثل احتیاجات اقتصادی روابط اقتصادی و احتیاج بتولید نسل روابط جنسی و روابط زناشویی و احتیاجات حقوقی روابط حقوقی را بوجود آورده است مانند رابطه با بیع و مشتری رابطه زن و مرد و رابطه کارگر و کارفرما که همه معلول احتیاج بوده و لزوم شدید حس تعاون و همکاری را در جامعه تائید کرده و نتیجتاً " قانون را بوجود آورده است . پس قانون نیز بنوبه خود زائیدهٔ روابط اجباری افراد جامعه بوده و برای تنظیم ارتباطات واحدهای اجتماع بوجود میآید و بقول یکی از فلاسفه شرق قانون عبارت است از روابط ضروریه ای که منبعث از حقایق اشیاء است . (محض مزیه تبصر بجدول زیر مراجعه فرمائید)

اصل تشکیل اجتماع ،

اصل تقسیم کار ،

اصل تخصیص و تخصص ،

اصل احتیاج بتعاون ،

اصل لزوم روابط ← قانون

قوانین موضوعه بشری

قوانین الهی (دین)

باتوجه به موضوع فوق مهمترین مسئله ای که برای هر قانونگذاری مطرح میگردد تشخیص روابط ضروری افراد و درک مقتضیات زمانی و مکانی مردمی است که در موقعیت تاریخی و جغرافیائی که در شرائط مساوی و معین آداب و رسوم و تمدن مشخص زندگی مینماید زیرا پس از درک شرایط زندگانی یک ملت خود بخود قانون از روابط مزبور استخراج و کشف میگردد پس بعقیدهٔ علمای حقوق کار قانونگذار قانون ساختن نیست بلکه قانون شناختن است . پس بنابراین از آنجا که فرد قانونگذار بعنوان طبیب اجتماعی میباشد میبایستی نبض جامعه خود را در دست داشته و احتیاجات و روابط افراد جامعه را درست تشخیص دهد و الا

که نسخه او موجد بهبودی و سعادت جامعه نخواهد بود .

پزشک دانا برای تشخیص امراض و تدوین نسخ جامع و کامل میبایستی بر علوم اربعه پزشکی مسلط باشد بدین معنی که طبیب حاذق ابتدا باید مطلع بر کار اعضا و عضلات بدن بوده و عالم بر شرایط صحت بدن و محیط بر علوم (اناتومی و فیزیولوژی و بیولوژی) بدن باشد در ثانی طبیب باید کلیه امراض را شناخت و آثار آنان را تشخیص دهد این علم را در علوم پزشکی (پاتالوژی) گویند . ثالثا " علم تشخیص مرض میباید که با صلاح علوم پزشکی (دیاگنوستیک) بوده و مهمترین قسمت علوم طبی را تشکیل می دهد رابعا " علم معالجه بوده و پزشک دانا باید تشخیص دهد که چه طریقی برای رفع عوارض بهتر بوده و کدام داوری حائز تاءثیرات شدید بوده و زودتر و بهتر میتواند بهبودی و سلامتی مریض را تاءمین نماید این علم را با صلاح پزشکی علم المعالجه ویا (تراپوتیک) گویند .

نسخه ای که با چنین شرائط و اطلاعی تدوین میگردد مسلما " قادر خواهد بود که صحت و سلامتی مریض را تاءمین و تضمین نماید همچنین یک طبیب اجتماعی که قصد تدوین قانون اجتماعی را دارد . اولاً میبایستی که مسلط بر محیط اجتماعی خویش و عالم بر امراض مبتلاء به جامعه بوده و روابط و احتیاجات ضروری جامعه را درست تشخیص دهد و متوجه باشد که چه نوع امراض و مفاسدی در جامعه منتشر میباشند و ثانیاً " بایستی بداند که بهترین طریق مداوای مقاصد و امراض اجتماعی چه بوده و کدام قانون و نسخه ای میتواند در عمق اجتماع تاءثیر شدید کرده و شفای بر مآل ساعه بخشد . پس نتیجتاً " همچنانکه نسخه پزشک خود بخود از مفاسد و امراض و احتیاجات جسمی و روابط بدنی شخص مریض بوجود میآید قانون اجتماعی نیز مولود روابط ضروری افراد بوده و معلول احتیاجات مادی و معنوی جامعه بشری می باشد .

قوانین فطری اجتماعی

چنانچه در بالا اشاره کردیم قوانین فطری اصول و قواعد ثابت و لایتغیری است که از طرف طبیعت بوجود آمده و حاکم بر روابط موجودات و کائنات میباشد و بموجب آن حدود اختیار و آزادی و وظائف کلیه موجودات اعم از جمادات و نباتات و حیوان و همچنین انسان معین و معلوم میگردد فی المثل کلیه افراد بشری فطرتاً " آزاد و مساوی بدنیا آمده و همگی مدنی الطبع و محتاج خلق میگرددند . پس قوانین مزبور منشأ طبیعی داشته و عمومی و دائمی و لایتغیر میباشد .

ضمناً " باید بدانیم که بشر مدتها از وجود چنین قوانین فطری بی اطلاع بوده و برای نخستین بار
 لاسفۀ یونان چون سقراط و افلاطون و ارسطو متوجه قوانین مزبور گردید و پس از آن قوانین فطری بوسیله
 علمای اسلام چون بوعلی سینا تأیید گردید با این فرق که بوعلی برای حقوق و قوانین طبیعی منشاء
 الهی قائل شده و پس از او سایر علمای اروپا چون گروسیوس و هابس و لک و پو فندرف و لایب نیتس کانت -
 یلتون، منتسکیو و ولتر و روسو بوجد چنین قوانین فطری معترف گردیدند .

قوانین موضوعه اجتماع

بنابر اقوال و نظریات فلاسفه جهان چون انسان موجودی سیاسی و مخلوقی مدنی الطبع بوده و
 طبیعت او را فقط برای زندگی اجتماعی خلق کرده بود لذا ناچار بود که بحکم ضرورت بطور دسته جمعی و
 اجتماعی زندگی نماید و از طرفی چون در زندگانی اجتماعی هر فردی طبیعتاً " فطرتاً " دنبال منافع شخصی
 خصوصی خود رفته و منافع خویش را بر منافع دیگران ترجیح میداد نتیجتاً " لازم میآمد که بین منافع
 شخصی افراد اصطکاک و تصادمی شدید بوجود آمده و در اثر برخورد و تصادم منافع اختلافات و هرج و مرج
 فای دامنه داری حاصل و منجر بجنگهای خونین گردید و مسلماً " در این کشمکشها و نزاعها حق با
 غالب بوده و چون روسو فیلسوف فرانسه حق زور بود لذا هر کس که زورش بیشتر بود بنا بر اصل (الحق
 من غلب) غالب آمده و حقوق حقه سایرین را بناحق غصب نموده و بالنتیجه نظام و تعادل اجتماع ضربه
 شدید یافته ظلم و اجحاف بر روابط اجتماع مستولی میگردد . بدین لحاظ بشر از ابتدای زندگانی و تشکیل
 جامعه برای جلوگیری از ظلم و هرج و مرج و ایجاد عدالت و نظم بوضع قوانین و حقوق مبادرت نموده و هر
 ندر که دامنه اجتماع توسعه یافته و روابط ضروری در بین افراد زیادتر گردید لزوم وجود قانون بیشتر احساس
 شده و ضرورت مقرراتی که حاکم بر روابط افراد می باشد ثابت و محقق گردیده و نتیجتاً " روابط مختلف نظم
 ها و قوانین متفاوتی را بوجود آورد بدین نحو که قوانین فردی مانند قانون ارث نکاح و طلاق منبعت از روابط
 جنسی و زناشویی بوده و قوانین جزائی چون حبس و اعدام ناشی از روابط حقوقی افراد و قواعد و مقررات
 اقتصادی چون بیع و شری و اجاره از روابط معاشی و اقتصادی افراد جامعه ناشی و منبعت گردید .
 پس نتیجتاً " باید بگوئیم که واضح و مقنن قوانین موضوعه اجتماعی خود بشر بوده و از روابط ضرور
 و مختلف و متعدد افراد جامعه انسانی منبعت گردیده است .

اقسام قوانین اجتماعی

در فصل گذشته اشاره کردیم که چون مفهوم قانون در اصطلاح متافیزیکی و معنای آن در اصطلاح علمای فیزیک و شیمی و علوم طبیعی و قانون در نظر علمای سیاست و علوم اجتماعی و اقتصادی فرق کلی دارد و بدین لحاظ قوانین را بدو دسته بزرگ قوانین طبیعی و قوانین اجتماعی تقسیم نموده و بیان کردیم که قوانین طبیعت حاکم بر روابط و عناصر و واحد بی جان طبیعی بوده و از نفس طبیعت سرچشمه میگیرد. ولی قوانین اجتماعی که بر روابط افراد انسانی که برخلاف عناصر طبیعی واحدهای ذی شعور و ذی اراده آزاد میباشد حکومت نموده حقوق و امتیازات و روابط افراد اجتماع را بنحو متعادل تعیین نموده و حافظ و حامی نظم و انتظام در صحنه اجتماع میباشد خود از دو منبع بزرگ وحی و الهام شوری یا قرارداد ناشی و منبث میگردد.

منبع اول . . . نخستین منشاء و منبع قوانین اجتماعی قرارداد است که بشر از اولین روز زندگانی اجتماعی بوجود آورده و بعضی از امور را خوب و برخی دیگر را شر دانسته و برای تمیز بین اعمال حسنه و اعمال سیئه قواعد و مقرراتی را بوجود آورده است منشاء قانونگذاری مزبور که در حقیقت همان قرارداد اجتماعی ابتدائی بود با سیر تاریخ بشری تکامل یافته و در دوره های درخشان تاریخ زندگانی انسان و عهد تمدن به مجالس تقنینیه تبدیل یافته و امروزه بصورت مجالس شورای قانونگذاری موجود میباشد قوانین مدونه از این منشاء قانونگذاری را بهتر طریقی که باشد و بهر شکلی که تظاهر نماید قانون موضوعه بشری نامند.

منبع دوم . . . یکی از منابع دیگر قوانین اجتماعی که در حقیقت دومین منشاء قوانین اجتماعی را تشکیل داده و شایان اهمیت بیشتر و قابل عطف توجه زیادتری است وحی الهی و الهام آسمانی می باشد که از عالم متافیزیک و ماوراء الطبیعه بوسیله انبیاء و مظاهر مقدسه الهیه که واسطه فیض بین عالم حق و عالم خلق بوده و رابط بین جهان طبیعت و عالم ماوراء طبیعت میباشدند نازل میگردد منشاء قوانین آسمانی برعکس قوانین موضوعه بشری غیر معلوم و غیر محسوس بوده و منزه از بعد زمان و مکان میباشد بعبارت اصرح منشاء قوانین بشری که مولود قرارداد اجتماعی است محسوس ولی منشاء ادیان که محصول الهام آسمانی است معقول و غیر محسوس میباشد و مجموع این نوع از قوانین معقول و مجهول المنشاء را دین نامند یعنی نتیجتاً " ادیان آسمانی واجد چهار شرط اساسی میباشد اول آنکه منشاء

الهی داشته و از جانب خداوند نازل میگردد ثانيا نزول آنها من غیر مستقیم بوده و بوسیله انبیاء نازل گردیده و پیغمبران واسطه فیض آسمانی می باشند (۱) ثالثا " دین مشمول قوانین فردی و اجتماعی بوده و قانونی جامع و کامل بنظر میرسد .

رابعا " قوانین دیانتی کافل سعادت و ضامن ترقی و تکامل اجتماعات بوده و می باشند یکی از علمای شهیر در تائید بیان فوق و تعریف دین چنین می نویسد :

دین عبارتست از شرایع و احکامی که بوضع الهی و وحی سماوی بر یکی از افراد بشر نازل گردد و موجب ترقیات امت و ملتی شود (۲)
پس کیفیت و شرایط ادیان را میتوان بنحو زیر خلاصه نمود :

مبداء - واسطه فیض - وضع قانون - محرک تکامل بعبارت اخری خدا -
پیغمبر - احکام - ترقیات مادی و معنوی

(۱) - کلیه انبیای الهی خود را واسطه فیض آسمانی میدانستند چنانچه رسول اکرم میفرماید ما انابشر
مثلمک بوحی الی .

در رساله اول پولس به تیموتاوس باب دوم مذکور است (در میان خدا و انسان یک متوسطی است
یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد .)

(۲) ابوالفضائل .

فصل دوم

وجه امتیاز قوانین الهی بر قوانین بشری

مذهب ولو اینکه ناحق باشد بهترین

ضامن امانت و درستی انسا نست

"منتسکیو"

اگرچه ادیان آسمانی و قوانین موضوعه بشری برای یک هدف واحد و مشترک وضع گردیده و غایت و مقصود هر دو تنظیم روابط افراد و ایجاد نظم و عدالت در صحنه اجتماع بوده است ولی با وجود این بنا بر حکم تاریخ قوانین ملهمه الهیه واجد اهدافی بزرگتر و قانونی کاملتر و اصول و قواعدی جامعتر بوده و نفوذ و تاءثیر بیشتری را در تعالی و تکامل جوامع بشری داشته اند و در حقیقت میتوان گفت که تنها محرک واقعی تاریخ مولد و موجد تکامل بشری ادیان الهی بوده اند .

اکنون برای اثبات و توجیه مطلب فوق خلاصه ادله مزبور را که ملاک و مبنای تفوق قوانین الهی بر قوانین بشری است در این مقال ذکر نموده و از قارئین گرام بکمال احترام تمنی میشود که بنظر امعان در آن ناظر بوده و پس از احاطه کامل بر آن دلائل بنظر بیطرفانه و از روی عدل و انصاف قضاوت فرمایند .

برهان اول یکی از دلائلی که امتیاز ادیان آسمانی را بر قوانین بشری ثابت و مدلل ساخته و جامعیت و کاملیت قوانین الهی را بر اهل بصیرت روشن میسازد و دایره وظائف و توسعه

حدود تکالیف در ادیان الهیه میباشد بدین معنی که قوانین دینی در خلال آثار و کتب آسمانی خویش سه وظیفه بزرگ را که شامل وظائف شخصی و فردی و وظائف اجتماعی و تکالیف روحانی معین میباشد معین نموده و توده مردم را به انجام فرائض و اطاعت و انقیاد کامل از وظائف ثلاثه مزبور امر اکید فرموده و تجاوز از آنها را ذنبی عظیم شمرده اند و وظائف فردی و شخصی که اولین وظیفه مورد نظر ادیان الهی است تکالیف انسان را نسبت بنفس خود انسان و دومین وظیفه انسانی که وظائف اجتماعی است تکالیف انسان را نسبت به بیعت جامعه و تکالیف روحانی و الهی وظیفه انسان را نسبت به موجودات علائی که خالق و صانع انسان و سایر موجودات است معین می نماید فی المثل دین تعلیم میدهد که نخستین وظیفه انسان بخود حسب ذات بوده و هر انسانی باید عقل و نفس خود را از فساد و تنزل محفوظ داشته و با استعمال مشروبات و مخدرات عقل خود را زائل نساخته و نفس خود را در گرداب شهوات نفسانی که معدوم کننده ارزش واقعی انسان است مستغرق نسازد بدین لحاظ است کلیه کتب آسمانی استعمال مشروبات را که در حقیقت دزد عقل و وجدان آدمی است نهی اکید فرموده اند چنانچه حضرت مسیح در انجیل که یکی از کتب مهم آسمانی و بهترین آثار اخلاقی است میفرماید .

مست شراب مشوید که در آن فجور است بلکه از روح پر شوید (۱) قرآن کریم نیز اصل مزبور را تأیید

کرده میفرماید .

بایها الذین امثوا انما الخمر والمیسر والانصاب والالام رجس و من عمل الشیطان (۲)

واضح است که او امر و دستورات فوق الذکر برای حفظ عقل و نفس بوده هر مومن و متدین واقعی موظف است که عقل خود را از دستبرد مشروبات محفوظ داشته و خانه عقل را از تجاوز لشکر غارتگر مخدرات که جز ایجاد هرج و مرج و ضعف عمومی در کشور بدن حاصلی نخواهد داد حفظ نموده و نفس خود را از فساد و فحشاء و آلودگی به هواهای نفسانی که زائل کننده شرافت و شخصیت انسانی است محفوظ دارد .

زیرا دین دستور میدهد که باید شرافت انسانی داشته باشیم زیرا برای این که ما افضل موجودات

(۱) رساله پولس به افسسیان باب پنجم آیه ۱۹

(۲) سوره بقره - ساری کسانی که ایمان آوردید شراب و قمار و قربانی برای بت ها و لاتار نجس بوده

و از عمل شیطان است .

بوده و صورت و مثال الهی هستیم (۱) باید منزّه و مقدس باشیم زیرا که تنزیه و تقدیس تنها شایسته موجودی است که اشرف مخلوقات بوده و در مراحل عالیّه خلقت و تکامل قرار گرفته است. دین حکم میکند که باید شهامت اخلاقی و حریت عقل و فکر داشته و بایستی جامع جمیع کمالات و فضایل انسانی باشیم.

دومین وظیفه ای که ادیان الهی بردوش افراد بشری نهاده اطاعت و پیروی از اصول مزبور را امری لازم و ضروری و اجباری میدانند عبارت از وظیفه افراد نسبت به هیئت جامعه میباشد که این وظائف اجتماعی نیز خود بدو وظیفه بزرگ حقوق و اخلاق تقسیم میگردد. حقوق پدیده ایست که تحت قواعد منظمی تدوین یافته و باقسام مختلفه حقوق مدنی، بازرگانی، حقوق جزائی و حقوق اداری تقسیم گردیده و از حالت تشتت و پراکندگی بصورت نظم و تعادل درآمده است و حال آنکه اخلاق امری وجدانی و معقول بوده و فاقد قوانین منظم و قواعد مدون میباشد. باضافه متخلفین از مقررات حقوقی در نظر قانونگذار متعددی بوده و مستحق مجازات جزائی میباشند در صورتیکه منحر فین از اصول اخلاقی تنبیه و مجازات ظاهری نداشته بلکه مجرم و متعدی تنها در برابر خدا و وجدان مسئول اعمال خویش می باشد.

باتوجه به مطالب فوق الذکر ملاحظه میگردد که با وجودیکه حقوق و اخلاق هر دو تظاهر یک پدیده واحد اجتماعی بوده و هر دو از وجدان انسان سرچشمه گرفته و برای تنظیم روابط افراد جامعه و ایجاد نظم و عدالت بوجود آمده و هر دو تکالیف و وظائفی را برای بشر مقرر میدارند ولی دایره وظائف اخلاقی وسیعتر از دایره تکالیف حقوقی بوده و اخلاق و وظائف وسیع تری را در نظر گرفته و با افراد جامعه تحمیل نموده است چنانچه بنام بنتهام Bentham میگوید اگر حقوق و اخلاق یک مرکز دارند یک محیط ندارند یعنی محیط دایره اخلاقی وسیعتر از حدود قواعد حقوقی است زیرا که مقررات حقوق در اصول اخلاقی مستتر بوده ولی قوانین اخلاقی در مواد قانون رعایت نمیگردد برای مثال باید بگوئیم که کتب آسمانی ملل جهان که عالی ترین و بهترین آثار دروس اخلاقی می باشد معلوم از نصایح و پند و اندرزهای تربیتی بوده و در حقیقت کتب مزبور قبل از همه چیز یکی از گرانبها ترین کتب اخلاقی بشمار می رود و حال آنکه چنین اصول عالیّه تربیتی را که زینت بخش کتب آسمانی است در مرمانامه هیچ حزب و یا قانون اساسی هیچ کشوری نمی توان یافت.

اکنون محض تبصر خوانندگان گرام شمه ای از مسائل اخلاقی یکی از کتب آسمانی را خاطر نشان

میسازیم.

حضرت مسیح در انجیل میفرمایند (۱) بشما میگویم هرکه برادر خودی سبب خشم گیرد مستوجب حکم باشد و هرکه برادر خود را راقا گوید مستحق آتش جهنم بود .

هرکس بر رخساره راست توطپانچه زند دیگری را نیز بسوی او بگردان و اگر کسی بخواهد با تو دعوا کند و قبای ترا بگیرد عباى خود را نیز بدو واگذار . هرکس از تو سؤال کند بدو ببخش و از کسیکه قرض از تو خواهد روی خود را مگردان . . .

من بشما میگویم که دشمنان خود را محبت کنید و لعن کنندگان خود را برکت بطلبید و با آنانکه از شما نفرت کنند احسان کنید و بهره‌رک بشما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید تا پدر خود را کسه در آسمان است پسران شوید .

پس بنا بر حکم کتب آسمانی بزرگترین وظائف اجتماعی و تکالیف اخلاقی انسان محبت ، امانت ، صداقت و دستگیری برزیردستان و تعاون و کمک بهمسایگان و امثالهم میباشد که تعالیم آسمانی وظائف مزبور را بطور کامل مشخص نموده اند . دسته دیگری از وظائف اجتماعی افراد انسانی نسبت به هیئت جامعه تکالیف حقوقی می باشد که عبارت از حفظ حقوق و آزادی و احترام به حریت و عدم تجاوز بحقوق مالی و جانی افراد جامعه بوده و از طرفی انقیاد کامل از قوانین اجتماعی می باشند و چون این دسته از وظائف برعکس اخلاق دارای مجازات میباشد علیهذا اگر کسی از مقررات حقوقی تجاوز نموده و بحقوق و آزادی دیگران تخطی نماید مجرم بوده و مستحق مجازات جزائی خواهد بود ادیان نیز علاوه بر مقررات اخلاقی بحقوق اجتماعی نیز عطف توجه کامل داشته و برای متعدیان از قواعد حقوقی مجازات جزائی در نظر گرفته اند (۲) سومین وظیفه افراد بشری که در حقیقت ام الوظائف بوده و از اهم تکالیف وجدانی بشمار میرود انجام فرائض و تکالیف نسبت بموجودات علائی است که خالق و صانع ابدان و ارواح بوده و مبداء منشاء حیات و تکامل موجودات میباشد این دسته از وظائف روحانی نیز خود بدو دسته علمی و عملی تقسیم میگردد و جنبه علمی وظائف روحانی افراد بشری عبارت از عرفان و شناسائی ذات باری تعالی و پی بردن بوجود و

(۱) انجیل متی باب پنجم

(۲) قوانین جزائی اسلام عبارت از قصاص و جز و تغریب و تدبیر و جلد و امثالهم میباشد چنانچه میفرمایند یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص .

عظمت و حقانیت الهی و شناسائی کامل حکمت‌های بالغه و صفات و کمالات حضرت الوهیت می‌باشد و وظائف عملی عبارت از اطاعت خالصانه و انقیاد صادقانه از او امر و احکام مظاهر الهی و اجتناب از منکرات و مناهی است پس با توجه بمواضع فوق ملاحظه می‌گردد که قوانین آسمانی برای تاءمین سعادت هیئت اجتماعی سه قسم وظیفه، بزرگ فردی اجتماعی روحانی و اخلاقی در نظر گرفته و با تنظیم قوانین ثلاثه، شخصی و فردی قوانین اجتماعی و حقوقی و قوانین روحانی و اخلاقی حدود و وظائف و تکالیف افراد انسانی را معین نموده‌اند در صورتیکه قوانین موضوعه بشری تنها مناسبات افراد را نسبت به هیئت اجتماع مورد توجه قرار داده و تنها قوانین اجتماعی وضع نموده و سایر قوانین و وظائف انسان را نسبت بخود و نسبت به خداوند در نظر نمی‌گیرند و از طرف دیگر وظائف اجتماعی نیز که تنها منظور نظر قانون بشری است با اصول اخلاقی سروکاری نبوده بلکه قانونگذار عادی تنها بجلوه‌های حقوقی نظر دارد.

پس بنابراین نتایج حاصله از این بحث چنین خواهد بود که دایره وظائف و تکالیف در ادیان وسیع تر از قانون بوده و قوانین الهی بر جلوه‌های مختلفه وظائف فردی اجتماعی و اخلاقی ناظر بوده و حال آنکه قوانین موضوعه بشری تنها روابط اجتماعی افراد را در نظر می‌دارد و لذا بجرئت میتوان گفت که محیط وظائف ادیان وسیعتر از حدود و وظائف قانون است.

برهان دوم براهل بصیرت پوشیده نیست برای اینکه صحت عمومی در هیکل جامعه بشری بوجود آمده حیات و تکامل آن سهل الحصول گردد لازم است که کلیه امراض مبتلاء به جامعه تشخیص و تحت مداوای دقیق قرار گرفته و برای تضمین صحت و سعادت جامعه جنبه‌های مختلفه آن یعنی مادیات و اقتصادیات تعلم و تربیت تمدن و فرهنگ حقوق و اخلاق مورد توجه قرار گرفته و متعادل و منظم گردد زیرا که مظاهر مختلفه تمدن با هم بستگی کامل داشته و تزلزل و خطشه در یکی از ارکان جامعه موجب انحطاط عمومی جامعه بوده و انتشار مرض و فساد از امراض و مفاصد اجتماعی علت کافی خواهد بود که صحت عمومی جامعه در معرض مخاطره قرار گرفته حرکت و تکامل آن متوقف گردد چنانچه عدم تاءمین معیشت مردم علت اساسی فقر بوده و فقر نیز بنوبه خود علت مؤثری برای انحطاط اخلاقی و توسعه فحشاء خواهد بود و همچنین فقدان تعلیم و تربیت صحیح علت جهل عمومی جامعه بوده و جهالت و نادانی و عدم فرهنگ و دانش تنزل اخلاقی توده مردم کمک مؤثری خواهد نمود بدین علت است که سقراط میگوید بزرگترین خطر از برای نفوس بشری جهل مرکب است.

همچنین تزلزل اصول اخلاقی اجتماع موجد عدم روح تعاون و تعاضد و امانت و درستی و صمیمیت که لازمه هرا اجتماع مترقی و تکامل یافته است بوده و علت فقدان روح یکرنگی و عدم وحدت گردیده و براختلافات اجتماعی خواهد افزود .

پس بنابراین همچنانکه صحت عمومی بدن مستلزم سلامتی و نظم اعصاب و عضلات قلب و مغزو کبد و امعاء و احشاء بوده و اگر کوچکترین نقص و عیبی در طرز کار مغز و قلب و یا شکم که سه مرکز مهم عقلانیات و اخلاقیات و مادیات میباشد بوجود آید .

صحت عمومی بدن در معرض مخاطره قرار گرفته و کشوریدن دچار هرج و مرجهای عصبی و عدم تعادل درونی خواهد بود همچنین اگر در یکی از ارکان جامعه مثلاً اقتصادیات و یا اخلاقیات ضربه و خطشهای وارد آمده و اصول اخلاقی و یا زندگانی مادی افراد تنزل یابد در کلیه عروق و شرائین جامعه تاءثیر مساوی داشته و جامعه را دچار ضعف عمومی خواهد نمود پس بنابراین صحت عمومی جامعه منوط به نسخه کامل و قانونی جامع بوده و مربوط به تداوی جنبه های مختلفه امراض اجتماعی میباشد و از آنجا که قوانین آسمانی و ادیان الهی جنبه های مختلفه امراض و انحرافات اجتماعی را در نظر داشته و برای تاءمین صحت عمومی انواع قوانین مادی و اقتصادی عقلانی و روحانی و اخلاقی تدوین نموده اند علیهذا جامعه را جامعتر و کاملتر از قوانین بشری که تنها شامل قوانین اجتماعی بوده و به اصول اخلاقی و روحانی و عقلانی عطف توجهی کامل ندارد بنظر میرسند چنانچه اگر به امعان نظر در قوانین اساسی ملل نظر گردد ملاحظه میشود که در قوانین اساسی ملل تنها قوانین اجتماعی دیده میشود و حال آنکه کتب مذهبی از تورات و انجیل و قرآن که قوانین مدونه آسمانی است شامل قوانین فردی اجتماعی مادی و روحانی بوده و جنبه های مختلفه جامعه را در نظر گرفته است پس بنابراین کاملترین آثار قانونی کتب آسمانی میباشد چنانچه واشنگتن ایرونیک^۵ Waihington

iru۱۱۴g - درباره قرآن که یکی از کتب معظم آسمانی است می نویسد :

قرآن کتابی است شامل آئین پاک و قوانین بزرگ (۱) همچنین گیبون درباره آن گفته است .
از حدود اقیانوس اطلس تا نهر گانز مردم بر آنند که قرآن نه تنها دستور اساسی و شامل اصول دینی و قوانین مذهبی است بلکه جامع احکام جنائی و قوانین مدنی و نظام زندگی بشری باشد (۲) .

(۱) رجوع شود به کتاب محمد و جانشینان او تالیف واشنگتن ایرونیک

(۲) رجوع شود به کتاب محمد و قرآن تاءلیف داو نپورت .

اگر یکبار به این کتاب مقدس نظر افکنیم می بینیم حقایق برجسته و خصایص و اسرار وجود طوری در مضامین جوهری آن پرورش یافته که عظمت و حقیقت قرآن بخوبی از آنها نمایان میگردد و این خود مزیت بزرگی است که فقط بقرآن اختصاص یافته و در هیچ کتاب علمی دیده نمی شود (۱).

برهمنان سوم . . . بطوریکه میدانیم کمال مطلوب علوم پزشکی تداوی امراض نبوده بلکه مقصود غائی و منظور نهائی طب فقدان وجود و پیدایش میکروب و عدم سرایت و انتشار آنست لذا اطباء و پزشکان جهان اهم مسائل علوم پزشکی را بطریقه از بین بردن عوامل واگیری مرض و معدوم ساختن میکروب که موجد اساسی امراض است دانسته و سعی دارند که با اطلاقهای مولد میکروب و پشه های ناقل میکروب را که علت العلل بروز و انتشار امراض گوناگون اند با وسائل علمی جدید نابود ساخته و در حقیقت علاج واقعه را قبل از وقوع نموده باشند.

بهمین مقیاس باید توجه داشته باشیم که کمال مطلوب سوسیولوژی و علوم اجتماعی مجازات بعد از جرم نبوده بلکه معدوم نمودن عوامل فساد و میکروب دزدی و حرص و خیانت میباشد زیرا که مجازات از نظر علمای حقوق جزا نه تنها مجرم راتا دیب و تهذیب نمیکند بلکه آنها را در انجام مفاسد جسورتر و حریصتر ساخته و بر فساد اخلاقی محکومین و مجرمین می افزاید پس بنابراین حبس و مجازات نه تنها قادر بر تعدیل اخلاق نمیشد بلکه موجد انحطاط اخلاقی نیز خواهد بود دکتر آلکسیس کارل فیزیولوژیست و جراح معروف فرانسوی در کتاب انسان موجود ناشناخته مینویسد : اصلاح نژاد محققا " پابنای زندانهای بزرگتـرو محکمتری ممکن نخواهد بود همانطوریکه تندرستی افراد با ساختمان بیمارستان های بزرگتر و مجهز تـری تـا مین نخواهد شد ما دیوانگی و جنایت راجز با شناسائی کامل انسان و با اصلاح نژاد و یا تحولی در روش تعلیم و تربیت و شرایط اجتماعی خود نمی توانیم از بین ببریم .

علمای بزرگ حقوق جزا - مانند کارلوفالو و انریکوفری ولومبروزو ایطالیائی

(۱) رجوع شود بکتاب قهرمانان و تعلیمات آنان تاء لیف توماس کارلایل

وفلاسفه ای چون سقراط (۱) و اسپنسر معتقدند که انسان فطرتاً "خونخوار و جانی و محروم نبوده بلکه عوامل مختلفی او را وادار بجرم نموده و بانحطاط و تنزل اخلاقی سوق میدهد زیرا تکامل اخلاقی نیز مانند کلیه شئون طبیعی انسانی حتمی و ضروری بوده و بشرفطرتاً " و خود بخود پیوسته در این زمینه پیش می‌رود و دامنه این پیشروی بحدی است که خود پرستی و خودخواهی اگوئیسم Egoismi به نوع پرستی و غیردوستی آلترئیسم ALTRUISME تبدیل مییابد چنانچه هربرت اسپنسر (۲) حکیم ارتقائیی و تکاملی در تا ئید این مطلب میگوید در زمان ما یکفرد تربیت یافته ای که از لحاظ مادی متوسط الحال باشد بهیچوجه نمیتواند خود را براهزنی و اشتغال بکارهای زشت و پست حاضر کند و برای عمل به این فضیلت احتیاج به ریاضت و مشقتی ندارد چه رذایل اخلاقی تدریجاً " محکوم بزوالند و ترقی و تعالی اخلاق مسلم و محسوس است .

همچنین (لو مبروزو) که از علمای معروف ایتالیا بوده و پرفسور قانونی دانشگاه تورن (۳) می باشد در سال ۱۸۷۶ کتابی تحت عنوان جانی طبع نموده و در آن متذکر گردید که انسان فطرتاً " موجودی اخلاقی بوده و علت الطل فساد و خیانت توارث و اعتیاد با استعمال الکل و افیون بوده و وجود امراض مقاربتی مانند سوزاک و سفلیس نوزادان را سفیه و ابله و فاقد استعداد نموده و گاهی هم جانی بالذات بوجود میآورد و ارتکاب بجنایت از نظر جانیان بالذات خود یک نوع مرض روحی و جنون ادواری می باشد (۴) حقیقت این است که فرضیه لو و مبروزو تا اندازه ای صحیح بوده و لذا نبایستی که تسنها وسیله تنبه و تهذیب اخلاق مجرم مجازات و عذاب جسمانی باشد بلکه بایستی علل پیدایش جرم و مجرم معلوم شده و بوسائل مقتضی مانند رعایت اصول تربیت عمومی و اجباری و جلوگیری از فقر مالی و اقتصادی از تعداد افراد مجرم و متخلف کاسته گردد زیرا علت اساسی جرم ممکن است فقر یا جهل بوده و یا مولود نقص درونی و اخلاقی و یا اختلالات عصبی که در اثر توارث بوجود میآید بوده باشد .

(۱) سقراط میگوید هیچ کس فطرتاً " شریر نیست .

(۲) انگلیسی معروف به فیلسوف تکاملی .

(۳) شهری است در شمال ایتالیا .

(۴) انریگوفری و قارلوفالو نیز از پیروان این عقیده بوده اند .

پس بنابراین با توجه بدین مسئله میتوان گفت که قوانین آسمانی جامعترین قوانین بوده زیرا آنان صرف نظرا از اصول جزائی سعی نموده اند که عوامل جرم رانیز که شامل فقر وجهی و توارث است با تاءمین و تعدیل معیشت عمومی و ترویج علم و دانش و تهذیب اخلاق معدوم نموده و در حقیقت واقع یک نوع اصلاح نژادی بعمل آورند .

فی العثل قوانین موضوعه بهیچ عنوان وارد ماهیت جرم نشده و تنها منتظر است که در صورت وقوع جرم بنا بر ماده قانون جزائی مجرم را مجازات دهد ولی از آنجا که ادیان آسمانی اولین مکتب اخلاق میباشند لذا قبل از همه چیز توده مردم بکارهای حسنه امروز کارهای سیئه نهی نموده و سعی کرده اند که در ابتدای امر عوامل فساد را نابود ساخته و افراد جامعه را پایبند با اصول اخلاقی نمایند و از طرفی تعادل ثروت بوجود آورده و از افراط و تفریط ثروت جلوگیری نموده و یک جامعه پائیندو طرفی تعادل بدین وسیله عوامل فساد برای همیشه از صفحه روزگار معدوم گردد .

برهان چهارم منتسکیو فیلسوف شهیر فرانسوی در کتاب روح القوانين که از شاهکارهای بزرگ قرن نوزدهم بشمار می رود می نویسد : " قدمت قانون دال بر صحت قانون است " برای توجیه بیان مزبور که رابطه مستقیم با مسئله مورد مطالعه ما دارد لازم است که متذکر شویم ضمانت اجرائی هر قانونی اعم از قوانین الهی و یا قانون بشری افکار عمومی جامعه بوده و اگر قانونی مخالف با فطرت طبیعی انسان وضع و تدوین یافته و یا مغایر با مقتضیات زمان و مکان باشد غیر قابل اجرا بوده و به اصطلاح حقوقیون چنین قانونی فاقد ضمانت اجرائی خواهد بود با ضافه هر قانونی در مسیر تکاملی خویش سه مرحله انشاء و اجراء و نتیجه راطی نموده و صحت و سقم آن در طی مراحل ثلاثه فوق واضح و روشن میگردد . بدین نحو که هر قانونی که بعد از وضع و قبل از حصول نتیجه منسوخ گردد قانونی صحیح و مطابق با مقتضیات عصر نبوده زیرا چنین قانونی اساساً " از مرحله انشاء به مرحله اجراء و از مرحله اجراء به مرحله نهائی که نتیجه قانون است رسیده و در حقیقت بلا اثر و عقیم خواهد ماند و چنین قانونی از نظر علمای حقوق قانون بر روی کاغذ تلقی خواهد گردید .

بالعکس هر قانونی که مراحل سه گانه فوق را پیموده و پس از وضع و انتشار نافذ در جامعه بود و نتیجه تکاملی درخشانی داده باشد چنین قانون بصواب و مصلحت جامعه بوده و موافق با روح عصر تلقی خواهد شد و هر قدر که مرور زمان اجرای قانون زیادتر باشد ضمانت اجرائی آن قویتر و بحقیقت نزدیکتر

است .

فی المثل قانونی که مدت صد سال ملتی را اداره نموده و حاکم بر روابط افراد آن جامعه بوده است کامل تر و جامعتر از قانونی است که بعدت ده سال به ارتباطات و مناسبات مردمی حکومت داشته است .

پس با توجه بمطلب فوق بدین حقیقت مسلم یقین قطعی حاصل میکنیم که قوانین آسمانی جامعتر از قوانین موضوعه بشری بوده است زیرا که قوانین اساسی دول وملل که مشخص حقوق وتکالیف افراد وجوامع بشمار میرود در مدت بسیار کوتاهی تحت تاءثیر تحول وتغییرات گوناگون قرار گرفته و اثرات آن بالکل معدوم گردیده است و حال آنکه ادیان الهی بنا بر حکم تاریخ در مدت بسیار طولانی تری کافل وضامن سعادت اجتماعات بشری بوده اند چنانچه دیانت یهود هزارو چهارصد ودیانت مسیح ششصد و بیست دو سال و شرع مقدس اسلام هزارو سیصد سال مللی را که در نهایت درجه جهالت وتوحش واختلاف و تعصب بسر میبردند اداره نموده وآنان را باوج عظمت وقدرت رسانید بنحویکه در اثر نفوذ قانون الهی اختلافات شدید ملوک الطوائفی وفئودالیسم به وحدت ملی تبدیل یافته وعلم ودانش ومحبت ووداد جایگزین جهل ونادانی وعداوت وبیگانگی گردید وتمدنیهای عظیمی مانند تمدن عظیم اسرائیل بوجود آمده و در زمان سلیمان وداود باوج اعتلاء خود رسیده همچنین تمدن اخلاقی مسیحیت و تمدن اسلام که از تمدن های درخشان تاریخ اند بوجود آمد . بنا بر شهادت ثقاء مورخین قانون اسلام در مدت بسیار کوتاهی ملت وحشی

عربستان که در نهایت درجه توحش زندگانی نموده و دخترهای خود را زنده بگور می کردند بسوی تربیت وقدرت سوق داده مقتدر و نیرومند نمود که ملت های بزرگتری چون دولت ایران و روم را تحت الشعاع خویش قرار داده ومدتها برآسیا حکومت نمودند دکتر گوستا ولبن در کتاب سیر تطورات ملل راجع بظهور ایدولوژی اسلام و تکامل ملت عرب چنین می نویسد :

ظهور رسول الله در ششصد و بیست و دومیلادی در عربستان بوقوع پیوسته و در مدت پانزده سال اعراب را آنآ تغییر داد بطوریکه همه باهم متحد شده و از زنده بگور کردن دختران وجنگ و چپاول دست کشیده و از صد زن گرفتن تبری نمودند " .

ملت عرب که تحت تاءثیر تعالیم اسلام قرار گرفته بودند در مدت بسیار کوتاهی باوج علم و کمال رسیده و مساجد ومعابد و دانشگاهها و کتابخانه ها بوجود آوردند .

از آثار برجسته علمی اسلام میتوان دانشگاههای بغداد و تولید و قرناطه و قرطبه را که در اندلس بدست اسلام بوجود آمده بود نام برد و از دانشگاههای مزبور افرادی مانند راموزا که معروف به پاپ سیلو ستر فرانسوی است بیرون آمده و اسقف اعظم عالم مسیحی گردید و همچنین در مکتب اسلام افرادی مانند بوعلی سینا، ذکریای رازی، جابر بن حیان اهوازی، خیام و عبدالله یونیا و شیخ شهاب الدین سهروردی و ملا صدرای شیرازی و امثالهم ترتیب یافته.

دانشمندان مزبور اساس علم طب و شیمی و ریاضیات و فلسفه و حقوق و فقه را بنا نهادند و خدمات شایانی بجهان دانش نمودند و این خود حاکی از روح پرفتوح و افکار عالیه مردانی آسمانی مانند حضرت موسی و حضرت مسیح و رسول اکرم بود که در حقیقت موجد و مؤسس تمدن و علم و اخلاق در جامعه بشریت گردیدند یکی از دانشمندان میگوید:

باید جامعه بشری قوانین رامدیون دیانت حضرت موسی و اخلاق را مدیون دیانت مسیح و علم و دانش رامدیون دیانت محمدی دانست.

ژان ژاک روسو فیلسوف شهیر فرانسوی در فصل هفتم کتاب قرارداد اجتماعی در خصوص پیغمبر اسلام چنین مینویسد شریعت فرزند اسمعیل (محمد) که از ده قرن پیش بر تمام دنیا حکم فرماست هنوز هم از عظمت مردان بزرگی که آنرا تدوین نموده اند حکایت میکنند فلاسفه خود پسند و متدینین متعصب و لجاجت این مردان بزرگ را حقه بازانی خوش طالع میدانند ولی مرد سیاسی واقعی در تشکیلات ایشان فریحه بزرگی رامی بیند که موجد مؤسسات با دوامی است.

برهان پنجم مطلب مهمی که در موضوع مقایسه بین ادیان الهی و قوانین موضوعه بشری باید مورد توجه صاحبان بصیرت قرار گیرد. این نکته است که قانون مولود دین بوده ولی دین زاده قانون نمی باشد بدین معنی که ادیان آسمانی قائم بالذات بود و خود بالاستقلال منشاء حقوق و تکالیف میباشد و حال آنکه قوانین موضوعه بشری واجد چنین استقلال نبوده بلکه کلا ناشی و مقتضی از ادیان الهی بوده اند و علت این امر آن است که ادیان آسمانی تقدم زمانی داشته و قبل از آنکه اساساً قوانین مدونی در اجتماعات اولیه بشری بوجود آید ادیان آسمانی ظهور نموده و احکام و قوانین مدنی تدوین نموده و بعدها قوانین بشری بر روی قوانین مزبور قرار گرفته است و در حقیقت ادیان آسمانی افراد بشری را با اصول قانونگذاری آشنا ساخته اند بطوریکه امروزه ملاحظه میگردد که قوانین الهی منشاء و پایه

قوانین کشورهای مختلفه جهان را تشکیل میدهد .

بطوریکه میدانیم در عصر حاضر قوانین اساسی سیزده کشور اسلامی بر روی فقه اسلامی بنا شده
 و قوانین مالک و ملل مسیحی مقتبس از تعالیم تورات و انجیل بوده و قوانین کشورهای چین و ژاپون و هندو
 چین ناشی و منبعت از قوانین بودا و کنفوسیوس میباشد .

پس در حقیقت میتوان گفت که پیغمبران الهی اولین مقلنین عالم انسانی بوده و نخستین
 مربیان جهان بشریت بشمار میروند و بدین علت است که کلیه علمای حقوق و علوم اجتماعی که تحقیقاتی
 در پیدایش قانون در جامعه بشری نموده اند حضرت موسی را اولین مقلن قوانین مدنی میشناسند زیرا در
 آن زمانیکه اصولاً قانون و حقوق مدنی در اجتماعات بشری وجود نداشت در کتاب تورات که قدیمی ترین کتب
 آسمانی است ششصد و ده قانون و حکم مدون یافته است که دویست و چهل و پنج حکم آن اوامر بوده و
 سیصد و شصت و پنج حکم آن نواحی و ده حکم آن اصولی است که با احکام عشره تورات (۱) معروف است
 موجود و مدون بوده و احکام مزبور مدتها دنیای اسرائیل را اداره و تربیت نموده است .

پس بنا بر اصل الفضل للمتقدم ادیان آسمانی ام القانون بوده و تقدم زمانی داشته اند و انبیا ی
 الهی قانونگذارانی هستند که برای نخستین بار وضع احکام نموده و قانون را از آسمان بزمین آورده اند .

(۱) اصول احکام تورات ده حکم بوده و سه حکم دیگر علمای یهود بدان افزوده اند که جمعا " سیزده حکم بوده
 و بقراری می باشد : اول - خداوند تبارک و تعالی حاضر و ناظر است دوم - او واحد و یکتا است سوم -
 او نه جسم است نه شبیه جسم - چهارم - او قدیم تر از جمیع کائنات است - پنجم - هیچ کس را غیر از او نباید
 عبادت کرد - ششم - سرور است بجمیع پیغمبران هفتم - نبوت حضرت موسی علیه السلام صحیح است
 هشتم - برافکار نبی نوع انسان واقفست - نهم - تورات از جانب الله است دهم - اینکه در هیچ زمانی

برهان ششم

... وجه اختلاف دیگری که بین قوانین الهی و قوانین بشری موجود بوده و حاکی از امتیاز

ادیان آسمانی بر قانون موضوعه بشری میباشد :

آنست که کاشفین قوانین بشری که نمایندگی رسمی توده ملت را برعهده

داشته و کالتاً " بوضع حقوق و تدوین قانون مبادرت میورزند فطرتاً " تحت تاء ثیر عواطف و احساسات و منافع شخصی قرار گرفته و غالباً در وضع قانون منافع خصوصی خود را نیز منظور نظر داشته و گاهی هم صریحاً " از منافع خود دفاع نمایند و حال آنکه واضعین ادیان که پیغمبران آسمانی بوده اند نه تنها منافع خود را در حین وضع دین و تشریح احکام در نظر نمی گیرند بلکه جان خود را فدای قانون نموده و با خون خویش صحت آنرا تضمین نمایند و بقول منتسکیو فیلسوف شهیر فرانسوی :

" هیچ قانونگذاری نیست که در قانون نظر خصوصی نداشته باشد علتش این است که هر
قانونگذاری دارای عواطف و افکار مخصوصی است و در حین وضع قانون میل دارد نظریات خود را در آن
بگنجاند "

بدین لحاظ بـجـراء ت میتوان گفت که مظاهر مقدسه الهی عالیترین و مقدس ترین قانونگذاران
جامعه بشریت بوده و بهترین سرمشق اخلاق و نمونه بارز فداکاری و از جانگذشتگی در راه سعادت نوع انسانی
بوده اند روسو فیلسوف فرانسوی در کتاب قرار داد اجتماعی (۱) که از بزرگترین آثار وی می باشد چنین
می نویسد :

دنباله پاروقی صفحه قبل

تاء ویل و تفسیر نمی پذیرد یازدهم - خداوند متعال ظالم را مجازات میکند و عادل را اجر نیک عطا مینماید
دوازدهم - سلطان مسیح ظهور خواهد کرد از نسل داود سیزدهم - مردگان مستعد زنده شدن میباشند .
(۱) کتاب قرار داد اجتماعی از آثار برجسته فیلسوف فرانسوی ژان ژاک روسو بوده و کار لایل آنرا انجیل
پنجم نامیده است .

" برای کشف قوانینی که بدردمت بخوردیک عقل کل لازمست که تمام شهوات انسانی را ببیند ولی خود هیچ حس نکند با طبیعت هیچ رابطه ای نداشته باشد ولی آنرا کاملا " بشناسد سعادت او مربوط بما نباشد ولی حاضر باشد سعادت ماکم کند با فتخاراتی اکتفا نماید که بمروزرمان علنی گردد یعنی در یک قرن خدمت کند و در قرن دیگر نتیجه بگیرد " پس بنابراین تنها مظاهر مقدسه الهی لایق خواهند بود که وضع قانون نموده و رهبری توده های بشری را برعهده داشته باشند زیرا که بنا بر شهادت تاریخ آنها نه تنها تحت تأثیرات احساسات و شهوات نفسانی قرار نگرفته اند بلکه خود را بالکل فراموش کرده و زندگانی خود را فدای سعادت نوع انسانی نموده اند چنانچه حضرت مسیح در راه تعالیم انجیل مصلوب شده و در بالای صلیب فرمودند " من خود را برای صلح و محبت فدا میکنم " همچنین رسول اکرم در راه ترقی و تربیت ملت متجاهل و متوحش عرب با انواع مصائب و بلیات دچار شده و مجبور به هجرت گردیدند پس با توجه به تاریخ ادیان بدین حقیقت مسلم واقف میگردیم که مریدان آسمانی با وجود آنکه با تشریح قانون و تاءسیس شریعت سعادت نوع بشری را تاءمین کرده و خدمات شایانی در ترقی و تکامل بشریت نموده اند مع هذا مورد امتنان و احترام توده مردم واقع نشده و با انواع زجر و عذاب و تدمیر و تعزیب و شهادت و تبعید دچار شده اند چنانچه آیه شریفه قرآن مؤید گفتار ما است که میفرماید " افکلما جائکم رسول بمالاتهوی انفسکم استکبرتم فریقا کذبتم و فریقا تقتلون " (۱) پس بایک نظر اجمالی به تاریخ ادیان مشاهده میکنیم که با شروع نهضت های روحانی نه تنها مریدان آسمانی به بلیات گوناگون گرفتار گشته اند بلکه مؤمنین با آنها نیز مورد شکنجه و عذاب جمهور ملت عوام واقع شده و بعنوانین مختلف بشهادت رسیده اند حق هم همین است زیرا بقول هانری ها پنه آنجا که روح با عظمت افکار خود را ظاهر میسازد آنجا تبدیل به قفل گاه می گردد .

بـر هـان هـفتم

..... بطوریکه از مطالعه قوانین اساسی کشورهای مختلفه جهان استنباط میگردد تنها هدف غائی و نهائی از انشاء و اجرای قوانین موضوعه بشری ایجاد نظم و عدالت در صحنه جامعه بوده

(۱) هر آنوقتیکه آمد شمار رسولانی برخلاف هواهای نفسانی شما دوری کردید شما از آنها و فرقه ای از انبیاء را تکذیب کردید و فرقه ای را کشتید .

و عبارت آخری قوانین بشری تنها بر نفس اجتماع ناظر بوده و با افراد و واحدهائی که عناصر تشکیل دهنده جامعه میباشند عطف توجهی ننموده و فقط نفس جامعه را اصيل و قابل توجه شناخته است و حال آنکه ادیان کلا ناظر با افراد بوده و معتقدند که اجتماع متشکل از افراد بوده و تا فرد فرد جامعه تحت تعلیم و شریعت روحانی و عقلانی قرار نگرفته و پایبند با اصول و مبانی اخلاقی نباشند تجمع و تشکل جامعه صالح و طلائی غیر ممکن خواهند بود و شاید یکی از علل انحطاط اخلاقی جوامع متمدن دنیای کنونی عدم توجه با افراد و فقدان احترام به شخصیت آنان باشد .

پس بقول آلکسیس کارل ضعف کنونی تمدن ماناشی از این است که در عین حال فرد را نمی‌شناسیم و بساختمان و روحیه موجود انسانی جاهلیم ولی خوشبختانه ادیان آسمانی صرف نظر از تدوین قوانین اجتماعی بمنظور تحکیم بنای عدالت و حریت و نظم عمومی با فریاد و واحدهای جامعه نیز که اجزاء و عناصر تشکیل دهنده آن میباشند اهمیت فراوانی قائل شده و برای تهذیب و تزکیه و ترقی و تکامل افراد بوضع قوانین فردی و اخلاقی مبادرت نموده و انجام فرائض روحانی و تکالیف فردی را از اهم مسائل اجتماعی شمرده و بدین ترتیب هم بفرد و هم با اجتماع عطف توجه مساوی داشته و عبارت آخری هم بظرف و هم بمظروف ناظر بوده است .

پس بنابراین میتوان گفت که ادیان آسمانی قبل از همه چیز یک مکتب اخلاق و آموزشگاه عالی انسانیت بوده و بدین علت اساس دین را بر روی دو پایه امر بحسنات و نهی از سیئات قرار داده و بمنظور وصول به عالیترین مراحل کمال اخلاقی و استدرج در درایج فضائل انسانی افراد بشری را تحت تعلیم و تربیت شدید قرار داده و سعی داشته اند که قلوب را بحله تقدیس و تنزیه و خشیه الله مزین و عقول را بطراز عدالت و انصاف مطرز و وجود انسانی را با اصول وجدانی پایبند ساخته و در حقیقت یک پلیس مخفی که ندای وجدان نام دارد و در درون آنان بوجود آورده و کنترل اعمال اشخاص را بدست آن بسپارند واضح است که نتایج حاصله از تهذیب اخلاق و رقت وجدان و خوف از مجازات و مکافات اخروی که منظور نهائی ادیان آسمانی است عدم تظلم و تعدی بوده و بهترین ضمانت اجرائی نظم و عدالت در صحنه جامعه خواهد بود زیرا شخصی که در درون خویش معبدی بنا نموده و تحت کنترل دقیق ندای وجدان قرار گرفته و مورد تعقیب و سرزنش پلیس ضمیر خویش واقع گردد مسلماً " در آشکارا و پنهانی اعمالی را که مخالف و منافی با وجدان و اعمال حسنه باشد مرتکب نخواهد شد و محققاً " کسیکه واجد تربیت روحانی و اخلاقی نباشد فاقد پلیس

و قاضی درونی بوده و بقول روسو " سینه خالی از ذکر خدا محکمه ایست که در آن قاضی وجود ندارد ". پس فرق اساس دین و قانون اینجاست که نیروی وجدان که محصول تربیت روحانی و دیانتی است شخص متدین واقعی را از ارتکاب اعمال زشت ممنوع داشته و در صورت وقوع جرم شخص مجرم را تحت مجازات شدید روحی و درونی قرار می دهد و در حقیقت میتوان گفت که دین شامل جرم مشهود و غیر مشهود میگردد و حال آنکه جرمیکه از نظر قانون معلوم و محسوس باشد مشمول مجازات بوده و جرائمی که در خفی انجام گرفته و از نظر قانون غیر مشهود و غیر محسوس باشد فاقد مجازات خواهد بود .

پس بدین ترتیب قانون تنها شامل جرم مشهود بوده و مشمول جرائم و بزه غیر مشهود نیست با اضافه ضمانت اجرائی قوانین بشری زور و جبر بوده و بدون وجود قوه جبریه هیچ قانونی ذی نفوذ و مؤثر در جامعه نخواهد بود و بقول ناپلئون " باید پشت سر لوله کاغذ قانون گلوله توپ قرارداد " ولی ضمانت اجرائی قوانین الهی حس اعتقاد و احترامی است که مردم بآن داشته و همچنین مجازات و مکافات اخروی و تمسک با اصول اخلاقی و عرفان الهی و خشیه الله بهترین ضمانت اجرائی دین بوده و مردم متدین را از ارتکاب با اعمال مخالف اخلاقی مصون و محفوظ خواهد داشت .

پس بقول منتسکیو نیروی قوانین مذهبی در این است که مردم بآنها اعتقاد دارند و حال آنکه نیروی قوانین کشوری در ترس و وحشتی است که مردم از قوانین دارند .

برهان هشتم

قلمرو دین و قانون در زمان و مکان

بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست که حدود قلمرو قوانین آسمانی از لحاظ زمانی و مکانی وسیعتر از حدود قلمرو قوانین بشری بوده و ادیان در دوران نسبتاً طولانی تری مدیرو حافظ حقوق اجتماعی و ضامن ترقیات مادی و معنوی جوامع بزرگتر و عظیمتری را در مسیر تاریخ بوده اند بطوریکه قوانین موضوعه بشری با کوچکترین تغییر و تحولات اجتماعی و وقوع حوادث سیاسی تحت تأثیر قرار گرفته و اثرات قانونی خود را بالکل از دست داده است و گاهی کان لم یکن گردیده است چنانچه در مسیر تاریخ بشری دیده شده است که قانونی با انحلال هیئت تقنینیه معدوم گردیده و با تشکیل هیئت اعضای مقتننه جدید اثرات قانون سابق تحت الشعاع قانون لاحق قرار گرفته و منسوخ شده است و حال آنکه در ادیان

آسمانی برعکس قوانین بشری با صعود و یا شهادت موءسس و شارع دیانت و باوقوع حوادث دیگر نه تنها چراغ دین و فروغ روحانیت خاموش نشده بلکه شعله آسمانی آن روشن تروارکان آن محکمتر گردید ه است بطوریکه باگذشتن زمان جوامع بیشتری راتحت الشعاع قوانین خویش قرار داده و نفوس کثیری را درظل خیمه خود مجتمع ساخته است و درحقیقت واقع توسعه و تکامل هر دیانتی بعد از صعود و شهادت شارع آن شروع شده و باوج قدرت و عظمت رسیده و تا مدت مدیدی موجد روح وحدت و محرک تاریخ و مولد تمدن و فرهنگ دربین اقوام و ملل مختلفه جهان بوده است بطوری که وسعت دایره قلمروادیان درهیچ قانون موضوعه بشری سابقه نداشته و حاکی از عظمت و امتیاز عظیم قوانین الهی بر قوانین بشری بوده است .

باضافه حدود قلمرو هر قانونی از لحاظ مکانی و محیط جغرافیائی به سرحدات کشور ختم شده و هر قانونی در داخله حدود مرزی یک کشوری اجرا و لازم الاتباع بوده و در خارج از آن فاقد سلطه و قدرت قانونی می باشد و حال آنکه ادیان آسمانی محکوم تقیدات و سرحدات ملی و محصور در مرزهای قراردادی نبوده بلکه غالباً " از سرحدات عبور کرده و بسر مالک متعدد و مختلفی حکومت روحانی داشته اند .

پس بنابراین حدود قلمرو دین از لحاظ مکانی و محیط جغرافیائی نیز وسیعتر از حدود مقررات موضوعه بشری بوده و ادیان عمومی تر و نفوس بیشتری را در ظل سلطه و اختیار قانونی و نفوذ روحانی خود داشته اند چنانچه بنا بر حکم تاریخ قانون آسمانی انجیل در مدت ششصد سال حاکم بر چهل و هشت کشور مسیحی بوده و حتی گاهی روابط دول را با هم تعیین مینموده است و قانون اسلام بعد از هزار و چهار صد سال حافظ و حامی و محرک واقعی سیزده کشور اسلامی بوده و اقوام مختلفه عربی را هادی و راهبر بوده است

پس نتیجتاً " قوانین بشری حافظ حقوق افراد یک کشور محدودی بوده ولی ادیان از سرحدات ملی تجاوز نموده و منافع مردم بیشتری را در نظر داشته و توده های عظیم تری را در مسیر تاریخ اداره نموده اند .

برهان نهم

براهل بصیرت پوشیده نیست که هر نوع قانونی که در صحنه اجتماع ظهور می کند اعم از قوانین

ملهمه الهی و یا قانون موضوعه بشری تحت شرایط معینی بوجود آمده و پس از مراحل قانونی وضع و نشر و یا نسخ و تغییر می یابد بدین نحو که هر قانونی در مسیر تکاملی خویش از سه مرحله انشاء و اجراء و نتیججه قانون گذشته و در هر یک از مراحل ثلاثه مزبور شرایط خاصی را ایجاب می نماید. و بدین لحاظ لازم است که قانونگذار واقعی باید شرایط وضع و نسخ و موقعیت انشاء و اجراء حکم را تشخیص داده و بداند که قانون در چه شرایطی میتواند بوجود آید و با وجود چه شرایطی ضمانت اجرائی آن قویتر و نتایج حاصله آن در آینده نیکوتر خواهد بود با توجه بدین مسئله که برای تشخیص صحت و یا قسم هر نوع قانونی درک شرایط انشاء و اجراء و میزان نتیجه آن ضروری است لازم است که متذکر بشویم قوانین منزله الهی و قوانین مدونه بشری شرایط مساوی و یکنواخت نداشته بلکه در نحوه انشاء و اجراء و حصول نتیجه با هم دیگر کاملا مختلف و متفاوت میباشد بطوریکه وجه امتیاز و افتراق ادیان آسمانی با توجه به شرایط تکاملی مزبور واضح و روشن میگردد.

الف - ۵۵۵ شرایط انشاء و اجراء دین و قانون

یکی از مواضع مهمی که وجه تمایز و افتراق ادیان الهی را بر سایر قوانین موجوده در جهان ثابت و روشن میسازد این است که قوانین بشری در یک شرایط بسیار ساده و آسانی وضع و تدوین یافته و اجراء میگردد و بطوریکه انشاء و اجرای آن کمتر بموانع و مشکلات برخورد میکند و علت آن این است که واضعین قوانین بشری معمولا نمایندگان و وکلای انتخابی توده مردم بوده و از طرف عموم افراد جامعه بدین سمت انتخاب گردیده و پس از شور و مشورت در امور اجتماعی بوضع قانون مبادرت مینمایند و هیئت حاکمه و قوه مجریه نیز ضمن اجرائی آن بوده و قوانین مصوبه را مجری ساخته و در حقیقت حامی و حافظ قوانین مدونه میباشد.

ولی برعکس قوانین آسمانی و احکام دینانتی در شرایط بی اندازه سختی بوجود آمده و با وجود موانع شدیدی توسعه مییابد زیرا که اولاً شارع شریعت و مؤسس دین فاقد همه گونه وسائل مادی و ظاهری مانند پول و زور و قدرت اجتماعی و مقام علمی بوده و فاقد حمایت قوه مجریه و طرفداری و پشتیبانی افکار عمومی جامعه میباشد در ثانی چون احکام و نظریات واضع دین مخالف با آراء و عقاید و انتظارات و امیال اکثریت افراد جامعه بوده و قانونگذار الهی در تدوین قانون ناظر بر احتیاجات جامعه بوده و علیرغم

هواهای نفسانی افراد بشری قیام و اقدام میکند علیهذا با مخالفت و مقاومت منفی بی اندازه شدید مردم مواجه میگردد زیرا که بگمان باطل توده ملت شارعین شرایع آسمانی واجد صلاحیت وضع قانون نبوده و در نظر آنان مریبان روحانی که مستجمع جمیع فضائل و کمالاتند فاقد شخصیت علمی و اجتماعی میباشد و بحسب ظاهر افرادی کاملاً عامی و عادی (۱) بنظر میرسند. ثالثاً "قوانین بشری در دست سه قوه مستقل مقننه و قضائیه و اجرائیه قرار گرفته و هر کدام از قوای ثلاثه مزبور وظیفه و رول مخصوصی را در صحنه قانون و سیاست برعهده داشته وضع قانون با هیئت تقنیه و تفسیر و قضاوتش با قوه قضائیه و اجرائیش با قوه مجریه بوده و قوه مزبور قوانین را بوسیله اچار و زور بموقع عمل و اجرا گذاشته و در حقیقت واقع ضمانت اجرائی قوانین موضوعه زور و جبر بوده و افراد اجتماع الزاماً به تبعیت از قانون مجبور شده و در صورت تخطی از آن مورد مجازات قرار خواهند گرفت.

و حال آنکه قوانین دینانی فاقد چنین مرکز اجباری بوده و تنها ضمانت اجرائی آنها احترام قلبی با اصول مذهبی بوده فقط و فقط وجدان اجتماعی و افکار عمومی جامعه بهترین ضامن اجرائی قوانین الهی می باشد.

منتسکیو در این خصوص در کتاب روح القوانين می نویسد :

"نیروی واقعی قوانین مذهبی در این است که مردم بآنها اعتقاد دارند و حال آنکه نیروی قوانین بشری در ترس و وحشتی است که مردم از آن قوانین دارند."

ب - ۰۰۰ نتایج حاصله از قانون و دین

مطلب ثالثی که در مراحل تکاملی قانون بیش از همه مورد توجه علمای علوم اجتماعی واقع گردیده است عبارت از نتایج حاصله از انشاء و اجرای قانون می باشد بطوریکه با تظاهرات اثرات و نتایج قانون ماهیت و واقعیت آن کما هو حققه ظاهر و برخوردار گردیده و میزان صحت و سقم آن معلوم شود برای اینکه نتایج حاصله از هر قانونی اعم از قوانین الهی و یا قوانین بشری در معرض مشاهده قرار گیرد و ماهیت آن واضح و روشن گردد. لازم است که نتایج قانون از دو نظر مختلف یعنی تأثیرات آن در جامعه و نفوذ آن در افراد بطور جداگانه مورد توجه واقع شود واضح است که نتایج اجتماعی هر قانونی از بوجود آوردن نظم و ایجاد عدالت، معلوم شده و اثرات آن در افراد عبارت از تکامل معنوی و فکری و اخلاقی افراد

(۱) هو الذی بعث فی الامین رسولا (سوره الجمع)

بشری میباشد .

پس با توجه بدین موضوع که میزان صحت و سقم قانون منوط به تاء ثیرات مستقیم آن در جامعه و افراد میباشد باید متذکر شویم که قوانین الهی و قوانین موضوعه بشری نفوذ و تاء ثیرات مساوی و یکنواخت نداشته بلکه قوانین بشری تنها در اجتماع مؤثر بوده و موجد نظم و عدالت و حریت میگردد و حال آنکه ادیان آسمانی صرف نظر از اینکه در عمق اجتماع تاء ثیرات شگرفی میبخشند در فرد فرد افراد جامعه نیز نفوذی شدید کرده و روح و فکر آنان را تقلیب نموده و در تهذیب اخلاق و رقت وجدان عناصر اجتماعی عامل مؤثری بشمار میروند .

چنانچه در گذشته تاریخ ادیان الهیه صرف نظر از اینکه موجد و مؤسس تمدنهای عظیم و درخشانی بوده اند در عقول و افکار و اخلاق انسانی نیز تاء ثیرات فراوان داشته و با نصایح آسمانی و مواظب اخلاقی و تعلیم و تربیت روحانی تحولات عظیمی در اخلاقیات و روحیات ملل مختلفه بوجود آورده و اقوام وحشی و خونخوار را در مدت بسیار کوتاهی بعالیترین مراحل اخلاقی و رائج کمال و فضیلت انسانی سوق داده اند و دیده شده است مللی که خود را در میدان مغناطیس ادیان قرار داده و تمسک بحیل المتین احکام آسمانی داشته اند با تحولات درونی و جهش ناگهانی در روح و فکر به بلند ترین پایه تمدن و فرهنگ و تکامل رسیده و ملت های دیگر را تحت الشعاع خویش قرار داده اند .

چنانچه ملت وحشی عربستان در پرتو ایدئولوژی اسلام و احکام قرآن در مدت بسیار کوتاهی تحولی محیر العقول یافته و باوج قدرت و عظمت رسیدند .

گیبون درباره نفوذ قرآن مینویسد شریعت محمدی و آئین اسلامی طوری مسرمد را بسعادت و نیکبختی میکشاند که از شهریاران بزرگ تا تیره بختان همگی می توانند از احکام و دستورات کلی آن - برخوردار شوند و از این جهت بهترین و استوارترین آئینی است که برای جامعه بشری وضع گردیده است (۱) همچنین ملل مسیحی که تحت تعلیمات اخلاقی انجیل قرار گرفتند و در مدت بسیار قلیلی بمراحل عالیه کمال تکامل یافته و در نوع دوستی و اخلاقی و روحانیت و تمدن و تدین مشهور آفاق گردیدند .

(۱) رجوع شود بکتاب (شکوی وارن هاستنج) تاء لیف او مانند بورک .

روسو در کتاب قرارداد اجتماعی در خصوص نفوذ تعالیم حضرت مسیح و تاء ثیرات انجیل در تزکیه

اخلاق ملل چنین می نویسد :

" انجیل چنان نشانه های بزرگی از حقیقت دارد و چنان مؤثر است که اگر ساختگی هم میبود
من مخترع و مصنف آنرا شخصی بزرگتر از مسیح میدانستم . "

پس با توجه بمواضع فوق ملاحظه میگردد که فرق اساسی تری که بین ادیان آسمانی وقوانین
بشری وجود دارد و عبارت از اختلاف شرایط وضع دین وقانون بوده و تفاوت ضمانت اجرائی آنها و
نتیجه حاصله از انشاء واجرای دین وقانون است زیرا که در عمل دیده شده است که ادیان نفوذ و تاء ثیرات
عمیق تری را در تکامل جامعه داشته اند .

پس نتیجتاً " هر قانونی که در حیز تجربه و عمل مفید و مؤثر واقع گردد و در آزمایشگاه اجتماع
نتیجه تکاملی درخشانی ببار آرد بی شک چنین نظم وقانونی قابل اعتماد و مقدس خواهد بود و بنا بر
نظریه مکتب پراگماتیسم یا مکتب اصالت عمل که نماینده بزرگ آن ویلیام جمس امریکائی
است حقیقت در مفید بودن بوده و عمل بر هر چیز مقدم میباشد چنانچه دانشمند مزبور میگوید :
عمل باید ملاک وضابط حکم وقضاوت باشد و فکری درست و مقرون بحقیقت است که محقق یعنی برای عمل
مفید و دارای نتیجه نیکو باشد .

زیرا در عمل و تجربه ماهیت قانون تظاهریافته و ثابت میگردد که نتایج حاصله از آن مفید و
مولد ترقی و محرک تکامل بوده و یا اینکه علت مفید بودن ادیان آسمانی را در مسیر تاریخ ثابت نموده و آثار
و تمدن های درخشانی از آنها در صفحه تاریخ بیادگار مانده است علیهذا اثرات برجسته مزبور حاکی از جامعیت
ادیان آسمانی می باشد .

باضافه ممکن است که قانونی بر اجتماعی عظیم حکومت و تسلط داشته و آنرا با زور و جبر و یا با حیل
و سیاست اداره نموده ولی در عین حال جامعه را در حال رکورد و (استاتیک) نگاه داشته و مانع حرکت
و تکامل آن گردد .

البته این چنین قانون اگرچه بحسب ظاهر حافظ نظم و مجری عدالت در صحنه جامعه می باشد ولی از طرفی افراد اجتماع را در حال انجماد و رکورد فکر نگاه داشته و مسلوب آزادی فکری و تکامل عقول آنان میگردد لذا چنین قانونی اگرچه مدیری برای جامعه باشد ولی نیروی محرکه ای برای تکامل آن نخواهد بود.

برعکس قضیه فوق ممکن است قانونی هم مدیر بوده و هم محرک جامعه باشد یعنی در عین حال که حافظ نظم و عدالت است نیروی محرکی نیز به شمار رفته و جامعه را بسوی ترقی و تکامل سوق دهد چنین قانونی محرک مؤثری است که جامعه را در حالت حرکت و دینامیک اداره نموده و اجتماع را حرکتی سریع بخشیده و قانونی دینامیک خواهد بود.

باتوجه بدین مسئله لازمست که متذکر بشویم فرق اساسی قوانین الهی و قوانین بشری در اینجاست که ادیان حالت دینامیک داشته و در عین حال که نظم و آرامش طولانی در اجتماعات بشری به وجود میآوردند از طرف دیگر آنها را بسوی تکامل رهبری کرده و افراد را با عالیترین مراحل کمال اخلاق سوق میدهند و حال آنکه حالت دینامیک در قوانین موضوعه بشری مطلقاً وجود نداشته بلکه آنان قانون بیروح میباشند که تنها قادر به اراده جامعه بوده و قدرت حرکت و تکامل جامعه را ندارند.

برهان دهم

..... بر اهل درایت و ارباب فضیلت پوشیده نیست که اگر افراد و واحدهای جامعه خود را در انجام امور اجتماعی مسئول ندانسته و یا این که احساس مسئولیت وجدانی ننمایند طبیعتاً "میزان جرائم افزایش یافته و بمرور ایام بر تعداد جنایتکاران و بزهکاران خواهد افزود ولی اگر چنانچه نوع بشری خود را در قبال وجدان و خداوند مسئول دانسته و بر ندای درونی عطف توجه بیشتری داشته باشد مسلماً "میزان جرائم تقلیل فاحشی یافته و حتی ممکن است آثار جرم بالکل معدوم شود فی المثل طیب و یاقاضی و رانندهای که پایند با اصول دیانتی و اخلاقی بوده و مسئولیتی وجدانی در درون خود احساس میکند قطعاً "در امور مادی و روحانی خویش سعی تر و دقیق تر بوده و در انجام وظائف و تکالیف فردی و شخصی منظم تر و در امور اجتماعی دلسوزتر خواهد بود و در صورت فقدان چنین احساس درونی اعمال ظالمانه و تصادفات سوء بیشتر بوده و بالنتیجه میزان تلفات زیادتر خواهد گردید پس بنابراین میتوان گفت که میزان تصادفات و تلفات رابطه نزدیکی با احساس مسئولیت مردم داشته و در حقیقت واجد یک روابط

زیرا که احساس مسئولیت وجدانی سبب میشود که افراد جامعه خود را تحت کنترل دقیق اخلاقی قراردادند و بندای وجدان توجه بیشتری میدول داشته و از ارتکاب جرم و یا اعمال خلاف قانون و اخلاق خودداری نمایند پس با توجه بدین مسئله مهم حیاتی باید متذکر شویم که ادیان آسمانی صرف نظر از وضع قوانین جزائی و ایجاد مسئولیت قانونی سعی کرده‌اند که با تلقینات اصول اخلاقی و تعلیم و تربیت روحانی مسئولیتی وجدانی در نهاد بنی نوع انسانی بوجود آورده و آنان را مسئول اعمال خویش قراردادند و کنترل اعمال شخصی را بدست وجدان وی بسپارند و توده مردم را متوجه مجازات و مکافات اخروی سازند و بهمین لحاظ است که در کتب آسمانی بزهکاران بعد از الیم دوزخ تهدید یافته و نیکوکاران به کسب جزای اعمال حسنه خویش و بهشت موعود منتظر گردیده اند .

و برای این که احساس مسئولیت دچار فراموشی نگشته و تعالیم اخلاقی بطاق نسیان سپرده نشود توده مردم را بدعا و مناجات و تضرع و زاری بدرگاه خالق متعال امر شده و بدین نحو بهترین طریقه تذکر و تنبه را پیش بینی نموده‌اند و شاید یکی از حکمت‌های بالغه صلوه و صوم که اساس عبادت در ادیان سالفه قرار گرفته است همین مسئله تذکر و تنبه و تحکیم اصول اخلاقی و تقویت حس مسئولیت های وجدانی باشد .

برهان یازدهم

ادیان آسمانی نه تنها از نظر اصول قوانین مدنی جامع تربیوه و از حیث نفوذ معنوی و اثرات اجتماعی عالی تر و از لحاظ حدود قلمرو زمانی و مکانی وسیعتر بنظر می‌رسند بلکه از جهت اقتصادی نیز حایز نتایج و فوائد بیشماری بوده و از جنبه مادی نیز بر قوانین موضوعه بشری برتری و رجحانی شدید دارند .

زیرا بطوریکه میدانیم بنا بر نظریه علوم اقتصادی یکی از خصوصیات رژیم کشورهای سرمایه‌داری اصل آزادی و رقابت بوده و در جوامعی که اصول آزادی اقتصادی و مالکیت شخصی حکم فرماست افراد اجتماع در فعالیت های اقتصادی خویش واجد آزادی مطلق و مالکیت نامحدود بوده و در جنگ و مبارزه اقتصادی (دامپینگ) که هر روزه در صحنه اجتماع و در بازارهای دنیا بوقوع می‌پیوندد میتوانند تا حد امکان و توانائی جلب منافع نموده و بطرق مختلفه مانند حیل و تزویر و انحصار و احتکار ثروت و سفته بازی

وامثالهم رقبای خود را در بازار مبادلات کالا شکست داده و منافع سرشاری عاید نمایند واضح است در چنین محیطی که افکار عمومی افراد بر محور نفع پرستی دور زده و هر کس منافع خود را بر منافع دیگران ترجیح میدهد عدالت اقتصادی وجود نداشته و بالنتیجه عده کثیری در این مبارزه بورسکستی شدید دچار شده و موفقیت نصیب عده معدودی که سرمایه ای بیشتر و سیاست مالی قویتر و وجدان و روحی خشن تر دارند خواهد بود و غلبه اقتصادی نفوس معدوده علت العلل بروز تمرکز و انحصار گردیده و ثروت جامعه در دست عده قلیلی سرمایه دار متراکم خواهد گردید واضح است که نتیجه حاصله از تراکم و تجمع ثروت اختلاف سطح شدید اقتصادی است که جبرا " بظهور رسیده و وضع نامتعادلی را بوجود آورده و ارکان عدالت اجتماعی را که میبایستی پایه زندگانی هر جامعه مترقی قرار گیرد متزلزل ساخته و فقر و فحشاء بر جامعه مستولی خواهد شد زیرا در چنین اجتماعی عده معدودی ثروت های سرشاری عاید نموده و دارای همه چیز گردیده و اکثریت مردم فاقد همه چیز خواهند شد .

پس با توجه بدین مسئله که سیستم آزادی و رقابت پیوسته وضع نامتعادل و غیر عادلانه ای را بوجود میآورد ادیان آسمانی برای جلوگیری از اثرات آن و انسداد مظالم اجتماعی و افراط و تفریط ثروت اصل رقابت و آزادی را منسوخ ساخته و اصل تعاون و تعاضد را جانشین آن نموده و تنازع بقارا به تعاون بقاء مبدل ساخته اند بطوریکه جمیع کتب آسمانی توده مردم را باصل کهک و مساعدت زیر دستان امر نموده و با تلقینات اخلاقی و تعالیم روحانی حس خود خواهی و نفع طلبی را که دامن گیر بشری گردیده و موجد عدم عدالت اقتصادی شده است زائل ساخته و حرص و آز و طمع را باپند و اندرزهای آسمانی از نهاد بشری معدوم ساخته اند و بهمین لحاظ است که کتب آسمانی صرف نظر از قوانین مدنی و جزائی و اقتصادی مملو از نصایح اخلاقی و اندرزهای آسمانی بوده و کلیه ادیان و مذاهب مختلفه جهان قبل از همه چیز ناظر به تاءمین سعادت مادی عموم افراد جامعه بوده و برای تحکیم ارکان اتحاد عمومی و وحدت دائمی و همیشگی و تعادل و موازنه اقتصادی مردم رابه تعاون و تعاضد امر اکید نموده اند (۱) .

پس بنابراین میتوان گفت که در قوانین موضوعه بشری منافع نصیب متقدم بوده و حال آنکه قوانین آسمانی دستور میدهد که منافع اجتماعی در حله اول برای ضعیف تر و محتاج تراست .

(۱) الم ذلک الكتاب لاریب فیه هدی للمتقین الذین یومنون بالغیب و یقیمون الصلوة و معارزقناهم ینفقون .

برهان دوازدهم

یکی دیگر از وجه تمایز ادیان آسمانی که از نظر اصول اقتصادی حائز اهمیت فراوان بوده و سبب اصلی رفاه عمومی و تاء مین احتیاجات مادی افراد جامعه میگردد ازدیاد بهره اجتماعی و افزایش سطح تولیدی میباشد بدین نحو که در ظل تعلیمات و قوانین اقتصادی و اخلاقی ادیان آسمانی محصول اجتماعی ازدیادی فاحش نموده و این نیز بنوبه خود متضمن راحتی و آسایش مادی افراد جامعه خواهد بود .

بدین طریق در جامعه ای که احکام آسمانی و نفعات روحبخش روحانی نفوذ در عقول و ارواح نموده و واحد های جامعه را پایند با اصول وجدانی ساخته و آنانرا بمرحل عالی اخلاقی سوق داده باشد فساد و ظلم و تعدی برای همیشه معدوم گشته و جرم بحداقل خویش تنزل خواهد یافت و بالنتیجه در چنین اجتماعی احتیاج بقوای انتظامی و ماء مورین پلیسی و بازرسیهای مخفی و قوای ژاندارمـری کمتر شده و در این صورت از طبقات غیر مولد ثروت کاسته شده و بر طبقه مولدین ثروت افزوده خواهد گردید واضح است وقتی که اکثریت مردم جامعه از طبقه مولدین ثروت گردیدند سطح تولید ترقی سریع یافته و احتیاجات اقتصادی عموم مردم تاء مین خواهد شد ولی برعکس در جوامع مادی که روح آسمانی و اثرات اخلاقی معدوم است مردم فاقد وجدان پلیس درونی بوده و انتقاد بمجازات و مکافات اخروی و خثیه الله میباشد و لذا هیچ نوع رادع و مانع درونی برای جلوگیری از ارتکاب جرم نخواهد بود بلکه تنها عامل جلوگیری از جرائم و فساد قوه مجریه بوده و هیئت جامعه مجبور است که عده زیادی از مردم را که بحقیقت بایستی در ردیف مولدین ثروت قرار گرفته و سطح تولید را تقویت نمایند پلیس و بازرس قرارداد و اعمال افراد جامعه را تحت کنترل شدید آنان قرار دهد و از طرفی چون بخود افراد نظامی و پلیس چندا ن اعتمادی نمی توان داشت علیهذا ناچاراً " بایستی برای هر بازرسی دیگری تعیین گردد و واضح است که نتیجه عمل مزبور این خواهد شد که طبقه غیر مولد ثروت روز بروز افزایش یافته و از تعداد مولدین ثروت که کارگران و روستائیان بوده و اساس اقتصاد ملی را بوجود می آورند کاسته گردد و این خود علت اساسی فقر و بحران اقتصادی خواهد بود باضافه برای مجازات و یا تهذیب بزهکاران و مجرمین که گرفتار چنگال عدالت میگردند مخارج هنگفتی لازم و ضروری بوده و هیئت جامعه بایستی مقدار زیادی

از بودجه خود را صرف تادیب و تنبیه آنان قرار دهد .

وا ز طرفی دیگر مجازات مجرم یا حبس بوده و یا اعدام خواهد بود در صورت اول مقدار معتنا بهی از قوای تولیدی جامعه که محبوسین میباشند در گوشه زندانها متمرکز گردیده و بدون استفاده و عقیم خواهند ماند و در صورت دوم عده زیادی از نیروهای مولد ثروت که کار متراکم بوده و در اقتصاد جامعه مؤثر میباشند اعدام و یا کشته شده و قبل از آنکه جامعه از نیروی بدنی و فکری آنان منتفع گردد معدوم خواهند شد .

فصل سوّم

وجه افتراق انبیاء و فلاسفه

روح بزرگ قانون نویس تنها معجزه ای است که میتوانند

صدق ما موریت آسمانی اورا بخلق ثابت نماید .

" روسو "

در فصل گذشته وجه افتراق قوانین ملهمه الهی و قوانین موضوعه بشری را تفصیلاً بیان نمود

و صفات و خصوصیات برجسته ادیان آسمانی را که معرف و مشخص تمایز آنان بر سایر قوانین موجوده بود -

دقیقا " تشریح نموده و مظلوم داشتیم که با وجود اینکه هر دو نوع قوانین مزبور ناظر بمقصد واحدی **می باشند**

و هدف مشترکی را در صحنه اجتماع تعقیب نموده و هر دو برای تنظیم روابط افراد جامعه و تحکیم عدالت

عمومی بوجود می آیند مع هذا واجد نفوذ و تاءثیرات و نتایج یکنواخت و مساوی نبوده و حائز ضمانت

اجرائی مشابه نمی باشند بطوریکه هر کدام در شرایط کاملا مخالف وضع و تدوین یافته و رشد و توسعه

می یابند .

اکنون در این فصل که مبحث جدیدی آغاز می گردد سعی خواهیم کرد که یکی از مسائل مهمه دیگری

را که اغلب محققین و متحریران حقیقت در تفهیم و تفاهم آن راه خطا و اشتباه پیموده و در قضاوت آن از صراط

مستقیم حق و عدالت خارج گشته اند مورد مطالعه قرار داده و بر اهل انصاف و درایت روشن سازیم که

واضعین این دو دسته از قوانین اجتماعی یعنی انبیاء و فلاسفه چه وجه اختلاف و تمایزی را با هم داشته

اند .

زیرا که در مقایسه بین دین و قانون و بیان وجه تمایز ادیان بر قوانین دیگر اولین سئوالی که برای بر مجاهد و محقق پیش می‌آید این است که انبیاء و فلسفه چه اختلاف و وجه تمایزی را ممکن است داشته باشند و در غیر این صورت آیا میتوان کلیه توابع و واضعین قوانین مدنی و کاشفین علوم اجتماعی را در یک دید فرض نمود و یا اینکه لازمست که انبیای الهی را که واحد نبوغی شدید تربوده و افضل و اعلم و اتقیی اصلح از دیگران بنظر می‌رسند مقام بلند تر و شامختری را بدانها قائل شد .

برای توجیه مطلب فوق بدوا " تذکراین نکته ضروری است که علوم میکه امروزه در دسترس شرقرار دارد بدو دسته بزرگ علوم طبیعی و علوم اجتماعی تقسیم میگردد .

علوم طبیعی علمی است که از قوانین طبیعی بحث نموده و عناصر مفرده جهان مادی را که احدهای بی شعور و بی اراده و مجبور میباشد تحت مطالعه قرار داده و از روابط عناصر مزبور و قوانینی را که تا کم بر آنهاست تحت مطالعه قرار می دهد ولی علوم اجتماعی علمی است که از روابط ضروری انسانها یکدیگر بحث نموده و بر عکس علوم طبیعی با عناصر و واحدهای ذی شعور و با اراده و آزاد سروکار داشته و از و اینان اجتماعی سخن میراند .

با پیروی از تقسیم بندی فوق لازمست که علما و دانشمندان نیز بدو دسته بزرگ علمای علوم طبیعی و دانشمندان علوم اجتماعی تقسیم گردد واضح است که محققین علوم طبیعی علمائی هستند که فس طبیعت و قوانین آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و در بحر بیکران خلقت غواصی نموده و لئالی صدفهای حکمت و حقایق و جواهر جهان طبیعت را مکشوف ساخته و بر جهان دانش عرضه نموده و در حقیقت نیان کاخ رفیع البنیان علوم بشمار می‌روند .

از آنجمله میتوان گالیله ، ادیسون ، نیوتن ، انیشتاین را نام برد .

دانشمندان و فلاسفه علوم اجتماعی بر عکس کاشفین قوانین طبیعی که سیر در آفاق نموده اند . بر در انفس نموده و دوباره انسان ها و روابط آنان با یکدیگر و طرز تشکیل و شکل حکومت و قانون و مقررات اجتماعی و نظم و عدالت عمومی بحث نموده و امراض مبتلابه جامعه و احتیاجات و روابط ضروری افراد را شخیص داده و قوانین مدنی و نسخ اجتماعی تدوین مینمایند مقننین قوانین اجتماعی خود بدو دسته بزرگ فلاسفه و انبیاء تقسیم میگردند .

نوابغ علمی طبیعی (نیوتون - ادیسن - گالیله - انشتین)

نوابغ علوم

واضعین قانون (فلاسفه)

مثل سقراط ، افلاطون ، لکور کوس ، حمورابی

مؤء سسین ادیان (انبیاء)

مثل حضرت موسی ، حضرت مسیح ، حضرت محمد

نوابغ علوم اجتماعی

پس از بیان این مسئله که کاشفین علوم اجتماعی خود بدو دسته بزرگ انبیاء و فلاسفه منقسم گردیده و هر دو دسته مزبور واضح قوانین مدنی و مؤء سسین مذاهب و مکاتیب اجتماعی بوده اند بایستی این موضوع را نیز روشن سازیم که این دو طبقه از قانونگذاران جامعه بشریت چه وجه تمایز باهم داشته و در صورت عدم تمایز آیا میتوان فلاسفه اجتماعی و مربیان آسمانی را در رتبه مساوی تصور نمود جواب بدین سؤال کاری بی نهایت مشکل بوده و ضروری است که موضوع مورد مطالعه دقیقاً " مورد تجزیه و تحلیل دقیق قرار گیرد .

قبل از ورود باصل موضوع لازمست متذکر شویم که منظور از مقایسه انبیاء و سایر فلاسفه توهین و مداهنه بدسته ای دون دیگر نبوده بلکه منظور غائی نگارنده بیان وجه اختلاف قوانین بشری و الهی بوده و توجیه اختلاف سطح افکار آنان و محیط و نفوذ و قلمرو این دو دسته از قوانین می باشد .
زیرا قدر مسلم این است که بزرگان و دانشمندان جهان که با وضع قوانین مدنی تاءثیرات و تحولات عمیقی در صحنه اجتماع بوجود آورده و پیشوائی و رهبری توده مردم را بر عهده داشته اند شایان همه گونه تکریم و احترام خواهند بود .

ولی از آنجائیکه مربیان آسمانی برخلاف فلاسفه تحت قوانین مادی نبوده و از طرفی جوامع بزرگتر و عظیم تری را در میسر تاریخ اداره نموده و در دوران طولانی تری محرک تمدن و مولد تکامل و ترقی اجتماعات بشری تا با امروز بوده و از مؤء سسین تمدنهای عظیم اخلاقی مانند تمدن درخشان اسلام و تمدن اسرائیل و مسیحیت بشمار می روئند علیهذا واجد شخصیتی جهانی و دنیائی بوده و شایسته است که

نوع بشری مقام آنان را محترم داشته و در مقابل عظمت روحانی و تعالیم آسمانی آنان سر تعظیم فرود آورد و آنان را برتر از کلیه فلاسفه داند .

البته فلاسفه ای هم که در رشد قوای دماغی افراد انسانی سهمیم بوده و مانند حمورابی (۱) لیکور کوس (۲) سقراط افلاطون و ارسطو و روسو و منتسکیو و مارکس و انگلس که واضعین قوانین اجتماعی در جوامع بشری بوده اند در خور احترام خواهند بود زیرا که فلاسفه مزبور در سیر تکامل تاریخ عاملی مؤثر بوده و بحقیقت میتوان گفت که نوابخ مزبور نه تنها محرک تمدنهای بشری بلکه خالق و صانع تاریخ بوده و بانیری تفکر مسیر تاریخ بشری را تغییر داده و گاهی هم تحولات عمیقی را بوجود آورده اند پس بنا بر گفته کار لابل انگلیسی تاریخ را نوابخ بوجود میآورند و بقول اسوالد شپینگلر آلمانی (۳) یگانه تاریخی که وجود دارد تاریخ شخصیت ها است .

اگر چه محترم داشتن مقام دانشمندان و فلاسفه جهان که پایه گذاران قانون و پرورنده عقول و ارواح میباشند کمال ضرورت را داراست . پس اعتراف بدین حقیقت نیز که انبیا آسمانی تقدم داشته و در راه س فلاسفه قرار دارند الزام آور می باشد .

زیرا که بحکم تاریخ پیامبران آسمانی واجد نبوغی قویتر و دایره افکاری وسیعتر بوده و خدمات بزرگتری را جامعه بشریت نموده و محرومیت های بیشتری در راه سعادت و تربیت عالم انسانیت متحمل گردیده و در تکامل نوع بشری اثرات عمیق تری را داشته اند بطوریکه خصوصیات مادی و جسمانی و روحی و اخلاقی پیامبران حاکی از روح نباض و فکر عالی آنان بوده و تنها و فقط مختص بخود آنها می باشد بطوری که شرایط زندگانی و کیفیت حیاتی آنان را در زندگانی هیچ فیلسوف و یادانشمندی نمی توان یافت .

(۱) حمورابی قانونگذار قدیم کلدان است قوانین وی که بر روی کتیبهها حک شده است اکنون در موزه های دنیا موجود می باشد .

(۲) لیکور کوس یا لیکور گه از قانونگذاران اسپارت بوده و در سال دهم میلادی زندگی مینموده است او جوانان را امر میداد که دزدی کنند زیرا دزدی را نانشانه شجاعت و لیاقت میدانست .

(۳) اسوالد شپینگلر از سیاستمداران نامی آلمان میباشد و کتاب معروف او انحطاط غرب یا فلسفه سیاست میباشد .

پس بنابراین قانونگذاران آسمانی شایسته احترامی بیشتر و استحقات اهمیت بزرگتری را دارا می باشند اکنون برای اینکه این مسئله کاملاً مورد مطالعه و دقت قرار گرفته و حقیقت مطلب کما هو حقّه بیان گردد اختصاراً "امتیازات اخلاقی پیامبران را بر سایر فلاسفه و مقننین عادی نقل نموده و محض تبصر زبده دلائل مزبور را خاطر نشان نموده و از قارئین گرام به کمال احترام تمنی داریم که بنظر امعان در آن ناظر بوده و سپس احاطه کامل بر آن دلائل بیطرفانه و از روی عدل و انصاف قضاوت فرمایند .

برهان اول

..... اولین وجه تمایزی را که مقننین آسمانی بر سایر علما و فلاسفه اجتماعی داشته و معرف روح آسمانی و افکار بلند و عالی آنان بوده و حاکی از قدرت خارق العاده روح نبض الهی در درون ایشان است درک روابط ضروری جامعه و اجتهاجات مادی و معنوی افراد بشری و تشخیص طرق مداوای دردهای اجتماعی بدون اکتساب علوم مادی و ظاهری می باشد .

با توجه بدین مسئله که بیان هر نوع نظریات جدید اجتماعی و وضع تئوریهای حقوقی و اقتصادی بمنظور تکامل جامعه و ایجاد عدالت و نظم مستلزم تحصیلات عالی و گذراندن مراحل نهائی اصولاً " قانونگذاری و تحقیق و مطالعه در علوم اجتماعی و اقتصادی و حقوقی می باشد .

و حال آنکه بنا بر حکم تاریخ مذاهب انبیای الهی نه تنها مراحل عالی علم را نپیموده بلکه مرحله ابتدائی دانش را نیز ندیده و افرادی کاملاً عامی و عادی جامعه بشمار میرفته اند ولی با وجود عدم تحصیل و مطالعه مفاسد اجتماعی محیط خود را بنحو احسن درک نموده و چون طبیبی توانا نبض جامعه خود را در دست داشته و مفیدترین نسخ اجتماعی تدوین نموده و مؤثرترین نیروی محرک جامعه بوده و نفوس بشری را بسوی صلح و سعادت دائمی و همیشگی سوق داده اند پس بنابراین نخستین صفت ما به - الامتیاز مظاهر مقدسه الهیه را می توان بدین نحو خلاصه نمود .

انبیاء تحت قوانین مادی و طبیعی نبوده ولی فلاسفه محکوم قوانین مادی و طبیعی میباشند . برای توجیه مطلب متذکر میشویم که بنا بر نظریات استوارت میل فیلسوف شهیر انگلیسی علم مانند کاخ رفیع البنیائی است که هر کس را توانائی عروج بر بالای آن نیست بلکه تنها کسانی قادرند که بر منتهای الیه آن صعود نموده و سنگی بر سنگهای کاخ علم و دانش افزوده و مجهولی را بر بشر معلوم و قانونی را مکشوف

سازند و با بوضع فرضیه و قاعده ای مبادرت ورزند که خود مراحل عالیه علم را پیموده و در اعلی درجه تصور رات کمال فضل و دانائی قرار گرفته و زندگی خود را در پشت میز دانشکده ها و در گوشه کتابخانه ها سپری ساخته و مغز و فکر خود را با مطالعه و تدفیق قوی و نیرومند ساخته باشند این چنین مردانی میتوانند که کاشف و رمز طبیعت و واضح قوانین اجتماع بوده و مجهولی را از زیر پای بشر بردارند .

کما اینکه کلیه فلاسفه قدیم و دانشمندان دوره معاصر تابع این اصل کلی بوده و همگی قدمهای طولانی بتحصیل و تحقیق در علوم پرداخته اند چنانچه افلاطون در مکتب سقراط پرورش یافته و ارسطو از ۱۷ سالگی تا ۳۷ سالگی یعنی درست بیست سال پیش افلاطون بتحصیل پرداخت دکارت هشت سال در لافلش که از شهرهای فرانسه است . بتحصیل علوم پرداخته و مدتها در باره حقوق و طب مطالعه نمود منتسکیو و روسو چندین سال از عمر خود را در مطالعه علوم اجتماعی و حقوق و فلسفه صرف نمودند همچنین مارکس در شهر بن و برلن کشور آلمان وارد دانشکده حقوق گردیده و در آنجا بدرجه دکترای حقوق نائل گردیده سپس وارد دانشکده فلسفه گردید و در آنجا نیز برتبه دکترانائل گردید و با مطالعات بسیار فر اوان توانست نظریاتی بجهان دانش عرضه نماید .

پس با توجه به تاریخ زندگانی نوابغ و دانشمندان بدین نتیجه و حقیقت مسلم واقف میگردیم که فلاسفه جهان کلا تحت قوانین مادی بوده و بدون طی مراحل عالیه علوم قادر بر طرح قاموس و قانون طبیعی و اجتماعی نموده اند .

ولی تنها مردمی که از این قاعده طبیعی مستثنی بوده و تحت قوانین مادی قرار نیافته و با اصطلاح حکمای یونان قائم بالذات بوده اند انبیای الهی می باشند آنها در هیچ دانشگاهی وارد نشده و در هیچ دانشکده ای درس حقوق و قانون نخوانده و پس از آنجا که موید بعلم لدنی و وحی الهی بوده اند لذا با نیروی تفکر و الهام دردهای مبتلا به جامعه را بنحو احسن تشخیص داده و قوانین اجتماعی را از وروابط ضروری افراد استخراج نموده و نسخه های جامع و کاملی که ضامن و کافل سعادت جوامع بشری بوده است تدوین نموده و در پرتو آن تمدنهای عظیمی مانند تمدن اسرائیل و اسلام بوجود آورده و در مدت بسیار کوتاهی اجتماعات عظیم تری را تحت الشعاع قوانین خویش قرارداد و جریان تاریخ بشری را تغییر و آنرا بجاده تقوی و فضیلت سوق داده اند از این لحاظ بجرات میتوان گفت " پیغمبران آسمانی موبیان حقیقی عالم بشریتند زیرا که اولاً مری کامل کسی است که قائم بالذات بوده محتاج بکسب کمالات از دیگری نباشد . "

فی المثل زمین از خورشید اکتساب نور و حرارت ننوده و محتاج بفیض آفتابست و حال اینکه آفتاب بالذات مرکز و منبع نور و حرارت بوده و برای کسب روشنائی محتاج بشیئی دیگر نیست و همچنین شمس الهی و مربیان آسمانی واجد علم و کمال ذاتی و فطری بوده و محتاج به کسب کمال از دیگری نمی باشند ثانیاً هیچ موجودی قادر بر تربیت خود نبوده و اجباراً " هر موجود مافوق می بایستی موجود مادون را تحت تعلیم و تربیت قرار دهد چنانچه انسان مری عالم جماد و نبات و حیوان بوده و حیوان مری حیوان دیگری نمی تواند بود همچنین مری انسان نیز باید موجودی کاملتر و موید بروح الهی بوده و از نقائص و تعالیات و شهوات نفسانی آزاد و بکلی از اینگونه افکار منزه و مبرا بوده و جامع جمیع کمالات انسانی باشد .

ثانیاً نوع انسان برای درک حقایق و کشف اسرار و دقائق احتیاجی شدید به رابط دارد که آن رابط بنا بر معتقدات اهل ادیان پیامبرانند همچنانکه میان علم و جهالت رابط معلم بوده و بدون راهنمایی و تعلیم وی حصول به مرحله دانائی و استخلاص از گرداب جهالت امری محال و مشکل و بدون وجود آن استدراج در درائج فضل و کمال محال و معتنع می باشد بدون وجود مربیان آسمانی و تعلیمات روحانی نیز وصول به مراحل انسانی و تکامل اخلاقی و روحانی غیر ممکن خواهد بود .

برهان دوم

..... یکی دیگر از امتیازات اخلاقی مظاهر مقدسه الهی که حاکی از روح بزرگ و قدرت خارق العاده آنان بوده و شایان همه گونه تقدیر و تمجید میباشد احاطه آنها بر مقتضیات زمان و مکان بوده و تسلط بر موقعیت تاریخی و جغرافیائی محیط زندگانی خویش می باشند به نحویکه آنان بدون کسب علوم ظاهری بهتر از هر فیلسوف و عالم اجتماعی نبض جامعه خود را در دست داشته و چون پزشکی دانا دردهای مبتلأ به جامعه را ادراک نموده و احکام و قوانین اجتماعی را بنا بر احتیاجات و مقتضیات محیط زندگی وضع و تدوین نموده و مدت‌های مدیدی جوامع بشری را اداره نموده و کافل سعادت و ضامن تکامل و ترقی اجتماعات عظیم انسانی بوده اند . درک روابط ضروری افراد و تشخیص احتیاجات جامعه و تغییر جریان تاریخ و وضع قوانین کامل و بدیع حاکی از روح عالی و افکار وسیع آنان بوده و ناشی از قدرت مکنونه معنوی انبیای الهی می باشد .

و بقول " ارنست رنان فیلسوف شهیر انگلیسی بهترین مربیان کسانی هستند که از مقتضیات زمان خود کاملاً آگاه باشند و اوصاف زندگی دوران خود را بخوبی بشناسند و از لذائذ و محنت‌های آن برخوردار و

آزرده شوند .

برهان سوم .

آنچه مسلم عموم است این است که جمیع موجودات علی العموم و همچنین انسان علی الخصوص
برای زندگی در محیط معینی خلق شده و محکوم شرایط مختلفی میباشد بطوریکه هر انسانی خواه و ناخواه
گرفتار بعد زندگی بوده و بهمین علت باندازه ظرفیت جسمانی و عقلانی خویش میتواند پدیده های
اجتماعی و حقایق طبیعی را درک نماید زیرا که قضاوت او مربوط بنوع میزان نظامی است که در دست
دارد .

واز آنجائیکه موازین ادراک که عبارت از احساسات و عقول بشری است محدود به بعد زندگی میباشد
لذا دید حقایق انسان هر چند در هم که وسیع باشد از بعد زمان و مکان زندگی او تجاوز نکرده و در هر صورت آینه
برای بشر چه در اعلی درجه علم و عقل و چه در مراحل ابتدائی تفکر و تعقل قرار گیرد مجهول و لایدرک خواهد
بود .

زیرا همانطور که بیان گردید احساسات و عقول محدود بشری ایجاب میکند که هر حادثه و
پدیده ای که در زمان و مکان اتفاق افتاده و بوجود آید آگاهی یافته و هر آنچیزی که در دوران آتیه و از منته
آینده و یا در مکان های دیگر بوقوع پیوندد جاهل باشد .

ولی تنها مردمیکه تحت تاءثیر این قانون عمومی مادی و فیزیکی قرار نداشته و از این قانون کلی
مستثنی بوده و محکوم تقیدات طبیعی نمی باشند مریبان آسمانی و مقننین الهی بوده و افاق تفکر و تفکیرشان
باندازه ای وسیع است که میتواند از سرحد زمان و مکان خارج شده و از تقیدات مادی فارغ گشته و
آینده بسیار دوری را که از نظر مردم جهان کاملا مجهول و تاریک میباشد چون زمان حال در آینه خیال
تصور نموده و مسیر تاریخ و وقوع حوادث آتیه را روشن سازند .

این خاصیت تنها و فقط مختص بهیاکل آسمانی بوده و حاکی از قوای جاذبه آسمانی و کسب فیض
از عالم الهی و موید سو دن بر نیروی وحی سماوی می باشد .

زیرا که آنان صرف نظرازنبوغ ذاتی موید بروح الهی و مستفیض از فیض روح القدس بوده و از عالم
ماوراء الطبیعه کسب الهام نموده و مغز خود را چون دستگاه گیرنده تلگراف بمركز فرستنده الوهیت متصل
نموده و کسب فیوض نامتناهی از ساحت حضرت باری نموده و حال و آینه در نظرشان یکسان است بطوریکه

میتوانند حقایق مجهولی را جذب و کشف نموده و حوادث آینده بسیار دوری را اخبار نمایند و به همین لحاظ بجرات میتوان گفت آنان تابع تقیدات مادی نبوده بلکه نوابغی کاملاً غیر عادی میباشند .

بطوریکه عجیب تولد یافته و عجیب زندگانی نموده و عجیب صعود نموده و عجیب تر آنکه در عین ضعف و ناتوانی قدرتی مافوق بشر از خود ظاهر ساخته و بدون وسائل مادی تاءثیرات شگرفی در عمق اجتماعات بشری نموده و ملتهای عظیمی را تحت الشعاع افکار خویش قرار میدهند مریان آسمانی نه تنها احتیاجات دوران زندگی خود را احساس کرده و مسیر حوائج بشری را نیز تعیین می نمایند بلکه مسیر آتیه بشر را تعیین کرده و سعادت حال و آینده توده های عظیم بشریت را معین میسازند بطوریکه موسی علاوه بر وضع قانون و تاءسیس شریعت مبشر بظهور مسیح بوده و ظهور نهضت جدید و نظم بدیعی را بشارت داد و حضرت مسیح مبشر به ظهور نبی اکرم بوده و زمان و کیفیت ظهور آنان را معین نموده و همچنین انبیای بنی اسرائیل چون دانیال و حزقیال نبی (۱) از سه هزار سال قبل تاریخ و حوادث امروز را که نسل کنونی با آن مواجه است بشارت و پیشگویی نموده اند .

و حال آنکه هیچیک از فلاسفه مادی قادر نبوده اند که کیفیت زمان بعد از خود را تصور نمودند و احتیاجات آتیه نوع بشری را درک نموده و یا اینکه مسیر عمو می تاریخ را دراز منه لاحق تعیین نموده و ماورای زمان و مکان زندگی خویش نظریه ای ابراز نمایند فی المثل کارل مارکس که از فلاسفه نامی آلمان که واضع ماتریالیسم دیالکتیک میباشد مسیر تکاملی اجتماع بشری را چون راه آهن تصور کرده و معتقد است که قطارها جبرا " روی آن در حرکت بوده و همچنانکه تمام قطارها برای رسیدن بمحل معینی مجبور به پیمودن مسیر متشابهی میباشد اجتماعات بشری نیز باید مسیر مشابهی را طی کرده و از پنج مرحله اشتراک اولیه و مرحله فتودالیسم و مرحله بورژوازی و مرحله کاپیتاللیسم و ماشینیسم و پس از آن مرحله سوسیالیسم عبور کرده و بمقصد نهائی و کمال مطلق که مرحله اشتراکی است برسند البته در این طی

(۱) برای اطلاع بیشتر قارئین محترم میتوانند بکتاب تورات باب ۷ و ۸ و ۹ و ۱۲ دانیال نبی و باب ۲۱ و ۳۰

و ۴۳ و ۳۸ و ۳۹ حزقیال نبی مراجعه فرمایند .

طریق اجتماعی که جلوتر بوده و از نظر سطح تولید بالاتر قرار گرفته و مرحله ما شینیسیم رسیده باشند زودتر از دیگران با آخرین نقطه توقف که اجتماع کمونیستی است خواهند رسید همچنانکه قطاریکه زودتر از مباد حرکت نماید زودتر بمقصد خواهد رسید .

مارکس معتقد است که این تحول در کلیه ممالک مترقی دنیا عموماً صورت گرفته و همه آنها این تحول را در زمان آینده خواهند پذیرفت چنانچه انگلس در این خصوص مینویسد :

" انقلاب کمونیستی تنها یک انقلاب ملی نیست بلکه انقلابی است که در تمام ممالک متعین یعنی اقلا در انگلستان و آمریکا و فرانسه و آلمان در زمان واحد صورت خواهد گرفت "

چنانچه دیده می شود در اینجا اسم دولت روسیه بهیچ وجه دیده نمی شود در صورتی که انقلاب کارگری ابتدا در آن کشور که مملکتی فلاحتی بوده و هنوز بمرحله ماشینیسیم نرسیده بود بوجود آمده و کشور هائی مانند آلمان و انگلستان که بمرحله ماشینیسیم کامل رسیده بودند این تحول را نپذیرفته و انقلاب کارگری و سوسیالیستی در آنجا بوجود نیامده و بالنتیجه پیش بینی های مارکس تحقق نیافته و عقیم ماند پس باتوجه به مسئله فوق بدین نتیجه عالی میرسیم که مارکس و همچنین سایر دانشمندان با وجود تحصیلات عالی تحت قوانین مادی و قید در حدود زمان و مکان زندگی و محیط خویش بوده و قدرت تجاوز از آنرا نداشته است ولی افکار عالیه مظاهر الهیه چون از عالم مافوقی سرچشمه میگیرند لذا در چهار بعد دنیای مادی محدود و محصور بحدود زمان و مکان نبوده است .

و با وجودیکه آنان در جهان فیزیکی قرار دارند ولی میتوانند روح و فکر خود را در ماوراء ماده بسط داده و از حدود زمان و مکان خارج گشته و گذشته و حال و آینده را یکسان مشاهده کنند مانند " آلگی " که خود را به تخته سنگی چسبانیده و رشته های باریک خود را در اعماق مرموز اقیانوس ها بدست امواج بسیار فکر آنان از طرفی با ماده آمیخته میشود و از جهت دیگر در خارج از بعد زمان و مکان بسط می یابد و در عوالم لایتناهی الهی سیر نموده و حقایقی را که درک و کشف آن تا زمان معینی برای نوع انسانی ممتنع الادراک می باشد مکتشف میسازند بطوریکه مفاهیم آن پس از سالیان در از مصداق یافته و اسرار آن ظاهر و نمودار میگردد .

برهان چهارم

مربیان آسمانی نه تنها مؤسین تمدن های عظیم اخلاقی و وضعین قوانین اجتماعی بوده و با وضع احکامی جامع و کامل سعادت و پیشرفت توده های عظیم بشریت را فراهم ساخته و آنان را بسوی تکامل و

تعالی رهبری نموده اند بلکه از طرفی دیگر بهترین سرمشق اخلاقی برای بنی نوع انسانی بوده و در حقیقت واقع مثل اعلای محبت و نمونه بارز انسانیت و مستجمع اصول اولیه اخلاق که بقول سقراط عفت، شجاعت، اعتدال، عدالت و روحانیت و فداکاری می باشد.

بطوریکه صفحات تاریخ بشریت بزندگانی پر افتخار و سراسر فداکاری آنان زینت یافته و اوراق — تاریخ ادیان مملو از آثار کمالات و فضائل پیامبرانی است که در ادوار مختلفه تاریخ برای بشر باقی مانده و بهترین سرمشق و درس اخلاق گردیده است بطوریکه آنان عملاً درس فداکاری و نوع دوستی را با افراد انسانی تعلیم داده و حس محبت و از جان گذشتگی را بنوع بشری آموختند و بحقیقت میتوان گفت که فکر و مغز آنان موهبتهای و موجودات قانون آسمانی و جسم و خون آنها مجری تعالیم آسمانی بوده است چنانچه بنا بر نص انجیل هنگامیکه حضرت مسیح را با امر هیروودیس پادشاه اسرائیل و قنای علمای یهود مانند حنا و قیفا مصلوب ساختند حضرت مسیح در بالای صلیب فرمودند " من خود را برای صلح و محبت فدا میکنم " .

مسیح با فدا کردن خویش تا ثیرات اخلاقی عمیقی در جامعه انسانی بوجود آورده و روحانیت و اخلاق را از آسمان بزمین آورد " لکی " دانشمند معروف امریکائی در خصوص تاثرات روحانی مسیح چنین می نویسد : " تاریخ کوتاه هوسه سال زندگانی مسیح برای نرم کردن و تهذیب و تزکیه احساسات بشر بیش از تمام نوشتجات عقلا و رسائل فلاسفه موهترن بوده است . "

پس بنابراین آنسانکه نمونه های بارز فداکاری انسانیت بوده و با نیروی روحانی افسار احساسات و تمایلات نفسانی خویش را پیوسته بر دست داشته و عفریت غضب و شهوت و غرور و تکبر را در چنگال اراده خویش میفشارند و هستی خود را فدای سعادت نوع بشری میسازند بلا اراده لایق احترام بوده و باید شخصیت آنان گرامی داشته شود زیرا در چنین موقعی ندای وجدان حکم می کند که چنین شخصی مساوی با خدا است (۱)

ارواح با عظمت و هیاکل آسمانی با اظهار عجز و تذلیل و سادگی و افتادگی و فداکاری و از خود گذشتگی علو مرتبت خویش را ظاهر میسازند و ما را در پیشگاه روح پر فتوح آنان متواضع نموده و در برابر شخصیت روحانی و آسمانی آنها به احترام و اداری کند حق هم همین هست زیرا که هیاکل آسمانی بمنزله

(۱) حدیث اسلامی موهید گفتار ما است که میفرماید :

عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی یعنی ای بنده من اطاعت کن مرا تا تو را مثل خودم خدا کنم .

نورافکن‌هایی می‌باشند که در خط سیر بشری قرار گرفته و محیط اخلاقی علم را روشن ساخته و نسل‌های بشری را بجاده فضیلت و تقوی هدایت می‌کنند و شایسته است که نوع بشر در مقابل هیاکل آسمانی و معلمین اخلاق سر تعظیم و تکریم فرود آورد .

پس بنابراین میتوان گفت که انبیای الهی هم واضع قانون بوده‌وهم معلم اخلاق می‌باشند بطوری‌که ملکات فاضله و صفات حمیده آنان را در زندگانی هیچ دانشمند و فیلسوفی نمی‌توان یافت .

فصل چهارم

توجه بدین خاصیت طبیعی انسان است

من طرفدار این عقیده‌ام که حس دیانت جهانی

قویترین و شریفترین محرک درونی تحقیقات علمی است .

(انشتین)

از آنجاکه نوع بشری موجودی متفکر و کنج‌گاو بوده و بجهان بینی و کشف حقایق و درک روابط بین موجودات تمایل فطری داشت لذا از بدو ایجاد و تکوین اشیاء دنیای خارجی از جمادات نبات و حیوان را تحت تحری و مطالعه دقیق قرار داده و با پیروی از این حس طبیعی و کشش ذاتی خویش سعی نمود که مظاهر طبیعت و معمای عجیب خلقت و قواعدی را که حاکم بر جهان مادی و موجودات موجوده در آنست حل و کشف نماید و قوانین طبیعی و قوانین اجتماعی را که هر دو ناشی از روابط ضروریه بین اشیاء است بشناسد و بالنتیجه دین و مذهب نیز که قانونی آسمانی بوده و از روابط ضروریه بین موجودات ناشی میگردد مانند سایر حقایق و روابط دیگر نظر انسان اولیه را بخود جلب نموده و او را خواه و ناخواه بسوی مذهب و توجه بعالم غیر مادی و الهی کشانیده و آنرا در مقابل عظمت الهی به تسلیم و تعظیم و ادبار میساخت پس توجه به مذهب و دین امری تصنعی و یا محصول خوف و بیم نبوده بلکه اصلی کاملاً فطری و طبیعی میباشد .

ولتر نویسنده شهیر فرانسوی میگوید :

" دین بر بشر تحمیل نگشته و عنف تلقیح نشده بلکه حس دیانت یکی از احساسات فطری و از خصائص ذات انسان است "

ماکس مولر میگوید :

دیانت قوه عظیم روحانی و توجه بخدا از خصایص روح انسانی است .

پس بنابراین بحکم تاریخ از روزی که انسان قدم بعرصه وجود نهاده و شروع بزندگانی و تفکر نمود بنا بر فطرت ذاتی خویش و بلا اراده بنقطه نامعلوم و غیر محسوس توجه نموده و آنرا مورد پرستش قرار داده گوئی که دوست داشتن و پرستیدن در کمون او بودیعه گذاشته شده بود .

اگرچه توجه بشر اولیه بسمت حقیقتی نامعلوم و نامحسوس بوده و پرستش او غیر منطقی بنظر میرسید ولی این توجه معلول حس باطنی و کشش درونی بوده و او را جبراً بآستانه مذهب و الوهیت میکشانید و از آنجا که بشر موجودی متفکر بود لذا در جستجوی علل و معالیل بهر پدیده حادثه و حقیقتی توجه کرده از خود میپرسید چرا زندگانی میکنم نتیجه حیات ما چیست چرا شب و روز میآیند چرا فصول اربعه متوالیا " و بی دربی ظهور نموده و تغییر می کنند چرا آفتاب میتابد باران میبارد ، ابر میگرد و رعد برق میزند و نبات سبز می شود و انسان بوجود آمده و نابود میگردد ، مفهوم زیستن و نابود شدن چیست خلاصه حوادث مزبور بشر را بتفکر واداشته و کم کم او را بحقایق غیر مادی نزدیک و متوجه میساخت .

ولی انسان ما قبل تاریخ چون هنوز نمیتوانست علل اصلی حوادث طبیعی را تشخیص داده و از طرفی خود را در مقابل پدیده های خشن و قهار طبیعت زبون و ناتوان یافت و ناچار گردید که عناصر طبیعی را مورد پرستش قرار داده و از آنها استمداد جسته و قدرت های عظیم را با خود مساعد سازد و برای این کار شروع بخواندن ادعیه نموده و مراسم مذهبی را برقرار نمود و بدین ترتیب یک مذهب بدوی بوجود آورده و بخدایا متعددی مانند رب النوع خورشید ، رب النوع دریا و رب النوع باران و آلهه طوفان و امثالهم معتقد گردیده و هریک را مظهری از قوای طبیعت دانسته و شروع به پرستش و عبادت نموده و برای آموزش گناهان و آرامش خاطر خویش نذر ها و قربانیها میگذرانید چنانچه ملل قدیمه چون مصریان و رومیان و یونانیان خدایان را پرستش نموده و در موقع نزول بلا یا بدانها متوسل شده و از آنان استمداد میطلبید

چنانچه بنا بر شهادت تاریخ قدیمترین ملل جهان نیز اشیاء و موجوداتی را پرستش مینموده اند و در حقیقت آنان نیز تابع دین و مذهبی بدوی بوده اند و قدیم ترین مذاهب موجوده در جهان

عبادت از مذهب آنیمیزم (۱) ناتوریزم (۲) فتشیزم (۳) توتیمیزم (۴) می باشد .

استنباط و استدلال مادیون

علمای مادی را عقیدت بر آنست که چون انسان در دوران اولیه حیات وزندگی از حوادث طبیعی لرزان و مضطرب و از علل وقوع باران و برق و صاعقه و طوفان جاهل و از مسئله مرک و حیات و ترکیب و تحلیل متوجس بود اجباراً " محکوم نموده های طبیعی گشته و ناچاراً " آنها را مورد پرستش قرار داده و از آنها استعداد میجست و از آنجا که پرستش اجباری بشر معلول جهالت و نادانی و ضعف و ناتوانی وی بود رفته رفته در نتیجه تکرار عبادت ثانویه تبدیل یافته و با تحول و تغییر زمان بصورت ادیان کنونی درآمد است لهذا مذاهب و لوازم که صحیح و منطقی باشد مخلوق فکری بشری و محصول بیم و ترس بوده و نمی توان آن را به عالم مافوقتری که عالم غیر محسوس و غیر معلوم است نسبت داده و آسمانی بودن منشاء ادیان را از آن استنتاج نمود (۵)

چنانچه لوکرس (۶) رومانی که در یک قرن قبل از میلاد میزیسته و پیرو فلسفه اپیکور (۷) بوده (با عقاید مذهبی زمان خویش مبارزه نموده و دین را نتیجه جهل و ترس بشری دانسته و برای اولین بار این نظر را بیان نموده است اکنون ضروری است که با عطف توجه دقیق معلوم سازیم که اولاً نظریه دانشمندان مزبور تا چه پایه صحیح بوده و ثانیاً " ادیان موجوده چنانچه پیروان آن مدعی هستند دارای منشاء الهی و الهامی داشته و از یک عقل کل سرچشمه میگیرد و با این که چنانچه مادیون میگویند دین مخلوق فکری بشری و علت آن ضعف و ترس بشرتواء با جهل او نسبت بقوانین طبیعی بوده است در این مورد ضروری است که بدواً " بطلان دلائل را واضح کرده و پس از آن با ثبات الهامی بودن منشاء ادیان میپردازیم .

اعتقاد ب وجود روح در اشیاء	ANIMISM	(۱)
تالیه قوا و موجودات طبیعی	NATURISM	(۲)
بت پرستی	FETESHISM	(۳)
تقدیس و تکریم اجداد و نیاکان و بعضی حیوانات و نباتات .	TOTEMISM	(۴)
(۵) انگلس میگوید دین ناشی از عقل محدود و قاصر بشری است		
که ماتریالیسم او مقتبس از	LUCRES	(۶)
EPICUR (۷)		
دموکریت	DEMOCRIT	است .

همانطور که بیان گردید دلائل مادیون مبتنی بر این اصل است که بیم و امید از طرفی وحس خضوع و خشوع در مقابل عظمت طبیعت از جهت دیگر بشر اولیه را در مقابل قوای خود مانند رعد و برق صاعقه و موجودات قوی و حیوانات وحشی و همچنین قوای سودبخش طبیعت مانند آفتاب و باران بشر را بخضوع و التجاء درآورده و بدین ترتیب حس پرستش و انابت پیدا شده است .

بنابراین حس دیانت معلول ترس و ضعفی است که منجر به عبادت طبیعت ثانویه گردیده است ثانیاً بطوریکه می بینیم اعتقادات مذهبی در بشر اولیه بشکل ساده و بدوی و با پرستش انواع خدایان شروع شده و بتدریج بصورت توحید و یکتا پرستی تظاهر نموده است .

در مقام دلائل فوق الذکر لازم است که متذکر شویم حس بیم و امید و خضوع و خشوع برای نمو احساسات دیانتی و روحانی لازم بوده است زیرا بشر اولیه که پیوسته تابع غرایز طبیعی خود بوده و از اصل قانون تنازع بقا و سیعیت پیروی میکرد اگر فاقد بیم و امید و خضوع و خشوع میبود تربیت او امری بینهایت مشکل بوده و حس فداکاری و از خود گذشتگی و تعاون و تعاضد مطلقاً " در او بوجود نمی آمد پس عوامل مزبور جزء شرایط اساسی تعلیم و تربیت بوده ولی علت کافی آن نمی تواند باشد مثلاً استعداد توجه و تقلید که تواءم با حس بیم و امید و حیرت است باعث پیدایش علم و خط بوده و هر معلمی از وجود استعدادات مزبور برای تربیت طفل خود استفاده می کنند .

ولی شرایط مزبور دلیل بر این نیست که علم و خط از روی این شرایط بدست آمده و مخلوق موهومی و ذهنی خود بشر باشد و مربی و هدف در پیدایش آن موهومی باشد .

تکامل بشر نیز عیناً " مانند تکامل خط یک محصل فقط حاکی است که طفل بر حسب استعداد تربیت شده و در این تربیت مربی نیز تاثر پذیر شدیدی را در پرورش استعداد و ظهور کمالات آن داشته است . لذا نمی توان وجود معلم و هدف واقعیت آنرا نفی نمود و بطور خلاصه اشتباه مادیون در اینجاست که شرط لازم را با شرط کافی در هر دو حال اشتباه میکنند .

لکن دوتوئی فیلسوف — ارسطوئی در تائید گفتار فوق در کتاب سرنوشت بشر

چنین مینویسد همیشه در جهان روح مذهب و میل با اعتقاد میل به پرستش

میل بعروتنی در عبادت کامل میل بتعالی نفس برای نزدیک شدن یکمال مطلوب که قابل تصور و قابل وصول

نیست وجود داشته است این میل مبداء الهی دارد زیرا جهانگیر و در تمام مردم جهان یکسانست .

اثبات الهامی بودن منشاء ادیان

برهان اول

بنابر نظریه الهیون اعتقادات مذهبی محصول بیم و امید و ترس و جهل نبوده بلکه مولود وحی آسمانی بوده و ادیان و مذاهب مختلفه جهان کلامنشاء الهامی داشته اند .

برای اثبات الهامی بودن منشاء ادیان انظار اهل درایت را بدین نکته مهم معطوف میسازیم که هرگاه احساسات دینی معلول خوف و نادانی و توجه بعالم الوهیت مولود ضعف و ناتوانی بشری باشد لازم میآید که با برطرف گشتن جهالت و ضعف بشری و تکامل تمدن و عقول و تفکر نوع انسانی و تسلط و اطلاع او بر علل وقوع حوادث طبیعی احساسات مذهبی نیز کم کم رو بضعف نهاده و در دوران علم و تمدن که بشر در اعلی درجه درایت قرار گرفته است آثار آن بالکل معدوم گردد . و اعتقادات مذهبی در هر فردی بر حسب بلندی افق تفکر و وسعت دایره نظر تنزل فاحش نموده و اثرات آن در نواخ روزگار که بانیان کاخ رفیع البنیان دانش میباشند معدوم گردد زیرا اگر چنانچه دین محصول ترس و جهل باشد اجباراً " و منطقا " لازم است که بین این دو حقیقت مسلم رابطه علت و معلولی برقرار گشته و بالنتیجه وجود جهل و ضعف علت العلیل بروز احساسات مذهبی و عدم آن فقدان اعتقادات دینی خواهد بود .

چنانچه بقول " هگل " فیلسوف بزرگ آلمانی این رابطه علت و معلولی بین بخار و حرارت نیز وجود داشته بطوریکه حرارت مولد و موجد بخار و فقدان آن علت برودت می باشد و حال آنکه بین ترس و جهل و احساسات مذهبی روابط علت و معلولی صادق نبوده و حقیقت واقع عکس قضیه را نشان می دهد زیرا با ازدیاد علم و تکامل فکر بشری نه تنها اثرات دین معدوم نگشته است بلکه حس پرستش با توسعه فرهنگ و وسعت دایره افکار و ادراکات بشری هم آهنگ بوده و بارش و ترقی علوم اساس و مبانی آن محکمتر و اعتقادات مذهبی شدیدتر گردیده است بطوریکه کلیه نواخ و پایه گذاران علوم که در مراحل عالیه کمال قرار گرفته و در حقیقت بانیان کاخ عظیم دانش بوده اند همه و همه از پیروان مکتب الهی بوده و همه آنها احساسات شدید مذهبی داشته اند .

بطوری که کاشفین حقایق علمی و ریاضی و نواخ اجتماعی و ادبی که در اعماق طبیعت و اجتماع نفوذ

کرده و صدفهای پرگهری از قوانین علمیه و اجتماعیه و یا گلهای معطری از هنرهای ادبی و موسیقی برای بشر ظاهر کرده‌اند دارای احساسات عالیه و بسیار شدید و عمیق مذهبی بوده‌اند چنانچه " لانگه " ماتریالیست آلمانی که در آخر قرن نوزدهم میزیسته و بزرگترین تاریخ ماتریالیسم را نوشته و دایره المعارف های انگلیسی و امریکائی تاریخ مزبور را یکی از کتاب اساسی ماتریالیسم معرفی نموده‌اند در آخر فصل چهارم می‌نویسد :
 بدوا یک موضوع عجیب بمانکشف میشود که بغیر از دموکریت بزحمت میتوان یکنفرازمخترعین بزرگ و محققین طبیعت رایافت که صریحا " متعلق به مکتب مادی بوده باشد .

برای این که موضوع مورد مطالعه روشنتر شده و اثبات گردد که مؤسسین علوم و نواخ جهان احساسات روحانی و مذهبی شدید داشته و در حقیقت از طرفداران جدی مکتب الهی بوده‌اند شمه ای از نظریات آنان را اختصارا " زیب این صفحات میسازیم . (انشتین که بزرگترین نابغه‌ای معاصر بوده و بقول برنارد شاو باید انیس و جلیس خدایان باشد در یکی از آثار خویش بنام جهان و دگر انشتین می‌نویسد .

" حس دینی جهانی قویترین و شریفترین سرچشمه تحقیقات علمی است دیانت من عبارت از یک ستایش نارسای ناقابل نسبت بروح فائقه لاحدی است که خود را در مظاهر جزئی ظاهری سازد تماما بتوانیم با مشاعر ضعیف خود درک کنیم آن ایمان عمیق درونی و وجود یک چنین قدرت شاعره فائقه که خود را در جهان غیر قابل درک ظاهر کرده اعتقادات من را نسبت بخدا تشکیل میدهد . "

ایضا " انشتین در کتاب جهان از نظر THE. WORLD AS IT IS قسمت عنوان دین دارا^ی علم چنین می‌نویسد :

" بدشواری میتوانید پید اکنید کسی که در بین افکار علمی عمیق که دارای احساسات مذهبی خاصی بخود نباشد اما آن از مذهب مردم ساده لوح تفاوت دارد حس مذهبی او غالبا " بصورت یک حیرت مجذوبانه در مقابل هم آهنگی قوانین طبیعی است که این هم آهنگی حکایت از یک عقل دارای چنان عظمتی می‌نماید که مقایسه با آن تمام تفکرات و اعمال وجود انسانی یک انعکاس کاملانا چیز می‌باشد . "

ماکس پلانک MAX PLANK در کتاب علم کجا می‌رود میگوید :

" هر شخص متفکر وجدی متوجه میشود که عامل ایمان در وجودش بایستی تشخیص داده شده و

ورده شود اگر بخواهد جمیع قوای روح انسانی تواما " درکمال موازنه و هم آهنگی باهمدیگر عمل نمایند
 بته تصادفی نبوده است که بزرگترین متفکرین تمام اعصار عمیقاً " نفوس متدین بوده اند هر چند علناً "
 مساسات مذهبی خود را ظاهر نکرده باشند . "

پاسکال PASCAL فرانسوی که از نوابغ کم نظیر دنیا بوده و در شانزده سالگی کلیه قضایای
 ندسه اقلیدسی را کشف کرده است دارای احساسات شدید مذهبی بوده و در اعتقادات فلسفی و مذهبی
 بود تابع مکتب اشراق افلاطون (۱) بوده و میگوید :

" بوجود خدا دل گواهی میدهد نه عقل و ایمان و مذهب نیز از این راه بدست میآید . "
 سقراط میگوید :

هر امری را غایتی است و ذات باری تعالی خود غایت وجود است . "

رنه دکارت فیلسوف فرانسوی میگوید :

" خدا یعنی موجود جامع همه کمالات و وجود کمالی است پس خدا موجود است . "
 بوسوه گفته است :

" ملحد از من می پرسد بچه دلیل خدا هست ؟ من به او جواب می دهم بچه دلیل نباشد
 ای اینکه کامل است و کمال مانع وجود او نیست . "
 فلا ماریون فیلسوف شهیر فرانسوی میگوید :

" علت العلل انحطاط اجتماعی ما همانا فقدان عقیده و ایمان است . . . اولین ساعتی که قرن
 زان شروع شده است ظنین آخرین آلهای مذهبی اجداد و نیاکان ما را در فضا انتشار داده و آخرین
 ایق آنرا اعلام نموده است . (نقل از کتاب خدا در طبیعت ، تالیف فلا ماریون .

ولتر VOLTAIRE با وجود مخالفت شدید با کلیسا احساسات شدید روحانی داشته و

آثار خود می نویسد :

" جهان مرا حیران میکند و نمی توانم باور کنم که این ساعت منظم بوجود آمده بدون این که ساعت

(فلسفه اشراق منتسب به افلاطون بوده و وی بر عکس ارسطو که حقایق را با طریق عقل جستجو میکرد از طریق
 راق و الهام قلب بکشف حقایق می پرداخت .

سازی داشته است " (۱) ایضا" میگوید .

برخی از هندیان دانان نافیلسوف علل غائی را منکرند ولی فیلسوفهای حقیقی آنها قبول دارند .

(نقل از کتاب سرنوشت بشر)
تاء لیف لکنت دو نوئی) .

منتسکیو میگوید :

" اگر شخصی یا ملتی مذهب داشته و در عین حال گاه گاه از اصول آن تمرد نموده و یا سوء استفاده

نماید بهتر از آنست که مطلقاً مذهب نداشته باشد " (نقل از کتاب روح القوانین)

تولستوی بزرگترین نویسنده روسی چنین مینویسد :

" چگونه زندگی کنم ؟ بر طبق قوانین الهی .

سرانجام چه نتیجه واقعی از زندگی من حاصل شود .

عذاب ابدی یا سعادت ابدی حیات را چه معنائی است که با مرگ از میان نمی رود و اتحاد با خدا و

لا يزال ملکوت (نقل از کتاب اعترافات تولستوی)

موريس مترلینک که از بزرگترین متفکرین قرن بیستم بشمار رفته و انشتین درباره اومی گوید :

" شاید قرنهای بگذرد و متفکری مانند مترلینک بوجود نیاید در آثار خود چنین می نویسد :

.... من سکوت میکنم و در پیشگاه روح الهی سرتعظیم فرود میآورم زیرا هر قدر که برای فهم

اسرار او جلو میروم اسرار عقب میروند هر اندازه که برای فهم این معما میان دیدم کمتر بفهم آن قادر میشوم

ولی بهر نسبت که فهم من از ادراک اسرار او باز میماند وجود او بیشتر ثابت میشود زیرا اگر او نبود بایستی در

جهان عدم محض و نیستی کامل وجود داشته باشد و محال است که عدم و نیستی مطلق در مغز انسان عاقل

بکنجد . "

اسپینوزا میگوید : ... کلیه موجودات از یک اصل واحد و کلیه افکار از فکر خداست .

دکتر شلایخ جراح معروف آلمانی مؤلف کتاب مشهور معجزات روح در آثار خود چنین می نویسد :

هر نابغه ای باید دیدن خدا پرست بوده و بحقانیت الهی عمقا " اعتراف نماید .

با توجه بمواضع فوق بجرات میتوان گفت که توجه بدیانت اصلی تصنعی و مولود ضعف و جهل

نبوده بلکه منشاء آسمانی داشته و از مرکز الوهیت و عالم الهی سرچشمه گرفته و استعداد قبول و درک آن

بز در نهاد انسان بو دیعه گذارده شده است .

بدین لحاظ هرچقدر که انسان از تقلید آراسته تر و بجستجوی حقایق دلپسته تر باشد و نیروی فکر و نبوغی شدیدتر داشته باشد بدرک و استفاضه از حقایق مستعدتر و موفق تر بوده و نسبت به پدید آمده جهان و فرازنده کیهان ایمان و اعتقادی ثابت تر خواهد داشت .

بهران دوم

اگر تصور کنیم که ممکن است دین معلول ترس و جهل بوده و مولود ناتوانی و ضعف بشری در قبال ناصر قهار طبیعت بوده و حوادث طبیعی علت العلل بروز عقاید مذهبی در انسانهای ماقبل تاریخ شده شد .

در اینجا لازم می آید که معتقد باشیم پیدایش ادیان در مسیر تاریخ تحت هیچ نوع اراده و غایتی بوده بلکه تسلسل ظهور آنان کاملاً اجباری و تصادفی بوده است و بالنتیجه حدوث پدیده تصادفی فاقد لم و تعادل بوده و اساساً " تابع هیچ قاعده و قانونی نخواهد بود .

و حال آنکه تاریخ ادیان عکس قضیه را نشان داده است زیرا پیدایش مذاهب تحت و غایت هدفی مشخص و ثابت بوده و نحوه ظهور و تکامل آنان بر محور نظمی لایتغیر دور میزده است و با وجود اینکه یک دراز منه مختلف و درامکنه متباین و بادستور و احکامی متفاوت تجلی بر جهان و جهانیان نموده اند .
 هذا اولاً در نهایت درجه تشابه بوده و اهداف واحد و مشترکی را که تربیت بتی نوع انسانی است تعقیب نماید و ظهور آنان تصادفی نبوده زیرا کلیه ادیان و بشارت بظهور یکدیگر داده و پیدایش آنان ابتدای باکن نبوده است .

در ثانی بطوریکه از روی آثار حرکت شده مذاهب ماقبل تاریخ استنباط میگردد آنان نیز در اصول ناید مذهبی با دین دوره معاصر تشابه نزدیک داشته اند و بطور خلاصه میتوان گفت کلیه ادیان آسمانی مذاهب بدوی گرفته تا مذاهب فعلی در سه اصل کلی و اجدا مشترک نظر و وحدت آراء و عقاید بوده اند .

و این سه اصول که شامل مبداء و معاد و اعمال خیریه و عبادات و پرستش میباشد در حقیقت واقع اساس دین آسمانی را تشکیل داده و اصلی لایتغیر و دائمی و مقدس و عمومی بوده است .

پس بنابراین وجود تشابه و تشابه مذاهب جهان بخوبی ثابت و مدلل میسازد که در پیدایش ادیان

قوه عاقله مؤثره ای دخیل بوده و ظهور آنان ابتدای بساکن نبوده بلکه قبل از پیدایش آنان بشارت بنهضت ادیان در کتب آسمانی داده شده است علیهذا عقلا و منطقا نمی توان ظهور آنان را حمل بر تصا و یا جهل و ترس نمود .

اکنون محض مزید تبصر هر کدام از اصول فلاسفه ادیان را دقیقاً " مورد مطالعه قرار می دهیم :

الف . . . مبداء و معاد

منظور از مسئله مبداء و معاد که مهم ترین رکن ادیان آسمانی را تشکیل ه کلیه مذاهب بر روی آن قرار گرفته اند عبارت از اعتقاد کامل بخالق جهان و انقیاد تام بمبداء الوهیت بوده وهم چنین مسئله روح و بقای روح و کیفیت تکامل آن در عوامل بعد از موت می باشد .

اصل مزبور را می توان درد و مبنای مشخص بنحوزیر خلاصه نمود :

مبنای اول . . . تمام ادیان پیدایش و جریان وقایع جهان را تحت اراده و تدبیر یک قوه عاقله ذی اراده ودانا وتوانا بنام خداوند دانسته و آنرا قادر علی الاطلاق و ازلی و ابدی و مقدس می شمارند .

مبنای دوم . . . کلیه مذاهب برای انسان یک شخصیت روحانی (روح) قائل بوده و معتقدند که فکر و عقل اثرات آن بوده و او بعد از مرگ و تحلیل جسم باقی مانده و از نتیجه اعمال اخلاقی و روحانی خود در عالم بعد بهره مند خواهد شد .

کلیه ادیان موجوده در جهان حتی مذاهب بدوی بدو اصل فوق الذکر یعنی مبداء و معاد معتقد بوده و کتیبه های موجوده از ملل قدیم مصری و بابلی و فنیقی و همچنین آثار و منقوشات بشر ما قبل تاریخ و مقابر اموات آنان تا حدی که میتوان از آن استنتاج نمود حاکی است که اعتقادات تمام ادیان عتیقه متکی بر پرستش و ایمان بخدا و بقای روح و زندگانی بعد از مرگ بوده است و حتی قربانی که اولین صورت تعلیم فداکاری و نغفه می باشد در آثار منقوشه بشر ما قبل تاریخ دیده می شود که این خود رمزی از حسرت و توبه و انابت بوده و برای آموزش گناهان و عرج و ترقی روحانی صورت می گرفته است پس بنا بر این کلیه ادیان قدیمه و جدیده و حتی بشر ما قبل تاریخ درد و اصل فوق یعنی ایمان بخداوند و روح و بقای روح با ادیان دوره معاصر کاملاً مشابه می باشند .

چنانچه مطالعه تاریخ زندگانی انسان اعتقاد به رستاخیز بعد از مرگ که از مشاهده قبور بشر در ماقبل تاریخ و طرز تدفین اموات آنها با ملل متاخر دیگر مانند مصریها و فنیقیها و مذاهب بزرگ دیگر مانند قوم اسرائیل و مسیحیان و اسلام نتیجه میدهد که جمیع آنان بحیات بعد از موت بشکل رستاخیز معتقد بوده و این مسئله اولین اصل اشتراکی و موضوع متفق القول ادیان سابقه و حالیه می باشد .

ب . . . اعمال خیریه

جمیع ادیان آسمانی برای ترقیات روحانی و تضمین سعادت افراد انسانی در عوالم بعد از موت پیروی از یک روش واحد زندگی و یک سلسله دستورات اخلاقی مشابه را در دوران کوتاه زندگانی که روح انسانی در جسد توقیف مینماید لازم دانسته که بطور کلی تعالیم مزبور شامل تعدیل غرائز حیوانی و ترک امیال مضره نفسانی و کسب صفات عالیه مانند محبت و از خودگذشتگی و فداکاری و امثالهم بوده و سنک محک تکامل معنوی هر انسانی محسوب میگردد .

این صفات عالیه و اعمال خیریه و موازین اخلاقیه نه تنها در هیچ دوری از ادوار حکومت مذاهب منسوخ نبوده بلکه بوسیله ادیان سالفه تائید و تحکیم گردیده و در کلیه دوران زندگانی انسان ثابت و لایتغیر بوده است .

بطوری که جمیع ادیان عقیقه و وجدیده در این اصل متفق القول بوده و همگی سعی کرده اند که قبل از هر چیز توده مردم را بسوی ملکات فاضله انسانی سوق داده و اساس و مبانی اخلاقی را تحکیم ساخته و حس فداکاری و از خودگذشتگی را بوسیله احکامی مانند خمس و ذکوه در آئین اسلام و گذراندن قربانی دائمی در دیانت اسرائیل تقویت نمایند .

پس بنابراین ملاحظه می کنیم که ترویج فضائل اخلاقی و بسط آن در اکثریت مردم مورد توجه ادیان معاصر و حتی مذاهب بدوی قرار گرفته است و بطوریکه از منقوشات و ذبایح آنان میتوان پی برد که ادیان جمیع در این هدف بزرگ و مقدس یعنی تکامل و ترقی اخلاقی نوع انسانی مشترک و متفق بوده اند .

ج . . . عبادات

پرستش و عبادت نیز یکی از ارکان ثابت و لایتغیر ادیان عتیقه و جدیده بوده و آثار آن در کلیه

مذاهب حتی در ادیان ابتدائی و بدوی دیده شده و منقوشات و کتیبه‌های موجوده از ادوار قدیم حاکی است که عبادت در بین اقوام و ملل قدیمه نیز بشکل ابتدائی وجود داشته است و انسان ماقبل تاریخ نیز عناصر طبیعی را مورد ستایش و پرستش قرار داده و بت‌های تراشیده شده از چوب و سنگ ربا عبادت نموده و آنها را وسیله تقرب بخداوند و واسطه شفاعت میدانسته است .

همچنانکه ادیان معاصر مظاهر مقدسه الهیه را واسطه و رابط بین عالم حق و عالم خلق دانسته و دستورات آنها را که شامل احکام و فرائض آسمانی است وسیله تهذیب اخلاق و بیان اراده اوامر خداوند و وسیله تقرب بها و میدانند ولی نکته قابل دقت اینجاست که اگرچه عبادت در کلیه ادیان اعم از ادیان قدیمه و جدیده موجود بوده است ولی نحوه و طریق آن در مذاهب و ادیان متنوعه مختلف می باشد چنانچه پایه و اساس عبادت در اسلام صوم صلوه و در مسیحیت غسل تعمید و عشاء ربانی (۱) و در دینات اسرائیل گذراندن قربانی دائمی (۲) بوده و در اجتماعات بدوی تریشکل پرستش حیوانات و عبادت بت‌های قبتده و اصنام و یا برپا داشتن آتش و نواختن آهنگ‌های مذهبی و رقص‌های دسته جمعی و سوزاندن اطفال در راه خدا یان دیده شده و حاکی از این است که مردم بدوی نیز شوق شدید به مذهب خود داشته و آنرا از صمیم قلب پرستش نموده و گاهی هم در راه او جان بازی مینمودند .

بطوریکه قدیمترین و غریبترین مذاهب حتی آنهائیکه پیش از همه قابل انتقاد هستند یعنی بت پرستان شهدائی داشته اند زیرا آنان نیز جان خود را فدای مذهبی که برای همه مشترک بودند نموده اند پس بقول لکننت دونوئی . . . مذهب ما هر چه باشد ما همه مثل مردمی هستیم که در دره‌ای باشیم و به خواهیم بر قله بردفاری که بالای سائر قله است صعود کنیم چشم همگی بیک هدف و همه متفق هستیم که بیکر قله برسیم متاء سفانه در انتخاب راه اختلاف داریم پس بقول علمای اسلام الطرق الی الله علی

عددانفس الخلاق (۳)

(۱) عشاء ربانی . . . ضیافتی است که برای تذکر و یادآوری حضرت مسیح که شب قبل از شهادت با حوا ریون داشته اند گرفته میشود پولس رسول در . . . ساله اول بقرنتیان میفرماید :

" هنگامی که شما در کلیسا جمع می شوید شنیدم که در میان شما شاقق هاروی می دهد پس چون شما در یک جا جمع می شوید ممکن نیست که شام خداوند (عشاء ربانی) خورده شود . . . آنچه من از خداوند

نتیجه ... باتوجه بمواضع فوق بدین حقیقت مسلم واقف میگردیم که هدف کلیه ادیان آسمانی یک اصل واحد اخلاقی یعنی بوجود آوردن انسان کامل بوده و پایه اولیه آنان بر روی اصول ثلاثه مبداء و معاد اعمال خیریه و عبادات قرار گرفته و درحقیقت بطور خلاصه میتوان گفت که اساس جمع ادیان الهی یکی است بطوریکه از نظر اصول معتقدات و اهداف متخذه نه تنها کوچکترین اختلافی در بین آنان موجود نمی باشد بلکه اشتراک کامل در اهداف و مقاصد آنان وجود داشته و کل مکتب یکدیگر بوده اند لامارتین شاعر و نویسنده معروف فرانسوی روزی از یکی از دوستانش می پرسد :

مزایای صفات برجسته دیانت اسلامی چیست ؟ آن شخص در پاسخ او میگوید :

پس از مطالعه و اندیشه های بسیار بدین نتیجه رسیده ام که فرق زیادی بین اسلام و نصرانیت نبوده و پیروان این دو مذهب در حقیقت از هم جدائی ندارند لامارتین پس از اندکی سکوت میگوید :

اگر اجازه بدهید میتوانم صراحتاً " اظهار بدارم که دین اسلام همان کیش نصرانیت است که شاخ و برگ های زیادی آن بریده شده و همان آئین پاک و بی آلاشی است که وسیله پیشرفت و سعادت بشر گشته و پیروانشان را بشاهراه تمدن کشانیده است " .

پس باتوجه با اشتراک نظر و وحدت اصول ادیان این نتیجه نهائی عاید میگردد که در پیدایش ادیان هدف و غایت و اراده واحدی بکار رفته و علیهذا منطقی " نمی توان ظهور مذاهب و ادیان را حمل بر تصادف نموده و یا آنرا محصول جهل و ضعف بشری دانست .

دنباله پاروقی صفحه قبل

یافتم بشمانیز سپردم که عیسی در شبی که او را تسلیم نمودند نارا گرفت و شکر نموده پاره کرده گفت بگیرید بخورید این است بدن من که برای شما پاره می شود این را بیادگار من بجا آورید و همچنین پیاله رانیز بعد از شام گرفت و گفت این پیاله عهد جدید است در خون من هرگاه این را بنوشید بیادگار من بنوشید " حالا جمیع مسیحیان در آئین عشاء ربانی نان و شراب را به همان کیفیت بیادگار مسیح تقسیم می کنند و بعد دعا میخوانند و برکت می طلبند .

(۲) قربانی دائمی ... عبادتی است که یهودیان در ایام سبت گا و ویاگوسفند را که دارای رنگ و علامت

زیرا در ظهور، و بروز فنومن و حوادث تصادفی هدف و غایت و نظم و انتظام و تکرر و تسلسل وجود نداشته و حال آنکه با کمی دقت ذراصول و پیدایش و تکامل ادیان متوجه می شویم که :

اولا ظهور ادیان مختلفه آسمانی تحت هدف و غایت ثابت و مقدسی که تکامل اخلاقی جامعه بشری است صورت گرفته و کیفیت پیدایش و نحوه تکامل آنان برطبق سنت واحد و نظم و قانون لایتغیری بوقوع پیوسته و تسلسل و تکرر پیدایش آنان دائمی و همیشگی و منظم بوده است .

پس بنابراین وجود این نظم و انتظامی که با ظهور ادیان مقرون بوده و اثرات اهداف عالیّه آنان را مَشهود و محسوس میسازد قوه فاعله مؤثره ای را حاکی بوده و دلیل واضحی است که در پیدایش ادیان نیروی آمره و قاعده بسیطه ای دخیل بوده و این سلسله حوادث منظم معلول علت مافوق الطبیعه^ی است که موجود و موسس آن است .

دلیل سوم

دلیل ثالثی که در الهامی بودن منشاء ادیان میتوان اقامه و اتیان نمود زندگانی مؤه سسین و واضعین احکام آسمانی و حیات انبیای الهی می باشد .

زیرا با کمی دقت متوجه میشویم زندگانی آنان که با صدمات و بلیات فراوان مقرون می باشد حاکی از آنست که نیروی ماوراء الطبیعه ای آنها را بدین مأموریت بزرگ و مقدس امر و برای تربیت نفوس بشری مبعوث ساخته و در قیام آنان مشیت الهی عامل مؤثری بوده است .

بنابراین ادیان رانمی توان امری تصادفی و یا مصنوعی فکری بشری دانست از آنجاکه کلیه مظاهر مقدسه الهی برای تاءمین سعادت جامعه بشری و تکامل مادی و معنوی آنان حیات خود را در معرض شکنجه و سختی و خطر و حتی مرگ قرار داده و بالاخره همه در راه سعادت عالم انسانیت فداگشته اند خود دلیل بارزی

بقیه پاروقی صفحه قبل

رنگ و علامت مخصوصی است بقدر اقداس و مذبح برده و آنرا میسوزانند و دعا میخوانند و گذراندن قربانی دائمی اساس عبادت در دین اسرائیل می باشد .

(۳) راه بسوی خداوند با اندازه تعداد مردم است .

است که قوه خارجی الهی محرک آنها بوده و آنان را بقیام بتربیت نوع بشری امروزندگانی مادی بسی اعتنا و در قبول رنج و محنت دلیر و شجاع نموده است والا این بسی واضح است که بنا بر اصل روان - شناسی ترس اجازه مواجهه با خطر را نداده و حب ذات حکم میکند که انسان از نعمت ها و خوشیهای جهان بحد اکثر بهره مند گردیده و برای تاء مین رفاه و آسایش خویش جلب منفعت و دفع ضرر نماید و حال آنکه حس خود پرستی و خودخواهی در مظاهر الهیه نه تنها به غیر پرستی تبدیل مییابد بلکه آنان را بفساد شدن در راه سعادت بشریت و تربیت آنان مبعوث میسازد پس وجود استقامت در مقابل صدمات بهترین دلیل واضحی است که مریدان آسمانی قائم بغیر بوده و بنا بر مشیت و اراده الهیه مبعوث و ماء مور تاء سیس ادیان و تمدن های اخلاقی در جامعه بشری بوده اند چنانچه بنا بر حکم کتب آسمانی همه آنان خود را فرستاده از نزد قوه ماورا الطبیعه که ذات باری تعالی است دانسته و ماء موراً مر حقیقی معرفی کرده اند (۱) و لذا عقلا نمی توان ظهور ادیان و مذاهب را حمل بر تصادف نموده و یا آنرا نتیجه جهل و ترس بشری در قبال حوادث قهار طبیعت دانست .

(۱) چنانچه حضرت رسول اکرم میفرمایند ما لنا پسر مثلکم یوحی الی ایضا " میفرمایندانی رسول الله

فصل پنجم

لزوم تجمع دین و علم و عدم تعارض تدرین و تفلسف

شاید بسیاری از مردم را گمان براین باشد که میان تدرین و تفلسف هیچگونه رشته و ارتباطی وجود نداشته و وظیفه دین فقط توسعه و بسط اخلاق و بیان کیفیت و رابطه روح با خداوند بوده و تنها در پیرامن مسائل روحانی و معنوی دور زده و علم تنها درباره جهان مادی بحث نموده و قوانین طبیعت را تحت مذاقه قراردادده و عالم کون را تشریح و توصیف میکند .

ولی با کمی دقت متوجه میشویم که مسائل مهم و مورد توجه زندگانی اجتماعی ممکن نیست که بکلی از هم مجزا و هریک در خود مستقل باشد زیرا این بسی واضح است که طرز تفکر انسان تحت تاثر عقاید دینی او قرار داشته و دانش و معرفت او بنوبه خود در عقاید دینانی وی مؤثر مییابد .

لذا بایک نظر اجمالی در ماهیت تدرین و تفلسف بخوبی مشخص میگردد که صحنه علم و دین که عرصه جولانگاه تفکر و فعالیت انسانی است از نظر تاریخی و همچنین از نظر فلسفی واجد ارتباط نزدیک و پیوستگی دائمی بوده بطوریکه یکی بدون وجود دیگری قادر بدوام و بقاء نبوده و بالنتیجه بدون هم آهنگی آن دو حیات تکامل بشری غیر ممکن می باشد .

پس بنابراین هر فرد انسانی که دین خود را با موازین علم و دانش مسلم وثابت منطبق سازد ممکن نیست که دارای نیکبختی و نشاط زندگی باشد و بحقیقت دین واقف گردد زیرا که در صورت عدم درک ماهیت دین و فقدان توافق و تطابق آن با علم نه تنها مذهب برای انسان حقیقت مسلمی نخواهد بود بلکه بشکل تعصب کورکورانه و تقلید جاهلانه تجلی نموده و بعبادت ثانویه تبدیل خواهد یافت .

پس بنابراین عقلا این دو حقیقت مسلم نمی توانند از یکدیگر مجزا بوده و یا اینکه با هم تنازع و تضادی داشته باشند بلکه لزوم توافق بین آنان ضروری و اجباری است زیرا که :

اولا . . . در موارد بسیاری این دو رشته مختلف با هم اصطکاک پیدا کرده و لزوم همکاری و توافق نزدیک را مدلل میسازند مثلا هر دو رشته راجع به انسان و وظائف و تکالیف او نسبت بخود و نسبت بجامعه بحث مینمایند و همچنین دین و علم هر دو راجع به مبدا جهان و پیدایش موجودات و ظهور انسان همچنین درباره شخصیت روحانی انسان و تکامل او بحث نموده و چون در مسائل مزبور اجبارا " تضاد شدید حاصل مینمایند علیهذا لازم است

که با هم همکاری نزدیک نموده و حقایق را بنحواحسن تشریح و توجیه نمایند .

همچنین تدین و تفلسف سعی می کنند که مجهولات دنیای بیکران مادی را روشن ساخته و منظورنهائی از خلقت و هدف غائی اززندگانی انسان را تبیین نموده و ساختمان و حکم و دقائق جهان لایتناهی و موجودات نامحدود آن را توجیه نمایند .

پس بنابراین از آنجا که علم و دین موضوع واحدی را مورد مطالعه و تدقیق قرار داده اند که آن کشف حقیقت جهان و ماهیت انسانیت و در حقیقت هر دو هدف واحد و مشترکی را تعقیب میکنند و لذا وجود تطابق و توافق و همکاری بین آنان از الزم امور بوده زیرا بدون اصطکاک و هم آهنگی بارقه حقیقت تجلی برجهانیان نخواهد کرد پس حقیقت مطلب این است که افراد انسانی در این جهان مملو از مجهولات و تاریک تنها دو چراغ دین و علم در دست داشته و اگر هر دو را در کشف حقایق فرا راه خویش قرار دهند و آنان را بهم نزدیک نموده و تطبیق نمایند بهتر خواهند توانست که مجهولات جهان خلقت را کشف نموده و بر روابط و قوانین طبیعت حکومت نمایند .

ثانیا از آنجا که علم و دین مظهر تجلیات صفات الهی بوده و هر دو از کمالات ثابتة ذات باری تعالی میباشد و از طرفی چون صفات الهی عین ذات الهی است (۱) و لذا لازم است که صفات و کمالات الهی چون ذات او واحد بوده و منزّه از تعدد و اختلاف باشد زیرا تعدد و اختلاف مظهر نقص بوده و تو حید و وحدت معرف کمال می باشد بنابراین چون مرکز الوهیت کمال مطلق بوده و کمال مطلق را اختلاف جایز نیست علیهذا علم واقعی و دین حقیقی که هر دو از صفات ثبویه الهی است فاقد اختلاف و تعارض بوده و نمی توانند مخالف و متناقض یکدیگر تجلی نمایند زیرا که این دو حقیقت آسمانی از مبداء ذات باری تعالی است سرچشمه گرفته و هر دو از صفات ثابتة الهیه بوده و تجلی یک حقیقت واحد میباشد .

باضافه علم و دین هدف واحد و مشترکی را که ایجاد نظم عدالت و حریت و سعادت در جامعه بشریت است تعقیب مینمایند منتهای مراتب در طریق حصول بدین اهداف و متد و روش وصول بدانها با هم کاملا مختلف میباشد . بطوریکه علم از راه قانون وارد صحنه تحقیق و میدان عمل و فعالیت شده ولی دین همان هدف را با اصول اخلاقی و متد تربیتی تعقیب می نماید .

(۱) چنانچه حضرت امیر میفرماید : " کمال التوحیه نفی الصفات عنه "

پس بنابراین اگر چه طریقه حصول با اهداف و مقاصد اجتماعی از نظر علم و دین مختلف و کاملاً متفاوت میباشد ولی از نظر اهداف وحدت کامل موجود بوده و هر دو سعادت مادی و روحانی جامعه بشری را مورد نظر قرار داده اند .

ثالثاً " . . . برای اینکه مسئله مورد مطالعه بهتر تجزیه و تحلیل یافته و امکان تجمع علم و دین روشنتر گردد ضروری است که بدواً " معلوم شود علم چیست ، دین کدامست و این دو حقیقت مسلم چه ارتباطی را با هم داشته و دارند .

آنچه مسلم عموم است این است که علم حقیقتی است که در مسائل مادی تفحص و تجسس نموده و قوانین طبیعی و اجتماعی را کشف و ظواهر طبیعت را طبقه بندی کرده و آنها را تحت یک قاعده و قانونی درمیآورد که ما آنرا - قانون می نامیم .

مثلاً علم سلول را تحت دقت و مطالعه قرار داده و پس از تجزیه و تحلیل معلوم میسازد که یاخته نباتی دارای چه خواص و کیفیتی بوده و نحوه تکامل آن چگونه خواهد بود و همچنین علم بیان میکند که ترکیبات شیمیائی سلولهای گیاهی و انسانی چه بوده و واجد چه اثراتی می باشند .

گاهی علم وارد جزئیات شده و تنها یک سلول انسانی و یا سلول نباتی و حیوانی را تحت مطالعه قرار داده و آن قوانین و قواعد کلی طبیعی را استخراج میکند یعنی در حقیقت از جزء پی بکل برده و تداعی معانی می کند .

گاهی علم وارد کلیات شده و فکر را آنقدر توسعه میدهد که شامل جمیع موجودات و کائنات گردیده و مظاهر کلی طبیعت را مورد مطالعه قرار داده و میخواهد بدانند که مفهوم کلی طبیعت و معمای عجیب خلقت چیست و عالم کون برای چه بوجود آمده و بچه کیفیتی تشکیل یافته و بکجا منتهی خواهد گردید و هدف نهائی آفرینش و غایت اصلی پیدایش چه بوده و برای چه منظور تکون یافته است .

دین نیز در این میدان تحقیق با علم هم آهنگ بوده و برای جواب دادن بدین مجهولات و معماهای خلقت نظریاتی بیان نموده و گاهی نیز علم را هادی و راهبر بوده است . پس بنابراین علم و دین چون هر دو سیر در آفاق و انفس می نمایند . لذا لازم است که با هم موافق و هم آهنگ باشند همچنین علوم متفاوت و جنبه های مختلفه انسانی را مورد

مطالعه قراردادده فی المثل علم طب درحالت مزاجی و قدرت جسمانی و چگونگی کاروکبد و قلب و چشم و گوش
تفحص نموده و اعضاء و عضلات بدن را تحت معاینه و مطالعه قرار میدهد ولی علم شیمی و طبیعی سعی می کند که
کیفیت سلول و خواص عناصر و اجزای بدن و ترکیبات آنها را بطور و وضوح روشن سازد و همچنین نقاش باخامه خود و شاعر
با قلم خویش هریک بطرز دلربائی محاسن و خوبیها و ظرافتکاریهائی را که در ساختمان آن بکاررفته است بیان
می نمایند اما مساءله مورد توجه اینجاست .

علاوه بر جنبه های فوق الذکر انسان را از او صاف و خصایص دیگری است که غیر محسوس و مجرد و معقول
می باشد یعنی در او روحی نیز وجود دارد که ماهیت و شخصیت روحانی او را بوجود آورده و اخلاقیات و وجدانیات
او را تشکیل می دهد واضح است که بحث در احساسات و وجدان و قوای روحانی انسان خارج از دایره علم بوده بلکه
تنها دین و مذهب است که سروکار با این قوه عظیم و مکنون موجوده در وجود انسانی دارد .

فی المثل سیرت و طینت درونی یعنی خوبی و بدی هر انسانی از داشتن و یا نداشتن میل بشرارت یا پاکی و
درستی معلوم میگردد زیرا با داشتن صفات زشت و یا صفات پسندیده است که مانسبت بدیگران نیکخواه یا بدخواه —
عادل و یا ظالم می شویم .

و این وظیفه دین است که از پرورش صفات زشت و نا مناسب جلوگیری کرده و صفات پسندیده را در نهاد بشری
ایجاد و تقویت نماید .

پس بنا بر این علم تنویر افکار و پرورش عقول نموده ولی دین احساسات و وجدان را تزکیه نموده و قلب را بحلیه
تقوی و روح را بطراز تقدیس مزین می سازد .

لذا برای بوجود آوردن یک انسان کامل و رسانیدن افراد بشری بعالیترین مراحل تکامل اخلاقی و عقلانی
همکاری و هم آهنگی علم و دین لازم و ضروریست والا اگر علم و تمدن ترقی سریع یافته و دین ثابت و منجمد باشد
با توسعه دانش ارکان تدین تزلزل یافته و انحطاط یابد در چنین حالی نه تنها علم برای بشر موجود سعادت و فائده
نخواهد بود بلکه او را بسوی اضمحلال و انحطاط سوق داده و مصداق (چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کسالا)
خواهد گردید .

چنانچه امروز که دوره درخشان تمدن مادی است برای العین مشاهده میگردد با وجود این که علوم ترقیات محیرالعقول نموده و عالم بشریت به نیروی اتم دست یافته است ولی مع الوصف بعلت فقدان هم آهنگی تمدن با تدین و انحطاط اخلاقی و عدم توجه با اصول مذهبی و دیانتی جامعه بشری وجدان و انصاف و صمیمیت را در زیر پای تکنیک و ماشین خورد کرده و با استفاده از علم فجایع بیشتری را در قرن درخشان علم مرتکب گردیده و با کشف اتم و ساختن سلاح اتمی نابودی بشری را حتمی نموده است و بقول الکسیس کارل در قبال پیروزی های درخشانی که نصیب هوش آدمی شده و موجود ثروت و آسایش گردیده موازین اخلاقی طبیعتا " پائین آمده است .

پس بنا بر این بقول دانشمند مزبور :

علوم مکانیک و فیزیک و شیمی نمی توانند برای آدمی موجود اخلاق و هوش و سلامتی و تعادل عصبی واقع گردند .

نتیجه - با توجه به دلایل فوق بدین حقیقت مسلم واقف میگردیم که علم و دین حقایقی هستند که برای بهتر زیستن و تکامل یافتن انسان بوجود آمده و اجبارا " می بایستی هم آهنگی خود را در جمیع مراتب حفظ نمایند و از آنجا که علم و دین هدف واحد و مشترکی را تعقیب می کنند . علیهذا نمی توانند با هم مخالفت نمایند و پس بنا بر این نه تنها تدین^۲ تعسف را با هم تنازع و تضادی نیست بلکه بحقیقت میتوان گفت که این دو حقیقت مسلم چون دو رفیق موافق و یار مهربانی هستند که بدون یکدیگر قادر بحرکت و تکامل جامعه نخواهند بود .

ولی مع الاسف باید بگوئیم که امروزه بعضی از نادانان عالم نما و جهلای معروف بعلم که از حمله به اخلاق و تقوی بکلی عاری و بری بوده و از مفاهیم علوم مادی و علوم الهی مغزی تهی دارند علم را مخالف با دین دانسته و مذهب را مانع بزرگ پیشرفت تمدن شمرده و عدم توجه با اصول اخلاقی و مبانی مذهبی را مدار افتخار و ملامت تنویر افکار و علو عقول و ادراک میدانند .

غافل از آنکه فلاسفه جهان و علمای زمان که در اعلا درجه تعقل و تفکر قرار گرفته و در حقیقت با نیان کاخ علوم بوده اند هیچ کدام فاقد احساسات مذهبی نبوده و اخلاق و دیانت را در زیر ضربات فرمولهای خشک علوم

مادی معدوم نساخته بلکه آنان معتقد بودند که همچنانکه مغز انسان دستگاه تفکر و مرکز تعقل بوده و احتیاج به تکامل دارد .

قلب و روح انسان نیز مرکز وجدانیات و اخلاقیات بوده و محل تجلی صفات آسمانی است و لذا مایبایستی بحلیه تقوی و فضیلت و اخلاق و دیانت مزین گشته عقل و قلب و علم و دین مقرون هم شوند تا بتوانند با هم آهنگی کامل افراد بشری را بسر منزل سعادت و کمال رهبری کنند .

پس بنا بر این علم واقعی با دین حقیقی تطابق و توافق کامل داشته است ولی این مسئله را نیز باید متذکر شویم ، علمی که مفاهیم علمی را با اصول دنیانتی متضاد و متباین جلوه میدهد مسائلی است که باید بطور جداگانه مورد توجه و مطالعه مآ قرار گیرد .

زیرا اگر چنانچه علل مزبور مورد بحث و تدقیق قرار گرفته و عطف توجه کامل بدانها مبذول گردد مسلماً حظه خواهد شد که توافق علم و دین اظهر من الشمس بوده و هر یک مکمل دیگری می باشد بطوریکه وجود و بقای یکی منوط بدوام و بقای دیگری است .

علل تعارض علم و دین

علمی که مفاهیم علمی را با اصول دنیانتی ظاهراً " متضاد جلوه داده و موجب عدم توجه و اعتقاد بمسائل روحانی و دیانتی شده و افکار را از میدان مغناطیسی ادیان خارج ساخته و متوجه ماده پرستی نموده است مسائلیست که باید مورد تحقیق و مطالعه دقیق قرار گیرد زیرا در قرن بیستم علم به اوج اعتلاء خود رسیده ولی دین ثابت و لایتحرك بوده است و شیار عمیقی بین تدین و تفلسف بوجود آمده و کم کم این فاصله وسیعتر شده و بسا آنجا رسیده است که امروز اثرات روحانی دین و نفوذ احکام آسمانی بالکل زائل گشته و اصول اخلاقی و دیانتی را مانند تریاک مهلک و سم قاتل جلوه گر ساخته و مذهب را مانع بزرگی در راه ترقی و تکامل جامعه بشریت قلمداد نموده است اکنون علل و موانع مزبور

اختصاراً "خاطر نشان می‌سازیم .

اول . . . اولین مسئله ای که تضاد و تعارضی شدید بین مفاهیم علمی و حقایق دینی بوجود آورده و اصول مذاهب را مخالف با موازین علمی جلوه داده و موجب عدم توجه و اعتقاد نفوس قلبی به مسائل روحانی و دیانتی شده است مسئله خرافات عارضه بر ادیان آسمانی می‌باشد که در مسیر تاریخ بدانها ملصق گردیده است که اگر عطف توجهی دقیق بدانها مبذول گردد ملاحظه خواهد شد که خرافات عارضه را ربطی با حقایق ادیان نبوده و حقیقت مذاهب آسمانی عاری از خرافات موجوده می‌باشد بطوریکه ادیان مانند آب صاف و بی آلاشی که از عمق کوهها بیرون آمده جریان مییابد و اطراف مسیر خود را آبیاری نموده و لطافت و خرمی و زیبایی بوجود می‌آورد و با گذشتن از آب‌دییها آلوده شده و پاکی و شفافیت خود را از دست می‌دهد .

مذاهب آسمانی نیز در بید و طلوع خویش چنان جلا و عظمت معنوی داشته اند که بحکم تاریخ در مدت قلبی علت ترقی و سعادت و موجود اتحاد و وحدت بین دول و ملل متخاصم گردیده و تمدن های عظیمی بوجود آورده اند ولی مع الوصف با گذشت زمان آلوده بخرافات و تقلید گردیده و در خشنودی روحانی خود را از دست داده اند بطوریکه حقایق آسمانی در زیر خاکستر خرافات مخفی مانده و رفته رفته شیار عمیقی بین مسائل علمی و مفاهیم مذهبی بوجود آمده و بالنتیجه دین مخالف با علم و عقل جلوه گر نموده است و از طرف دیگر خرافات مزبور علت العلل انحراف ادیان از مسیر طبیعی خویش گردیده و اهداف آنان را که وحدت و یگانگی و اتحاد و دوستی می‌باشد در زیر امواج مرگبار خرافات مدفون ساخته و حقیقت ادیان را دستخوش اغراض شخصی علماء سوء قرار داده است بطوریکه نوع بشری کم کم هدف غائی و مقصود نهائی ادیان الهی را فراموش کرده و مواعظ و پندهای آسمانی را بباطق نسیان سپرده و یکشمکشها و منازعات داخلی پرداخته اند .

فی المثل دیانت مسیح که اولین منادی اخلاق و روحانیت بوده و اساس دیانت خود را بر پایه صلح و محبت قرار داده و در انجیل (۱) میفرماید :

همسایه خویش را چون نفس خویش محبت نما ایضاً " میفرمایند :

" خدانیز محبت است " با وجود این ملاحظه میکنیم که در نتیجه بروز خرافات و پیدایش مذاهب مختلفه مسیحی مانند مذهب ارتدکس و پروتستان و نستوری و مارونی و یعقوبی و مذهب انگلیکان (۱) و امثالهم اختلافات دید و حتی جنگهای خونینی در فرق مختلفه مسیحی بوجود آمده است بطوری که در یک شب چندین هزار پروتستانی دست کاتولیکهای متعصب در فرانسه بقتل رسیده و این کشتار عمومی بقتل عام سن بارتلمی معروف گردیده است . همچنین اختلافات شدیدی که بین جامعه اسلامی بوجود آمد ، موجب مذاهب بیشمار گردید و جنگهای خونینی بان مذهب تشییع و تسنن بوجود آورد .

با وجود اینکه ملل اسلامی کل با اتحاد و وحدت ماء مور بوده و شارع اسلام آنان را با صل و اعتصام و بحبل الله معیا ولا تفرقوا (۲) دعوت فرموده است .

ولی مسئله قابل دقت این جاست که خرافات عارضه و پیدایش مذاهب مختلف در دیانت مسیحی و یا سلام ربطی بحقیقت ادیان نداشته بلکه مذاهب آسمانی در دوران حکومت خود موجب روح وحدت و یک رنگی مؤسس فرهنگ و تمدن های عظیم بوده و بحقیقت واقع علت اصلی تکامل اجتماعات بشری بشمار میرفته اند .

دوم برای حل و رفع تعارض بین علم و دین و اثبات لزوم توافق و تطابق میان عقل و ایمان لازمست تا افکار را بدین نکته مهم اساسی معطوف سازیم که چنانچه اگر امروز قوانین علمی با اصول مذهبی ظاهراً " مخالف نظر رسیده و مسائل دینانتی ابتدائی و ساده جلوه می نماید چندان استبعاد نمیخواهد داشت زیرا که کتب آسمانی حداقل در هزار و یا هزار و پانصد سال قبل که بشر در آن توحش رامی پیموده است نازل گشته .

- (۱) هانری هشتم چون میخواست زن خود را طلاق دهد و طلاق دادن در دیانت مسیح حرام بود لذا مذهب انگلیکان را بوجود آورده و خود را از زیر سلطه پاپ خارج ساخت .
- (۲) جنگ بزنیید بریسمان خداوند و متفرق نشوید .

لذا مسائل غامض علمی و فلسفی و مواضع اجتماعی بنا بر مقتضیات آن عصر بزبان بسیار ساده و ابتدائی تشریح گردیده است زیرا مریدان آسمانی که بمنزله پزشکان دانا و معلمین توانای جامعه بشریت اند مجبور بوده اند که بنا بر سطح تفکر ابناء بشری کشف حقایق نموده و پرده از روی مجهولات و اسرار طبیعت برداشته و آنان را متوجه مسائل عالی زندگی نمایند.

علیهذا انبیای آسمانی برای تعلیم و تربیت نفوس بشری و تفهیم مواضع غامض زندگی مانند چگونگی خلقت جهان و روح و بقای آن و صعود بعد از موت و مجازات و مکافات اخروی سعی نموده اند که مسائل بسیار مهم و پیچیده مزبور را در لباس ساده که قابل تفهیم عموم مردم باشد بیان نموده و بنا بر ظرفیت و استعداد زبان قوم (۱) بیان حقایق و معانی نمایند.

و از آنجاکه حقایق علمی با سرعت عجیبی رو بترقی و تکامل بوده ولی مسائل دیانتی ثابت و لایتنغیر مانده است لذا نتیجتاً " باگذشتن زمان و توسعه دایره دانش و بینش انسان شیار عمیقی بین دین و علم بوجود آمده و مسائل ابتدائی دیانتی در انظار اهل علم ساده و عاری از حقیقت جلوه نموده است.

چنانچه امروز خلقت جهان در شش روز و چگونگی پیدایش آدم و حوا (۲) و صعود مسیح و معراج رسول اکرم بر آسمان (۳) و مسئله شق القمر قرآن و سق البحر توراه (۴) و نزول جبرئیل و بهشت و دوزخ و ملائکه و جن و شیطان و امثالهم که در کتب آسمانی وارد گشته است ظاهراً " اصلی غیر صحیح بوده و مخالف با موازین علمی بشمار رفتند و بهترین دستاویزی برای اهل انکار گردیده است ولی غافل از اینکه اولاً همانطور که اشاره کردیم لازم بود

(۱) سوره بقره و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه

(۲) کتاب تورات سفر پیدایش باب اول و دوم و سوم و سوره الواقعة قرآن

(۳) سوره بنی اسرائیل آیه اول سبحان الذی اسرى بعبدہ لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی

(۴) سوره القمر آیه اول اقتربت الساعة و انشق القمر.

که مسائل دینانی بزبان بسیار ساده که قابل درک توده مردم در قرون گذشته باشند نازل گردد در ثانی واضح است که برای استفاده از هر نوع کتب طبی و فیزیکی و حقوقی و اقتصادی لازم است که اصطلاحات علوم مزبور معلوم گردد. زیرا که هر نوع علمی واجد اصطلاحات خاصی بوده به همین مقیاس علوم تئولوژی و علوم الهی نیز دارای اصطلاحاتی است که برای استفاده از کتب آسمانی فهم آن بدو " لازم و ضروری است زیرا اگر اصطلاحات مسائل مذهبی تفهیم و تفاهم نگردد ظاهراً دین مخالف با علم جلوه خواهد نمود با ضافه هر جامعه با ظهور نهضت خود اصطلاحاتی را همراه خود می آورد که برای استفاده از آثار آن نهضت درک اصطلاحات مزبور بدو " لازم و ضروری است .

ثالثاً " همچنانکه با تغییر و تبدیل زمان و گذشت تاریخ تمدن آداب و رسوم و هنر و صنعت تغییر می یابد اصطلاحات نیز تحت تأثیر تحول زمان قرار گرفته و لغات و واژه های جدیدی بوجود آمده و اصطلاحات قدیمی فراموش می گردد .

پس بنا بر این کتب آسمانی که در هزارها سال قبل تدوین یافته است اصطلاحات آن زمان را در برداشته و لغات مستعمل آنها چون شق القمر و امثالهم در دوره معاصر عجیب بنظر می رسد و حال آنکه اگر اصطلاحات ادیان مزبور تفهیم گردد هیچ نوع اختلافی بین علوم امروزه و اصطلاحات ادیان گذشته وجود نداشته و بالنتیجه تعارض بین علم و دین زایل خواهد گردید .

فصل ششم

لزوم تحول دین و قانون

علمای حقوق و دانشمندان علوم اجتماعی را عقیدت بر این است که پیدایش و تدوین دین و قانون ناچاراً بایستی در تحت شرایط مشخصی بوجود آمده و لازمست که اصول ثابت و لایتغیری در وضع قوانین اجتماعی مورد توجه هر قانونگذاری قرار گیرد بطوریکه از نظر سوسیولوژها شرایط وضع و نسخ قانون از خود قانون مهمتر بوده و هر قانونی که در صحنه اجتماع ظهور می کند . جبراً " بایستی از شرایط فوق پیروی و تبعیت نماید والا در غیر این صورت فاقد ضمانت اجرائی بوده موجود و محرک جامعه و مولد ترقی تکامل نخواهد بود .

اصول قانونگذاری و شرایط وضع آن که عبارت از لزوم قانون و وحدت قانون و تغییر و تحول قانون است بنحو زیر مطالعه میگردد .

اصل اول که لزوم قانون است نظر متفق القول علمای اجتماعی بوده و همگی را نظر بر این است که اجتماع

مستلزم قانون بوده و بدون آن ادامه حیات و ترقی و تکامل غیر ممکن الحصول خواهد بود و لذا نوع بشری مجبورا " بایستی برای تنظیم روابط خود در تحت قانون زندگی نماید .

دومین اصل آن که وحدت قانون می باشد مانسند اصل اول مورد توجه کلیه فلاسفه اجتماعی بوده و همگی در وحدت قانون مشترک القول می باشند زیرا علمای علوم اجتماعی معتقدند که وحدت قانون موجد وحدت آراء و اتحاد نظر بوده و درهما هنگی و پیوستگی افراد جامعه عامل مؤثری خواهد بود .

اصل سوم که مسئله مورد مطالعه ما بوده و شرط بسیار لازم و قابل توجه می باشد لزوم تغییر و تحول قانون است . در موضوع لزوم تحول قانون برخلاف دواصل فوق که وحدت آراء و عقاید بین علمای اجتماعی موجود بود اتحاد نظر وجود نداشته و عده ای از دانشمندان علی الخصوص علمای علوم مذهبی قوانین موضوعه بشری را قابل تغییر و تبدیل و قوانین الهی و ادیان آسمانی را فاقد قابلیت کشش و انعطاف دانسته و مقدس از نسخ و تغییر میدانند و با تمسک به آیات کتب آسمانی چنین استدلال می کنند که چون خداوند کمال مطلق بوده و در کمال مطلق اختلاف و تغییر جایز نیست لذا قانون نازل از آستان الهی نیز که جزء صفات او است مقدس از تغییر و تبدیل خواهد بود .

مسئله عدم تغییر و تحول دین و قوانین مذهبی نه تنها فقط مختص بیک مذهب واحدی بوده بلکه کلیه ادیان و مذاهب مختلفه جهان اعم از دیانت اسرائیل و مسیحیت و اسلام کلا بدین نظریه معتقد و شریعت خود را ازلی و ابدی و منزه از تنسیخ و تبدیل میدانند و اساسا " بهمین علت است که ملت یهود مسیح را کاذب دانسته و ظهور آنرا غیر ضروری میدانند و همچنین حضرات مسیحیون بنبوت رسول اکرم معتقد نبوده و ظهور آنرا مخالف با معتقدات مذهبی خود می پندارند .

ولی برعکس دسته دیگر از علمای اجتماعی و حقوقی تغییر دین و قانون را اصلی لازم و ضروری دانسته و معتقدند که هر قانونی اعم از قوانین الهی و یا قانون موضوعه بشری ناچار است که قابلیت کشش و انعطاف داشته و با تغییر و تحول تاریخ هم آهنگ بوده و مواد قانونی خود را با موقعیت زمانی و مکانی تطبیق نماید و الا در غیر این صورت قانون فاقد ضمانت اجرائی خواهد بود . علمای مزبور نظریه خود را چنین استدلال می کنند .

اولا از آنجاکه تغییر و تبدیل موجودات یکی از قوانین کلی طبیعی و سنتهای ازلی الهی بوده و بقول منتسکیو فیلسوف شهیر فرانسوی هر موجودی متغیر و هر تغییری دائمی و همیشگی است . لذا انسان نیز که جزئی از عالم خلقت بوده و اشرف و افضل آنان بشمار میرود نه تنها نمی تواند خارج از دایره این قانون کلی و عمومی قرار گیرد بلکه بالعکس چون موجود عاقل و ذی شعوری است بیشتر از سایر موجودات تحت تاءثیر تحول و تکامل قرار گرفته و فکر و روحیه و تمدن و آداب و رسوم و حتی مذهب او با تغییر زمان متغیر می باشد .

پس با توجه بدین مسئله که تغییر و تحول اصلی اجباری بوده و اساسا " بقول لکننت دونوئی " سنت دستگاه بشری تکامل است " علیهذا نمی توان برای قوانین اجتماعی حدی قائل شده و اجتماع متحرکی را با قانون ثابت اداره نموده و بدین ثابت و استاتیک مان را با جامعه متحرک و دینامیک تحمیل نمود . با توجه بدین نکته که شیئی متحرک با موجودی ثابت کاملا متضاد بوده و چون بنا بر اصل فلسفی جمع اضداد محال است . لذا انتظار تعادل بین مذهب که حقیقتی ثابت و افکار عمومی جامعه که پدیده ای متغیر می باشد . بیهوده خواهد بود .

ثانیا . . . تاریخ شاهد صادقی است که قوانین اجتماعی برخلاف قوانین طبیعی که ثابت و عمومی و لایتغیر می باشند متغیر و محدود بوده و از بدو پیدایش جامعه بشری دین و قانون بنا بر مقتضیات زمان و مکان و تغییر اوضاع و احوال جهان تغییر یافته و در هر دوری از ادوار تاریخ زندگانی انسان مقررات مخصوصی حاکم بر روابط اجتماع بوده است چنانچه یکزمان قانون بودا و کنفوسیوس و در یک دوره قوانین یهود و مسیحیت و در دوره معاصر قوانین اسلام حاکم بر روابط افراد و ملل مختلفه و مدیر و مدبر و محافظ و حامی حقوق مردم و ضامن نظم و تکامل جوامع اسلامی میباشد .

پس بنا بر این دوران گذشته تاریخ زندگانی انسان حاکی است که از بدو ظهور تمدن تا کنون قانون ثابتی حکومت بر جوامع انسانی نداشته بلکه نظمها و قوانین مختلفه ای حاکم بر جهان بشریت بوده است پس بنا بر این تغییر و تحول قانون منافاتی با صفات ثبوتیه الهی نداشته زیرا یکی از قوانین کلی ذات الهی و نظم طبیعی که محیط بر موجودات می باشد اصل تغییر و تحول تدریجی می باشد و کلیه موجودات مشمول این قانون می گردند که ذات باری تعالی خود واضع آن بوده و بنا بر این اصل تغییر و تحول می یابد .

" پایان "

(کمال الدین بختاور)

